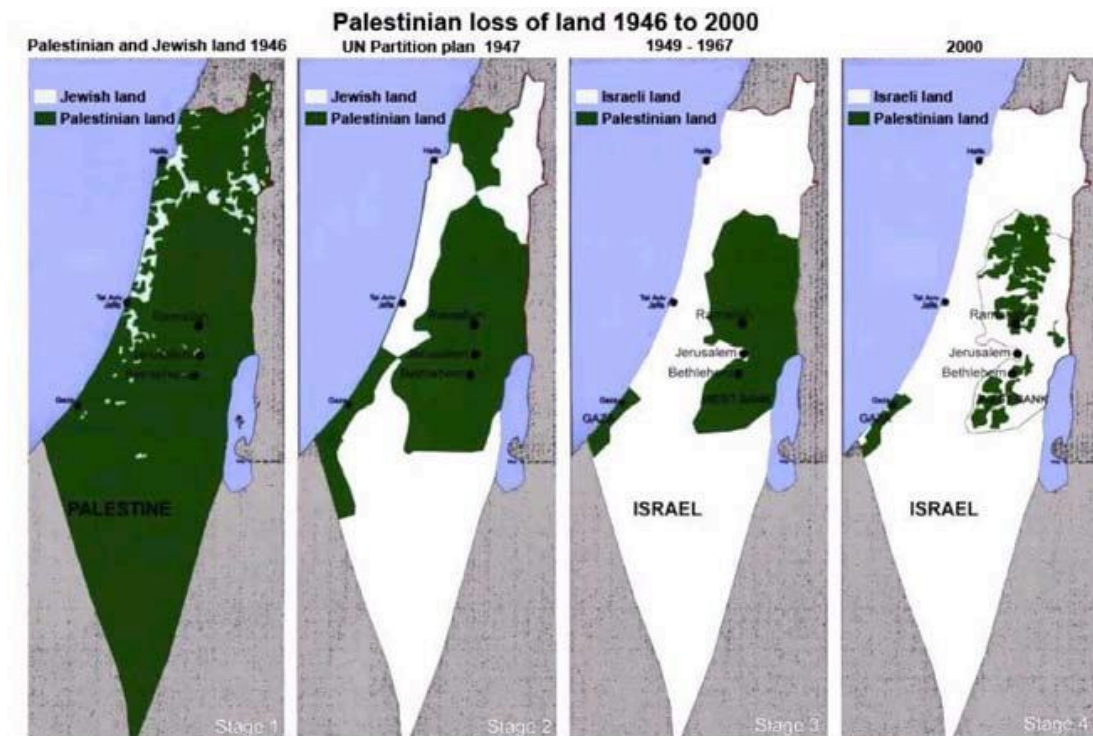


چهل مقاله از یهودی تباران ضد استعمار فلسطین

با صدها امضاء

کار جمعی



به کوشش تراب حق شناس و حبیب ساعی

لذیث و پیکار

چهل مقاله از
یهودی تباران ضد استعمار فلسطین
با صدها امضاء

کار جمعی در گردآوری و ترجمه
به کوشش تراب حق شناس و حبیب ساعی

با همکاری
بهروز عارفی، محمد ربویی، محسن جهانی،
مصطفی ناصر، رضا پایا و بهرام قدیمی

چاپ اول: مجلهء آرش - پاریس

فروردین ۱۳۸۹ - آوریل ۲۰۱۰

<http://www.arashmag.com>

arashmag@yahoo.fr

چاپ دوم: انتشارات اندیشه و پیکار

آذر ۱۳۹۰ - دسامبر ۲۰۱۱

<http://peykar.org>

post@peykarandeesh.org

فهرست

- ۱ پیشگفتار
- ۵ ماکسیم رودنسون:
«اسرائیل واقعیت استعماری؟»
(گزارشی از مقاله ۸۰ صفحه ای رودنسون و اهمیت آن، نوشته
برنار راونل)
- ۱۳ گابریل پری:
شورش در فلسطین
- ۱۷ آلبرت آینشتاین، هانا آرنه و حدود ۳۰ شخصیت دیگر:
نامه به نیویورک تایمز و اعتراض به سفر مناخیم بگین به آمریکا و
افشای شیوه های تروریستی او
- ۲۳ حاییم باوین:
فیلم مستند او ادعاینامه ای ست علیه اشغالگری اسرائیل
- ۲۷ استفان هسل و ۱۳ شخصیت دیگر:
ضرورت اعزام يك نیروی حایل بین المللی به فلسطین
- ۳۱ ژیزل حلیمی:
گزارش محاکمه مروان برغوتی در اسرائیل
- ۳۹ اعضای هیأت علمی دانشگاه های (اسرائیل):
اخطار فوری: دولت اسرائیل در راه ارتکاب جنایت علیه بشریت

- ۴۳ **سیلوان سیپیل:**
فرداهای سخت اسرائیل، و سخنی نیز از کلود لوفور
- ۴۷ **شولامیت آلونی:**
کشتار جمعیتی انبوه زیر پوشش درستکاری
- ۵۳ **گروهی از زنان اسرائیلی:**
شارون را به خاطر جنایات جنگی تحت پیگرد قرار دهید (مقاله از رابرت فیسک - گاردین)
- ۵۷ **دو هنرمند اسرائیلی در نمایشگاهی در سوئد:**
بازتاب مبارزه فلسطینی ها
- ۶۵ **ایال سیوان، سینماگر اسرائیلی:**
فیلم جاده ۱۸۱: بخش هایی از يك سفر به فلسطین - اسرائیل
- ۷۳ **یوری آونری:**
خشم فلسطینی ها را درك کنیم
- ۷۹ **نادین پیکودو:**
تجدید نظر مورخان اسرائیلی در تاریخ نگاری این کشور
- ۸۷ **شولامیت آلونی:**
شرم آور است، تعصب دینی بر اسرائیل مسلط شده است
- ۹۱ **شلومو ساند:**
ملت یهود چگونه اختراع شد؟
- ۱۰۱ **میشل بل ریشار:**
بیداری فلسطینی های اسرائیل

- ۱۱۱ **کریس هجس:**
وقت آن است که از اسرائیل اعلام استقلال کنیم
- ۱۲۵ **نیر حسون:**
زندگی فلسطینی ها درست مثل زندگی شیلیایی ها زیر چکمه های
پینوشه است
- ۱۳۳ **ژان موئیز برایتبرگ:**
نام پدر بزرگ مرا از لوح قربانیان جنایات نازی پاک کنید
- ۱۳۷ **شبکهء یهودی همبستگی بین المللی:**
فراخوان برای پشتیبانی از مقاومت فلسطین
- ۱۴۱ **امیره هس:**
به نام حفظ امنیت، ولی نه برای آن
- رمون اوبراک، رونی برومان، راشل شوکرون، استفان هسل،
۱۴۷ **مارسل فرانسیس کان:**
ما یهودیان با ضربات اسرائیل مخالفیم
- ۱۵۱ **یوری اونری:**
خنجر از پشت
- ۱۵۹ **امیره هس:**
چگونه ملتی را به کمک و صدقه محتاج می کنند
- ۱۶۵ **گیدئون له وی:**
اسرائیل: ملتی متحد و نژادپرست
- ۱۷۱ **میشل ورشوفسکی:**
اسرائیلی ها و فلسطینی ها در بن بست خونین

- ۱۸۵ **یوری آونری:**
به سوی جنگ داخلی در اسرائیل
- ۱۹۵ **یوسف لاپید وزیر دادگستری در دولت شارون...:**
[و سرانجام یکی از اهل خانه شهادت داد]
- ۱۹۷ **اتی ین بالیبار و مادلن روبریو:**
آیا دست روی دست خواهیم گذارد تا فلسطین را ویران کنند
- پی یر ویدال ناکه، اتی ین بالیبار، آبراهام سگال، ماری نوئل تیبو:**
۲۰۱ در حمایت از آرمان فلسطین، موافق ژنو، مخالف دیوار
- ۲۰۷ **صد تن از یهودی تباران در گاردین:**
«ما سالگرد تأسیس اسرائیل را جشن نمی گیریم» همراه با متن انگلیسی
- ۲۱۳ **ایلان پاپه:**
اشغالگران نمی توانند آزادیخواه باشند
- ۲۱۹ **امیره هس:**
راستی نمی بینید؟
- ۲۲۵ **میشل بل ریشار:**
سربازان اسرائیلی درباره جنگ غزه شهادت می دهند
- ۲۲۹ **آریلا آزولای:**
ما همه فلسطینی هستیم

گیدئون له وی: ۲۴۹
گفتگو در معرفی کتاب غزه (مجموعه ای از مقالات او در هآرتز به
فرانسه)

گیدئون له وی: ۲۶۷
نامهء سرگشاده به شیمون پرز، وزیر امور خارجه وقت اسراییل
(۲۰۰۲)

میشل ورشوفسکی: ۲۷۹
تانیا راینهارت، رزمنده ای بزرگ

فیلیسیا لانگر: ۲۸۳
وکیل فلسطینی ها در اسرئیل

جمعی از فعالین چپ اسرئیل: ۲۸۷
فراخوان به حزب چپ آلمان برای حمایت از يك صلح عادلانه
در خاور نزدیک

پیشگفتار:

همان طور که طرح روی جلد نشان می دهد، استعمار فلسطین، یکی از بزرگ ترین دزدی های تاریخ بشری ست و از آنجا که به رغم هیاهوی «حقوق و قوانین بین المللی» و «عصر حقوق بشر» و در معافیت کامل از مجازات صورت می گیرد وقیح ترین آنها ست. پاکسازی قومی و اخراج اهالی فلسطین از سرزمین شان و جایگزینی آنان با مهاجران یهودی از سراسر دنیا در واقع نوعی لشکر کشی سرمایه جهانیه جهانی در عصر جدید است و همان گونه که ماکسیم رودنسون می گوید: «پایان فرآیندی ست که به طور کامل در جنبش بزرگ توسعه طلبی اروپا - آمریکا در قرن های ۱۹ و ۲۰ می گنجد که هدف از آن اسکان یا سلطه اقتصادی و سیاسی بر سرزمین های دیگر است (ص ۷ همین کتاب).

اهالی فلسطین که در برابر این بلا که نه از آسمان، بلکه از مناسبات طبقاتی سرمایه داری و امپریالیسم جهانی بر سر آنان نازل شده، يك قرن است که با هر وسیله ای که گمان کرده اند می تواند از نابودی نجاتشان دهد با استعمارگر و همدستانش - که برخی از آنان عرب و مسلمان بوده اند - جنگیده اند و به دلیل حنّت تضادشان با دشمن که آنان را در برابر «بودن یا نبودن» قرار داده، بیش از ۶۰ سال است که مشعل مبارزه ضد استعماری، ضد امپریالیستی را، حتی گاه به نیابت از دیگر ملت های دربند، فروزان نگاه داشته اند و این است دینی که همهء خلق های خاور میانه در قبال فلسطینی ها به گردن دارند.

صهیونیسم با حمایت استعمار و سرمایه جهانی تا دهها سال منکر آن بود که فلسطین و فلسطینیان وجود داشته اند، اما

مبارزه صبورانه و پیگیر روزمره فلسطینی ها در کلیه عرصه های زندگی به تدریج برخی وجدانها را بیدار کرد چه در خود اسرائیل و چه در اروپا و آمریکا که دولتهاشان جانبدار نادیده گرفتن فلسطین بودند. به تدریج آشکار شد آن سرزمینی که به غلط «بدون مردم» نامیده شده بود تا به «مردمی بدون سرزمین» یعنی یهودیان داده شود، خود مردمی دارد که در بازپس گرفتن حقوقی که از آنان سلب شده پای می فشارند و از جانشان مایه می گذارند.

از آنجا که مسأله فلسطین مسأله ای ست سیاسی، نه مذهبی یا قومی و نژادی، به رغم مغلطه های فراوانی که در این باره صورت گرفته و افق را تیره کرده است، در کنار ستمدیدگان و حق طلبان فلسطینی قرار گرفتن نه اختصاصی به اعراب دارد نه به مسلمانان، بلکه امری ست بشری و از این هم دقیق تر بگوییم طبقاتی ست. فلسطینی هایی که هویت و حق حیات و کلیه حقوقشان سلب شده در صف محرومان، «نفرین شدگان زمین» و بی کم و کاست در صف پرولترها قرار می گیرند و طبیعی ست کسانی که در این اردوگاه جای دارند نمی توانند در برابر استعمار فلسطین و نادیده گرفتن حقوق مردمش سکوت کنند، بلکه سکوت را جرم می دانند.

ایدئولوژی نژادی - مذهبی اسرائیلی که در توجیه استعمار فلسطین به کار رفته همواره کوشیده است مسأله اسرائیل را مسأله یهودیان قلمداد کند، به نام همه آنان و به خصوص، به نام قربانیان جنایت های ضد بشری نازی ها سخن بگوید، اما از همان آغاز برپایی دولت اسرائیل و در برابر این تزویر و خلط مبحث، در بین یهودی تباران صداهای اعتراض و خشم و نفرت بلند بوده است. اغلب کسانی که در این کتاب، مقاله ای یا نامی از ایشان آمده خود را به عنوان یهودی نمی شناسانند، اما با صدای بلند اعلام

می‌کنند که سازمان‌ها و نهادهای رسمی و غیر رسمی دست راستی جانبدار تجاوزات اسرائیل حق ندارند به نام همه یهودی تباران سخن بگویند. این معترضین، برخلاف آن تصور ساده انگارانه و ارتجاعی که یهودی و اسرائیلی را یکی وانمود می‌کند، بین ایندو اختلاف اساسی قائل می‌شوند و حاضر نیستند پایمال شدن زندگی و حقوق فلسطینی‌ها را به دست تجاوزگران صهیونیست حاکم بر اسرائیل امضا کنند.

مقالاتی که در اینجا جمع آوری شده و امضاها آشکارتر از آن‌اند که نیازی به توضیح آنها باشد. تنها اشاره می‌کنیم که مقالات را با ترتیب تاریخ نیاورده ایم تا نشانی باشد بر اینکه در چارچوب توازن قوای بین المللی از ۶۲ سال پیش به این طرف، به نفع حقوق فلسطینی‌ها تغییری در واقعیت امر رخ نداده و فرقی ندارد که مقاله در ۷۰ سال پیش نوشته باشد یا همین دیروز. باری، به رغم جنگ‌ها و مبارزات همه جانبه، به گفته آریل شارون، جنگ ۱۹۴۸ ادامه دارد و هر وجب از «سرزمین موعود» که اسرائیل تصرف کند غنیمت است.

این نکته را هم اضافه کنیم که عنوان کتاب: «یهودی تباران ضد استعمار فلسطین» را در مقایسه با عنوان‌های پیشنهادی دیگر مانند «یهودی تباران ضد صهیونیست» یا «یهودی تباران ضد سیاست استعماری اسرائیل» مناسب تر تشخیص دادیم، هرچند هر سه عنوان با توجه به تمایزهایی که گاه در آراء نویسندگان دیده می‌شود از اعتبار کافی برخوردار است. تمایزها را خواننده ضمن مطالعه کتاب درخواهد یافت. تنها اشاره می‌کنیم که برای برخی از آنان استعمار فلسطین از همان ۱۹۴۸ است و برای برخی دیگر از ۱۹۶۷ به بعد. چنان که برای برخی صهیونیسم آنجا که به ایجاد «وطنی برای یهودیان» منجر شده قابل تأیید است، اما آنجا که

حقوق ملتی دیگر را نادیده می گیرد محکوم شدنی ست. برخی صریحاً اظهار می دارند که اسرائیل همچون کودکی ست ناشی از تجاوز جنسی، اما به رغم این حقیقت حق حیات دارد.

امیدواریم کوشش ناچیز ما در گردآوری این کتاب، که به همت مجله آرش - پاریس انتشار می یابد، سهمی در روشن کردن حقیقت آرمان عادلانه فلسطین و مبارزه فلسطینی ها برای خوانندگان فارسی زبان ادا کند و از بار سنگین عدم فهم آن در ذهن جوانان بکاهد.

دفاع از حقوق و مبارزه فلسطینی ها که از حق ساده زندگی در سرزمین خویش آنطور که خود می خواهند محروم اند و این حق از آنان سلب شده، برای ما جزئی ست جدایی ناپذیر از حق و مبارزه همه پروتراهی جهان برای رهایی.

در برابر پیگیری و شکیبایی مبارزه همه جانبیه توده های فلسطینی که امیدواریم روزی به ثمر بنشیند سر تعظیم فرود می آوریم. همچنین در برابر شهادت یهودی تبارانی که «دفاع از حق را بر دفاع از مادر خویش مقدم می شمارند» و از تهمت و تهدید و محاکمه و طرد نمی هراسند و چشم در چشم تجاوزگران حاکم بر اسرائیل صلا می دهند که: «ما همه فلسطینی هستیم» و در این کتاب تنها توانسته ایم از شمار اندکی از آن وجدان های بیدار مطلبی بیاوریم با تجلیل و احترام فراوان یاد می کنیم.

تراب حق شناس، حبیب ساعی

فروردین ۱۳۸۹ - آوریل ۲۰۱۰

* یادآوری: ترجمه مقالاتی که نام مترجم ندارد از ویراستاران است.

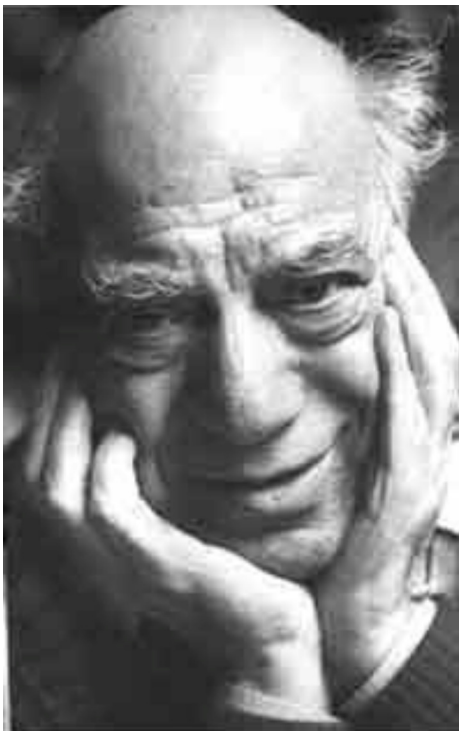
ماکسیم رودنسون: «اسرائیل واقعیت استعماری؟»

(گزارشی از مقاله ۸۰ صفحه ای رودنسون و اهمیت آن، نوشته برنار راونل)

Maxime Rodinson

نشریه عصر جدید Les Temps Modernes در سال ۱۹۶۷ شماره مخصوصی منتشر کرد ویژه «کشمکش اسرائیل و اعراب». مقاله مشهور ماکسیم رودنسون تحت عنوان «اسرائیل، واقعیت استعماری؟» که در این شماره درج شده، نقطه عطفی ست در تصویر و معرفی کشمکش اسرائیل - فلسطین و بویژه واقعیت اسرائیل.

نشریه های سیاسی - ایدئولوژیک خصلت نمای حیات فرهنگی فرانسه اند. پس از آزادی فرانسه در ۱۹۴۵ این نشریات با پاسخی که به انتظارات خوانندگان فرهیخته و علاقمند به سیاست میدادند شکوفا شدند، خوانندگان این نشریات مشتاقانه در دنیای



پس از جنگ به تأمل می نشستند بدین امید که بتوانند آن دنیا را به نحو بهتری تغییر دهند.

در عین حال شمار خوانندگان این نشریات (و البته تیراژ و تأثیر آنها) تا حد زیادی محدود باقی ماند. تقریباً تنها استثنا، شماره ویژه ای بود که نشریه عصر جدید در باره کشمکش اسرائیل و اعراب، در ماه مه ۱۹۶۷، درست در آستانه "جنگ شش روزه"،

منتشر کرد. وقوع جنگ در ماه ژوئن، این شماره را به طور خاص به يك موضوع روز استثنائی تبدیل کرد. این مجموعه ۹۹۲ صفحه ای را هئاتی تنظیم کرده بود که ژان پل سارتر در مدیریت آن قرار داشت و به دو بخش کاملاً مجزا تقسیم میشد: یکی "نقطه نظرات اعراب" و دیگری "نقطه نظرات اسرائیلیها" بدون کوچکترین ارتباط و تبادلی بین آن دو.

مقاله ای که خود به تنهایی حادثه‌ایست مهم

در پیشانی بخش مربوط به اعراب، مقاله ای می بینیم که نه جزئی از آن، بلکه به نحوی حکم مقدمه آن را دارد و میتوان گفت که خود به تنهایی حادثه ای مهم است و تا حدودی می توان آن را مقایسه کرد با مقاله "من متهم میکنم" نوشته امیل زولا در باره قضیه دریفوس که در ۱۸۹۸ در روزنامه Aurore (شفق) منتشر شد. این مقاله ۸۰ صفحه ای با عنوان "اسرائیل، واقعیت استعماری؟" سریعا به عربی و انگلیسی ترجمه شد و تبدیل به کتاب راهنما و متنی تاریخی و تئوریک گشت که پایه تعهد سیاسی يك نسل در دفاع از حقوق فلسطینی ها بود.

تاثیر این مقاله در آغاز سالهای ۱۹۷۰ چنان بود که اندیشهء ماکسیم رودنسون، به ویژه در باره صهیونیسم، بر دنیای روشنفکری مسلط گشت. از همین جا است که دائرة المعارف یونیورسالیس ماکسیم رودنسون را برای نگارش موضوع صهیونیسم برگزید.^(۱)

۱۴ سال بعد، به مناسبت انتشار مجدد مقاله «اسرائیل: يك واقعیت استعماری؟» در مجموعه مقالاتی از رودنسون در کلکسیون کوچک ماسپرو^(۲)، وی مقدمه ای کوتاه بر آن مجموعه مینویسد و فروتنانه یادآوری می کند که مقاله مزبور "تا حدودی

تأثیر گذار" بوده و سپس معنای ژرفی را که از نگارش آن مقاله منظور داشته بیان می کند. نخست یادآور میشود که قصد او پاسخ به يك سؤال كاملاً مشخص بوده که تحریریه عصر جدید مطرح کرده بود و آن اینکه: آیا اسرائیل را میتوان پدیده ای از نوع استعماری تلقی کرد یا نه؟ او تصریح می کند که "تنها در آخرین سطور مقاله است که من پاسخ به این سؤال را با این پرسش آغاز کردم: چه آینده ای میتوان برای يك شکل بندی (فرماسیون) استعماری از این نوع توصیه کرد؟"

دشوار است سنتزی از جوهر این مقاله به دست دهیم. شاید بتوان نتیجه گیری مقاله را در اینجا یاد آوری کرد که می گوید: "فکر میکنم در سطور پیشین نشان داده ام که تشکیل دولت اسرائیل بر سرزمین فلسطین پایان فرآیندی ست که بطور کامل در جنبش بزرگ توسعه طلبی اروپا - آمریکا در قرنهای ۱۹ و ۲۰ می گنجد که هدف از آن اسکان یا سلطه اقتصادی و سیاسی بر سرزمین های دیگر است. وانگهی این يك تشخیص بدیهی ست و من صرفاً بدین جهت اینقدر برای توضیح آن کاغذ سیاه کرده ام که تلاشهای مذبوحانه ای مکرر بکار رفته تا آن [فرآیند] را از دیده ها پنهان دارد. در اینجا با يك سلسله واقعیت ها روبرو هستیم. اما در مورد اصطلاحی که میتوان بکار برد باید بگویم که به نظرم میرسد فرآیند استعماری به خوبی مناسب آن است چرا که قرآنی بدیهی با پدیده هائیکه چنین نامیده می شوند وجود دارد».

مرجع تلاشهای مذبوحانه ای که برای پوشاندن این تشخیص به کار می رود، امری ست روشن و آن تمام روایت صهیونیستی ست پیرامون تشکیل دولت اسرائیل که در تمام شاخه های ممکن تولید فرهنگی و روزنامه نگاری، به خصوص در فرانسه،

جریان دارد. اما در باره طرح پاسخی برای آینده، ماکسیم رودنسون به این بسنده میکند که بگوید هیچ راه انقلابی، به معنای انقلاب اجتماعی برای مشکل اسرائیل - اعراب وجود ندارد و از گفتار وی این نگرانی بر می آید که مبادا تنها راه خروج از وضعی که صهیونیسم ایجاد کرده همانا جنگ باشد.

واکنش نسبت به این موضع گیری بسیار شدید بود. او خود با تأکید میگوید: "همه جا اعلام کردند که من نقشی شیطانی و خائنانه علیه جامعه ای ایفا میکنم که مرا وادار به وابستگی به آن میکنند و از من می خواهند با منفورترین و کورانه ترین ستمگری های رهبران ابراز همبستگی کنم"^(۳).

۹۸- ۱۹۶۹: تأمل هرچه ژرفتر درباره موضوع

در سالهای بعد، ماکسیم رودنسون مسأله جنجال آفرینی را که در سال ۱۹۶۷ طرح کرده بود مورد مطالعه عمیق قرار داد، بویژه در باره سرشت "موجودیت یهودی اسرائیلی" و در نتیجه سرشت راه حل کشمکش. در سال ۱۹۶۹ اندیشه تئوریک عربی را به سؤال و بحث میکشد و بین سهم فلسطین و سهم دیگر اعراب در این دستاورد بطور کلی فرق قائل میشود. مقاله ای که وی در نشریه "اقتصاد و انسانگرایی" ویژه «دیدگاههای عربی در باره کشمکش اسرائیل و اعراب» نوشته است با این نتیجه گیری به پایان می رسد که "جنبش فلسطین درکی هر چه عمیق تر و دقیق تر از دشمن خود پیدا میکند و تلاش فراوان بکار میبرد که دشمن را از داخل متلاشی کند. مسلح شدن این جنبش به چنین درکی و جستجوی بیان و گفتمانی که دست کم بخشی از اسرائیلیها را به سوی خود جلب کند، احتمالاً باعث شود که برخی از عناصر جنبش کمابیش دیدگاه

خود را نسبت به موجودیت یهودی به مثابه يك جماعت دینی از نوع خاورمیانه ای، یا نکاتی را از برنامه ها و برداشتهایشان که از این دیدگاه تأثیر پذیرفته است مورد تجدید نظر قرار دهند. شاید روزی آنرا به عنوان يك قومیت ارزیابی کنند و از آن نتیجه های منطقی بدست آورند. برخی شاخص ها - که باید اعتراف کرد خیلی ضعیف اند - چنین خط سیری را نشان میدهند. هر چند بسیاری امور به مضمون سیاسی عام در رابطه با توازن قوا بستگی دارد، اما شاید بتوان بدین نحو به سوی چشم اندازهای واقع بینانه تر پیشروی کرد؛ چشم اندازهایی که برای يك مشاهده گر که نگران عدالت و صلح است نیز دلپذیرتر باشد. در هر صورت، هر راه حلی که در جهت همزیستی برابر قومیت های حاضر سیر نکند وجدان جمعی اعراب را سخت و خشن^(۴) خواهد آزد (زیرا نابرابری در شرایط حاضر جز به زیان اعراب نیست) و کمتر احتمالش هست که دوام یابد".

بدین ترتیب، مفهومی که برای نشان دادن خصالت موجودیت یهودی اسرائیلی پیشنهاد شده همانا مفهوم "قومیت" است. در يك مقاله پیشین که در ۱۹۵۹ نوشته شده و به ناسیونالیسم عربی اختصاص دارد، ماکسیم رودنسون عبارت "قومیت عربی" را بکار برده و بسط داده بود^(۵). از این به بعد، او حس میکند که جنبش فلسطین با رها کردن خود از اندیشه عربی مسلط، به تدریج موجودیت یهودی اسرائیلی را دیگر نه به مثابه تنها يك جماعت مذهبی بلکه بیشتر به عنوان يك قومیت درک میکند. او شواهدی در جهت این برداشت یافته است از این قرار که: مؤسسه مطالعات فلسطین در بیروت مقالات موجود در بخش اسرائیلی نشریه عصر جدید را منتشر کرده بدون آنکه حتی از بخش عربی آن چیزی بیاورد (با این استدلال که در اینها حرف تازه ای نیست) و نیز از

تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی يك جنبش جدید فلسطینی که تازه تأسیس شده بود یعنی جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (FDLP) مثال می‌آورد. این جنبش به رهبری نایف حواتمه که علاقمند است به اعضای خود آموزشی عمیق بدهد با ارائه تحلیلی از واقعیت اسرائیل آغاز کرده، که به طرح این سؤال اساسی می‌رسد مربوط به وجود یا عدم نوعی ملیت اسرائیلی^(۶).

در ۱۹۷۹ طی رساله‌ای در يك مجموعه مقالات به زبان ایتالیایی در بزرگداشت وائل زعیتز نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) در ایتالیا که در ۱۹۷۲ به دست موساد به قتل رسید (نخستین ترور از "لیست گلدا" درست قبل از ترور محمود الهمشری نماینده ساف در فرانسه)، ماکسیم رودنسون درك خود را از واقعیت اسرائیل چنین تصریح میکند: "صهیونیسم يك گزینش تاریخی بوده که از مدتها پیش در واقعیت‌ها خود را نشان میداد و دیگر مطرح نیست تا نتیجه‌ای که به آن رسیده، یعنی ملت اسرائیل، زیر سؤال برده شود حتی اگر ثمرات تلخ آن این راه را برای ما باز بگذارد که دست کم در خردمندان بودن این به اصطلاح گزینش تردید کنیم؛ اما امتناع سرسختانه از فهم و به رسمیت شناختن این امر که پیامدهای آن گزینش باعث فاجعه‌ای بی دلیل برای طرف دیگر - یعنی قبل از همه، فلسطینی‌ها - شده (امری که امروز مورد قبول جهانیان است) خود اشتباهی مرگبار است"^(۷).

در ۱۹۹۸ کمی بیش از ۲۰ سال بعد، نشریه "همسویی‌های مدیترانه" به فکر آن افتاد که بد نیست طی مصاحبه‌ای نظر ماکسیم رودنسون را در باره مقاله اش که در عصر جدید منتشر شده بود بپرسد. به رغم گذشت زمان، او موضعی صریح و روشن بیان میکند: "مقاله من چندان کهنه نشده، بویژه اگر به پایه‌های تحلیل آن توجه کنیم. اما خودم به آنچه در آن زمان گفته‌ام وفادار

مانده ام و فکر میکنم که آنچه پس از آن رخ داده آنچه را که در ۱۹۶۷ گفته بودم تکذیب نکرده است، متأسفانه". در رابطه با بیلان سیاستی که دولتهای مختلف اسرائیل از ۱۹۶۷ تا کنون اعمال کرده اند قضاوت او سخت و انعطاف ناپذیر است: "مواردی هست که ادامه وضع پیشین است و مواردی هم وجود دارد که از آن متمایز است. آنچه تداوم را نشان میدهد این است که خلاف آنچه میتوان انتظار داشت هیچیک از دولتهای اسرائیل اصل مشروعیت مطلق استقرار اسرائیل بر این سرزمین را زیر سؤال نبرده اند. برخی اسرائیلی های منفرد چنین می گویند اما هیچ دولت یا جنبش سیاسی چنین نمی گوید. آنها همیشه معتقد بوده اند که حضور آنها بر این سرزمین مبنی بر حقی الهی یا حقی تاریخی است. به این دلیل است که من همیشه گفته ام نخستین اقدامی که میتوان از یک دولت در اسرائیل خواست این است که به خطائی که علیه فلسطینی ها رخ داده اعتراف کند. تا زمانی که این را نگویند هیچ امیدی نمیتوان داشت. اما اعراب اغلبشان حق موجودیت اسرائیل را پذیرفته اند"^(۸).

سر انجام، با حرکت از مقاله ای که در عصر جدید منتشر شده، می توان گفت ماکسیم رودنسون که همزمان مورخ، جامعه شناس و فیلسوف سیاسی ست، اندیشمند فرانسوی بزرگی در باره مسأله فلسطین و همچنین مسأله یهودی اسرائیلی نیز هست. چارچوبی که وی تعیین کرده تا سالها به ما امکان میدهد در باره شرایط تئوریک راه حل سیاسی و ممکن و دلخواه کشمکش اسرائیل - فلسطین فکر کنیم. اما شکاکیت و نگرانی وی (درباره جنگی ممکن به مثابه "راه خروج از بن بست"...) که از ۱۹۶۷ به بعد بیان شده همچنان وضعیت فاجعه بار کنونی را یادآوری می کند.

پاورقی ها

برنار راونل Bernard Ravel رئیس سابق انجمن همبستگی فرانسه - فلسطین.

<http://www.france-palestine.org/article6719.html>

۱- البته این مقاله در معرض حملات شدید قرار گرفت و سپس در چاپ جدید یونیورسالیس، مقاله دیگری بجایش گذاشته شد، نوشته Alain Dickhoff که از نظرتاریخی تقریباً کامل است اما به لحاظ ایدئولوژیک خالی از هر دید انتقادی است. در بخش کتاب شناسی که در پایان مقاله آمده حتی نامی از ماکسیم رودنسون به میان نیامده است. مقاله اصلی رودنسون در یونیورسالیس بطور کامل در "دفتر آموزشی (Cahier de formation) شماره ۷ از انتشارات AFPS چاپ شده است. تحت عنوان: "پایه های تاریخی صهیونیسم سیاسی".

۲- ماکسیم رودنسون، ملت یهود یا مسأله یهود؟، پاریس، ماسپرو ۱۹۸۱

۳- همان، ص ۱۵۵

۴- همان، ص ۳۶۱

۵- ماکسیم رودنسون، "مارکسیسم و ناسیونالیسم عرب" در نشریه "راه های نو" شماره ۸ آوریل ۱۹۵۹

۶- در باره این بحث سرنوشت ساز، نک آلن گریش، سازمان آزادیبخش فلسطین، تاریخ و استراتژیها، انتشارات SPAG پاپیروس، پاریس ۱۹۸۳ ص ۶۳-۶۵

۷- ماکسیم رودنسون: ملت یهود یا مسأله یهود؟ ماسپرو، پاریس ۱۹۸۱ ص ۳۲۶. در همان صفحه نویسنده از يك "قومیت جدید (اسرائیلی یهودی تبار) که دارای ساختار سیاسی خاص است" سخن میگوید.

۸- همسویی های مدیترانه شماره ۲۶، اکتبر ۱۹۹۸

گابریل پری: سندی از ۷۰ سال پیش، که حقیقت را فریاد می‌زند:

شورش در فلسطین

Gabriel Péri

در ۲۶ مه ۱۹۳۶ گابریل پری سیاستمدار و روزنامه نگار کمونیست فرانسوی مقاله‌ی زیر را درباره‌ی فلسطین در روزنامه‌ی اومانیته نوشت. تحلیلی درست با روشن بینی سترگ و روزنامه نگاری صادقانه که امروزه به ندرت دیده می‌شود.

[برگرفته از سایت www.europalestine.com]

* * * * *

از يك ماه پیش و دقیقتر بگوییم از ۱۵ آوریل، فلسطین را شورش فراگرفته است. تظاهرات و درگیری های خونین مدام تکرار می شود. در روزهای اخیر ۳۶ نفر چه از اهالی عرب و یهودی و چه از سربازان اشغالگر انگلیسی جان خود را از دست داده اند. نیروهای کمکی متعدد از تانک و خودروهای نفربر پر از سربازان مسلح به فلسطین گسیل شده است.



بجا ست که بر این حوادث درنگ کنیم و معتقدیم ضروری ست به تصحیح نظرات نادرستی بپردازیم که در این باره ممکن است طرح شود. هستند کسانی که معتقدند آشوب های فلسطین، در وضعیت کنونی چیزی نیست مگر نتیجه‌ی تبلیغات

هیتلر و تحریکات موسولینی باشد؛ ولی ما به هیچ رو با چنین قضاوتی موافق نیستیم.

اینکه فاشیسم هیتلری و فاشیسم موسولینی نهایت تلاش خود را به کار می‌برند که از هر حادثه‌ای در سطح بین‌المللی استفاده کنند و آن را در راه اهداف مشکوک خود به کار گیرند هیچکس رد نمی‌کند، اما نادرست است که برای ارزیابی صحیح از جنبش فلسطین به این داده بسنده کنیم.

اعراب در ۱۹۲۹ دست به شورش زدند زمانی که هنوز هیتلریسم به قدرت نرسیده بود و هیچ رقابتی هم بین انگلستان و ایتالیا وجود نداشت. شورش فلسطین بخشی ست از شورشی سراسری که دنیای عرب را به لرزه درآورده است چه در مصر و سوریه و چه در فلسطین.

آیا این شورش موجه است؟ به نظر ما کاملاً موجه است و اضافه می‌کنیم که اشتباه بزرگی ست اگر آن را به جنبشی ضد یهودی تشبیه کنیم. آنتی سمی تیسیم (ضدیت با یهود) به اعتقاد ما عمیقاً نفرت‌انگیز است. اما شورش اعراب نه در مخالفت با یهودیان به عنوان یهودی، بلکه در مخالفت و مبارزه با نوعی استثمار است که آن را امپریالیسم انگلیس طراحی و به اجرا گذارده است.

امپریالیستها در واقع، به بهانه‌ی ایجاد یک قانون ملی یهودی، حقیقتاً دست به غارت سازمان یافته‌ی اعراب در فلسطین زده‌اند. شرکت بزرگ صهیونیستی کرن‌هایه سود^(۱) در این غارت‌ها تخصص دارد. با استفاده از نبود سند مالکیت به دست دهقانان و چادرنشینان، این شرکت با یک فن‌ودال عرب توافق می‌کند و زمین‌ها را تصاحب می‌نماید.

در پی این تصاحب است که این شرکت به دهقانان دستور می‌دهد سرزمینی را ترک کنند که اجدادشان طی قرن‌ها بر آن

زحمت کشیده اند. اگر دهقانان زمین را ترك نکنند شرکت مزبور از سربازان انگلیسی کمک می گیرد تا آنان را طرد کند.

از این هم فراتر، سازمان دیگری به نام هیستدروت^(۲) برای اخراج و طرد کارگران عرب از پیگرد و تاراندن آنان رویگردان نیست. هر سال هنگام چیدن پرتقال گروه های حملهء صهیونیستی به راستی دست به لشکرکشی و مجازات اهالی می زنند و کارگران عرب را از محل کار و کارخانه ها بیرحمانه طرد می کنند.

چنین است عملیات نابودسازی معکوس که صهیونیسم سازماندهی می کند. روش هایی که بیان کردیم درست همان روش هایی ست که هیتلری ها علیه یهودیان آلمان به کار می برند.

چطور ممکن است که اهالی عرب قاطعانه در برابر این وضع نشورند؟ رهبران شورش صدها بار تکرار کرده اند که هدفشان افتادن به آنتی سمی تیسیم نیست. خواست آنان مبارزه با امپریالیسم انگلیس و همپیمانان صهیونیست آن است. آنها خواستار توقف مهاجرت یهودیان به فلسطین اند که از ۸۰ هزار نفر در سال ۱۹۱۴ به ۴۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۳۵ رسیده است. هرچه هم در این باب گفته شود نمی توان شعار آنها را ضد یهود نامید.

ما در چارچوب احترام به حق پناهندگی و همبستگی بین المللی علیه فاشیسم از حق یهودیان فراری از چنگ هیتلریسم دفاع می کنیم و نه در همدستی با اقدامات مشکوک غارت اهالی فلسطین.

اعراب همچنین خواستار آن اند که فروش زمین های عربی ممنوع گردد و يك حکومت ملی عربی برپا شود. این خواست ها عادلانه است و از ارادهء يك ملت برای درهم شکستن يك سلطهء خفقان آور نشأت می گیرد.

آرمان کارگران یهود که مطرود دیکتاتوری های فاشیستی اند با هدف شرکت های بزرگ صهیونیستی و گروه های تجاوزگر آنان که به سلب مالکیت اعراب می پردازند یکی نیست. این هدف همان آرمان ستمدیدگان از هر رنگ و نژاد است که نمی خواهند تسلیم غارتگران شوند.

پاورقی ها

مقاله در ۲۶ مه ۱۹۳۶ در اومانیته منتشر شده است.

* گابریل پری، سیاستمدار کمونیست و روزنامه نگار فرانسوی در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۱ به دست نازی ها تیرباران شد زیرا حاضر نشده بود اقدامات به اصطلاح "تروریستی" را محکوم کند. خیابان ها و اماکن متعددی در فرانسه به نام وی نامگذاری شده است.

۱- کرن هایه سود (Keren Hayessod): مهمترین ابزار مالی آرانس یهود که در فاصله ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ از بانک [انگلیسی] لئویدز مبلغ ۶۷۵ هزار لیره استرلینگ وام گرفت. (ناشر)

۲- هستدروت (Histadrouth): سازمان سندیکایی صهیونیستی. این واژه در عبری به معنی انجمن یا سازمان است و نام فدراسیون عمومی کار، مهم ترین سندیکا در اسرائیل است. این سندیکا در دسامبر ۱۹۲۰ در حیفا به منظور دفاع از کارگران یهودی در فلسطین، تشکیل و کارآموزی طبقه کارگر یهودی از طریق ایجاد خدمات اجتماعی مناسب تأسیس شد. در این سندیکا تمام احزاب غیرمذهبی اسرائیل نماینده دارند و "ماپای" که بعدها «حزب کارگر» نام گرفت در آن اکثریت دارد. این سندیکا نه تنها ۹۰ درصد از کارگران اسرائیل را در خود گرد می آورد و بخش عمده خدمات اجتماعی کشور را در دست دارد، بلکه یکی از بزرگترین صاحبان سرمایه و کارفرمایان اسرائیل است. امیر پرز که هم اکنون "وزیر دفاع" اسرائیل است تا چندی پیش رئیس هستدروت بود. نخستین اقدام این وزیر "کارگری" بمباران غزه بود (توضیح مترجم با استفاده از فرهنگ فرانسوی روبر، - ژوئن ۲۰۰۶).

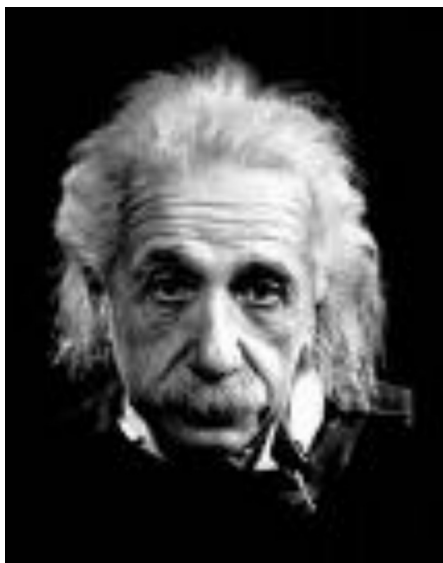
سندی مهم متعلق به ۵۴ سال پیش

**آلبرت آینشتاین، هانا آرنهت و حدود ۳۰ شخصیت دیگر: نامه
دستجمعی خطاب به تحریریه نیویورک تایمز و اعتراض به سفر
مناخیم بگین به آمریکا و افشای شیوه های تروریستی او**
Albert Einstein, Hannah Ardent,...

نیویورک تایمز، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۴۸

یکی از مهم ترین پدیده های سیاسی نگران کننده زمان ما ظهور "حزب آزادی" در کشور تازه تأسیس اسرائیل است. این حزب در اشکال سازمانی، روش ها، فلسفه سیاسی و مطالبات اجتماعی اش شباهت نزدیکی با احزاب نازی و فاشیست دارد. این حزب ادامه "ایرگون" سابق است که يك سازمان تروریستی، دست راستی و شوینیست در فلسطین بود.

بازدید مناخیم بگین، رهبر این حزب از ایالات متحده آمریکا آشکارا بدین منظور حساب شده صورت می گیرد تا این تصور را ایجاد کند که گویا این حزب در انتخابات آینده اسرائیل مورد حمایت آمریکاست. هدف دیگر، تحکیم مناسبات سیاسی با عناصر محافظه کار صهیونیست در ایالات متحده است. چندین آمریکایی که شهرت ملی دارند نامشان را در گروه استقبال از بگین قرار داده اند. دور از ذهن است اگر تصور



کنیم کسانی که با فاشیسم در سطح جهانی مخالفت میکنند، در صورت اطلاع درست از سوابق و چشم اندازهای سیاسی آقای بگین، باز هم از او و جنبشی که وی آن را نمایندگی میکند حمایت نمایند.



پیش از آنکه از طریق کمکهای مالی، و تظاهرات عمومی به نفع بگین و ایجاد این تصور در فلسطین که گویا

بخش بزرگی از مردم آمریکا از عناصر فاشیستی در اسرائیل حمایت میکنند، خسارتی جبران ناپذیر رخ دهد، مردم آمریکا باید از سوابق و اهداف بگین و جنبشی که بدان وابسته است مطلع گردند.

براساس ادعاهای رسمی حزب بگین نمی توان به خصلت واقعی آن پی برد. امروزه آنها از آزادی، دموکراسی و ضدیت با امپریالیسم سخن میگویند، در حالیکه تا همین اواخر اندیشه های یک حزب فاشیستی را تبلیغ و ترویج میکردند. در عمل است که یک حزب تروریستی ماهیت اصلی خود را نشان میدهد. از بررسی اعمال گذشته شان است که میتوانیم داوری کنیم، در آینده می باید منتظر چه اعمالی از آنها باشیم.

حمله به يك دهكدهء عربی

یکی از اقدامات تکان دهنده آنها حمله به دهکدهء عربی دیرپاسین است. این دهکده که در حاشیه جاده اصلی قرار دارد و از هر طرف محاط به زمین های متعلق به یهودیان است در جنگ

شرکت نکرد و حتی با گروه‌هایی از اعراب که می‌خواستند دهکده را به عنوان پایگاه مورد استفاده قرار دهند درگیر شد.

در نهم آوریل (بنا به نوشته نیویورک تایمز) گروه‌های تروریستی [صهیونیستی] به این دهکده مسالمت‌جو حمله کردند. انگیزه این حمله نظامی نبود. تروریست‌ها اغلب سکنه ۲۴۰ نفری این دهکده را، از مرد و زن و کودک، به قتل رساندند و تنها تنی چند را زنده باقی گذاشتند، آنهم بدین منظور که آنان را به عنوان اسیران جنگی در خیابانهای بیت المقدس بگردانند.

اکثریت جامعه یهودی از این اعمال به وحشت افتاد و آژانس یهود یک تلگرام عذر خواهی به ملک عبدالله پادشاه اردن فرستاد. اما تروریست‌ها به جای اینکه از این اعمال خویش شرمگین باشند به ارتکاب این قتل عامل افتخار کرده، وسیعاً به نفع آن تبلیغ نموده و از خبرنگاران خارجی دعوت کردند تا اجساد روی هم انباشته شده و بلوایی را که در دیرپاسین به راه افتاده بود از نزدیک مشاهده کنند.

واقعه دیرپاسین نمونه‌ای است از ماهیت و اعمال "حزب آزادی". آنان در بین یهودیان آمیزه‌ای از ناسیونالیسم افراطی، توهمات مذهبی و برتری نژادی را تبلیغ و ترویج کرده‌اند و همچون دیگر احزاب فاشیست، ابزاری بوده‌اند برای درهم شکستن اعتصابات و علاوه بر این، خود برای نابودی اتحادیه‌های آزاد پیشقدم شده‌اند. به جای اتحادیه‌های آزاد، آنها خواهان اتحادیه‌های صنفی بر اساس مدل فاشیست‌های ایتالیا هستند.

طی سالهای اخیر که گهگاه خشونت‌هایی علیه بریتانیا انجام می‌گرفته گروه‌های ایرگون (Irgun) و اشترن (Stern) جوی از ترور و اعراب بر جامعه یهودیان فلسطینی حاکم کردند. معلمینی را که علیه آنان سخنی می‌گفتند کتک می‌زدند و پدران و مادرانی را که

مخالف پیوستن فرزندان‌شان به آنها بودند هدف گلوله قرار می دادند. تروریست‌ها با شیوه های گانگستری، با شکستن پنجره ها و راهزنیهای گسترده در جامعه هول و هراس ایجاد کرده و باجهای کلان ستاندند.

وابستگان به "حزب آزادی" هیچ نقشی در دستاوردهای سازنده در فلسطین ایفا نکردند. آنها مدعی باز پس گیری هیچ زمینی نشدند، هیچ منطقه مسکونی (کولونی) بنا نکردند^(۱)، اقدامات دفاعی یهودیان را ناچیز شمردند و اقداماتشان در باره مهاجرت که با هیاهوی بسیار همراه بود اهمیتی نداشت و عمدتاً وقف گرد آوردن "هموطنان فاشیست" (Faschist compatriots) بود.

ناهمخوانی های آشکار

ناهمخوانی های موجود بین ادعای گستاخانه بگین و حزب اش با کارنامه اعمال گذشته شان در فلسطین، بر آنان مهر و نشان يك حزب غیر متارف سیاسی میزند؛ نشان يك حزب فاشیستی که ابزارش ترور (به یکسان علیه یهودیان، اعراب و انگلیسیها) و جعل و تحریف است و هدفش ایجاد يك "دولت رهبر".

در پرتو ملاحظات فوق، ضروری ست که حقیقت در باره آقای بگین و جنبشی که وی رهبر آن است به اطلاع همگان در این کشور برسد. اینکه بالاترین مقامات صهیونیستی آمریکا حاضر نشده اند علیه تلاشهای بگین دست به کارزاری بزنند و حتی از افشای خطرات حمایت از بگین در میان پایه های خویش خودداری کرده اند، خود يك فاجعه است.

به این دلیل، ما امضاء کنندگان زیر با توسل به این بیانیه عمومی، چند واقعیت مهم و چشمگیر را در باره بگین و حزب اش

در معرض افکار عمومی قرار می‌دهیم و مصرا خواستار آنیم که هیچ کس از این جدیدترین ابزار فاشیسم حمایت نکند.

[امضاها:]

ایزیدور ابراموویتس، هانا آرنست، ابراهام بریک، رابی جِسورون، کاردوزو، آلبرت آینشتاین، هرمان آیسن، حییم فین مان، م.گالن، ه. ه. هاریس، زلیگ س. هاریس، سیدنی هوک، فرد کاروش، بروریا کاوفمان، ایرما، ل.لیندهایم، ناخمان مایسل، سیمورملمان، مایرد. مندلسون. هاری م. اُسلینسکی، ساموئل پیتلیک، فریتس ره‌لیخ، لویس، پ. روکر، روٹ ساگیس، ایزاک سانکوسکی، ی.ژ. شوئنبرگ، شاموئل شومان، م. سینگر، ایرما وولف، اشتفان وولف.

نیویورک ۲ دسامبر ۱۹۴۸

منبع: <http://www.marxmail.org>

ترجمهء محسن جهانی

یادداشت ویراستار:

۱- در آن سالها مهاجرت یهودیان به فلسطین و تشکیل موطن و دولت یهودی در آنجا (که گفته میشد "زمینی ست غیر مسکونی و بدون مردم و باید به مردمی بدون زمین یعنی یهودیان داده شود") چنان در غرب از مقبولیت عامه برخوردار بود و نیروهای مترقی و مخالفان سرمایه داری چنان درگیر رهانیدن خود از فاشیسم و جنایات آن بودند که کمتر کسی متوجه بود که تشکیل دولت یهود در فلسطین توسط جنبش صهیونیستی، خود اقدامی استعماری ست و به معنای زیر پا گذاردن حقوق ملتی دیگر. اینجاست که می بینیم، حتی در همین نامهء اعتراض آمیز، غصب اراضی مردم فلسطین و ساختن مستعمرات مهاجر نشین به عنوان امری مشروع فرض میشود.

پنجاه سال باید طول میکشید و رنجها و مبارزاتی سخت و همه جانبه و چندین انتفاضه باید رخ میداد تا برخی از وجدانهای بیدار، بویژه از نیروهای

یهودی تبار، متوجه شوند که بدنبال جنایات ضد بشری فاشیسم و به بهانه آن، فاشیسمی دیگر در کار است و جنایات ضد بشری دیگری این بار در فلسطین به وقوع می پیوندد و "حکایت همچنان باقی"...

فیلم مستند حیم باوین:

ادعای نامه ای علیه اشغالگری اسرائیل

استفانی لویار، لوموند ۳ ژوئن ۲۰۰۶

اشاره: تا درون جبهه ی دشمن منسجم است کاری چندان علیه او نمی توان انجام داد. ادامه ی مبارزه ای همه جانبه در داخل و خارج سرانجام نیروی متجاوز و سرکوبگر را با تناقضات داخلی مواجه خواهد کرد و او را از درون به تسلیم خواهد کشاند. از نیکسون نقل کرده اند که آنچه آمریکا را به قبول شکست در ویتنام واداشت نه موشک های سام ۷ شوروی بلکه جوانان آمریکایی بودند که در خیابانها دست در دست یکدیگر علیه جنگ به تظاهرات پرداختند. دوگل هم زمانی صدای انقلاب مردم استقلال طلب الجزایر را شنید که در فرانسه فریادهای اعتراض به ادامه ی جنگ استعماری به مسأله ی روز همگان بدل شد. شاه هم به همین ترتیب «صدای انقلاب مردم را» شنید. آمریکای متجاوز و امپریالیست نیز به همین نحو باید فریاد توده های ستمدیده را بشنود. اما انسجام درونی دشمن به آسانی فرو نمی ریزد. این ثمره ی مبارزه ای پرحوصله و درازمدت است. فشار مبارزه ی همه جانبه باید چنان مستمر باشد که حاکمان بفهمند دیگر تکیه بر سرنیزه و ادامه ی حکومت برایشان میسر نیست.

باری، با ادامه ی مبارزات مردم فلسطین و مقاومت آنان، جبهه ی درونی دشمن دارد ترك بر می دارد. آنچه در اینجا می خوانید تنها نمونه ای ست (مترجم).

گوینده ی درجه ی اول کانال ۱ تلویزیون اسرائیل، پس از تقریباً ۴۰ سال خدمت وفادارانه در تلویزیون دولتی، راه دیگری در پیش گرفت. حییم باوین که ۷۲ سال دارد، در یک فیلم مستند که دارای ۶ بخش است و هم اکنون در کانال ۲ تلویزیون خصوصی اسرائیل نشان داده می شود، ادعاینامه ی شدید اللحنی علیه اشغال سرزمین های فلسطینی توسط اسرائیل ارائه داده است. به نظر مستعمره نشینان (کولون ها) که قرار است نوار غزه را در ماه اوت تخلیه کنند و لذا از همین حالا دچار نگرانی اند، این خیانتی غیرقابل بخشش است. نمایندگان کولونها خواستار شده اند که «آقای تلویزیون» از کار برکنار شود.

حییم باوین دو سال، دوربین به دست، سرزمین های اشغالی را زیرپا گذاشت، با متعصب ترین کولون های ساحل غربی به گفتگو پرداخت و صحنه های روزمره ی زندگی فلسطینی ها را که جلوی پست کنترل نظامی مجبور به توقف و انتظارند به تصویر کشید. حرف های تند و خشونت آمیز و نژادپرستانه ی کولون ها، تکبر و بیرحمی سربازان، تحقیر فلسطینی ها (حتی اگر زن، بچه یا سالخورده باشند) که در فیلم «زمین کولون ها» گزارش شده تازگی ندارد و طی چهار سال انتفاضه [دوم] رابطه بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها هرچه بدتر شده است. اما شخصیت تهیه کننده ی این فیلم مستند و کانال ۲ تلویزیون که تصمیم گرفته این واقعیات را پیش چشم همگان بگذارد و فیلم را در برنامه اول سرشب پخش کند نیرویی استثنائی به این شهادت ها می دهد.

حییم باوین که خود یکی از بنیانگذاران تلویزیون دولتی اسرائیل است تا کنون به این بسنده می کرد که با حفظ بی طرفی آشکار، برنامه ی اخبار سرشب را اجرا کند. اما این مرد که محبوبیت عامه دارد، به رغم اینکه از فیلمش دفاع می کند به اردوی

«چپ‌ها» پیوسته که استعمارگری و اشغال را تقبیح و تحقیر می‌کنند. او می‌گوید: «من نیستم که بیشتر به چپ متمایل شده‌ام، بلکه جامعه است که بیشتر به راست درغلته است». به عقیده‌ی تام سِگُو، یکی از مفسران بزرگ اسرائیل موضعگیری حییم یاوین می‌تواند شهروند عادی اسرائیلی را به فکر بیندازد که «این آقا، وجدان اسرائیل است و اگر او به این نتیجه‌گیری‌ها رسیده چه بسا خیلی‌ها همین احساس را داشته باشند».

چنین واکنشی از یک شهروند عادی اسرائیلی به این دلیل طبیعی می‌نماید که حییم یاوین صریحاً در فیلم اظهار می‌دارد: «از سال ۱۹۷۷ که سرزمین‌های فلسطینی به اشغال اسرائیل درآمد، ما فاتحان بیرحم و اشغالگرانی بوده‌ایم که ملتی دیگر را که مدعی مالکیت همین سرزمین است سرکوب کرده‌ایم.» و اضافه می‌کند: «ما باید به یک انقلاب در ذهنیت خود دست بزنیم. فلسطینی‌ها یک ملت‌اند و ما باید این سرزمین را با آنها قسمت کنیم». این ژورنالیست که در فیلم خود به کولون‌ها امکان داده است که هرچه می‌خواهند بگویند بر همدستی جامعه‌ی اسرائیل با کولون‌ها انگشت می‌گذارد و نشان می‌دهد که چگونه طی ۳۸ سال، این جامعه استعمار سرزمین فلسطین را (که هم‌اکنون مورد انتقاد واقع شده) تأیید و تشویق کرده است. حیثیت و محبوبیت حییم یاوین به او امکان می‌دهد که کولون‌ها را که معمولاً از گفتگو با مطبوعات خودداری می‌کنند به سخن گفتن و بحث بکشاند. او با دوربینی که در دست دارد به راه خود ادامه می‌دهد، سربازان را به پرسش می‌گیرد و می‌کوشد در برابر یک پست کنترل نظامی بین رهگذری فلسطینی که دختر بچه اش را که به گریه افتاده به همراه دارد و

سرباز مأمور کنترل که به آنها اجازه عبور نمی دهد میانجی شود و با جمله ی زیر تماشاگر را به فکر می اندازد:

«برای رهایی از این فلاکت حقیقتاً کاری از دستم ساخته نیست، جز آن که این وضع را به تماشای عموم بگذارم تا نه خودم، نه کسانی که با من هممنظر اند نتوانیم فردا بگوییم که ما هیچ ندیدیم و نشنیدیم و ندانستیم».

مردم اسرائیل از این پس، با فیلم «زمین کولون ها» مانیفستی ضداستعماری در دست دارند که به خصوص برایشان قابل فهم است. اینک که کمتر از سه ماه به تخلیه ی نوار غزه باقی مانده، تهیه ی این فیلم اقدامی ست بجا که در کنار کتابی که اخیراً تحت عنوان «زمین اربابان» منتشر شده قرار می گیرد. یک ژورنالیست چپگرا به نام آکیو الدار و یک استاد دانشگاه به نام ادیت زرتال مشترکاً این کتاب کم نظیر و فشرده را نوشته اند. آنها نیز به سبک خود اقدامات اشغالگرانه ی اسرائیل را افشا و محکوم می کنند.

(منتشر شده در آرش شماره ۹۲ اوت - سپتامبر ۲۰۰۶)

استفان هسل و ۱۳ شخصیت دیگر:

بیانیه

فلسطین:

ضرورت اعزام يك نیروی حایل بین المللی، هرچه زودتر!

Stéphane Hessel

مذاکرات جدید موسوم به «نقشه راه» که به کمک هات چارجانبه (کوارتت) مطرح شد پیش از آنکه آغاز گردد، پیش چشم همگان پرونده اش بسته شد و در حالی که اعضای این هیأت (ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه و ملل متحد) پیشنهاد کرده بودند که مذاکرات بدون هیچ شرط قبلی آغاز شود حکومت اسرائیل کوشید قید و شرط های خود را بر آن تحمیل نماید.

این امر يك بار دیگر استراتژی اسرائیل را نشان می دهد که نه تنها در جست وجوی صلح نیست، بلکه تسخیر و استیلای بطیئ و مستمری را دنبال می کند که از طریق گسترش مستعمرات

[مجتمع های مهاجر نشین یهودی] بی وقفه از سرزمین فلسطین می جود و می کاهد. علاوه بر این، دولت اسرائیل از طریق کشیدن «دیوار» به نوع جدیدی از الحاق دست زده است که اگر متوقف نشود بخش مهمی از ساحل غربی را به خود ملحق خواهد ساخت.



ما استدلال حکومت شارون را که

می گوید کشیدن این «دیوار» به منظور جلوگیری از سوء قصدهای انتحاری ست مردود می دانیم، هرچند این نوع عملیات برای ما بسیار متأثر کننده است. واقعیت این است که استراتژی اسرائیل هدف خود را نابودی جامعه فلسطین قرار داده است. همین استراتژی ست که شرایط تروریسم ناشی از نومییدی را بی وقفه بازتولید می کند.

هراس ما امروز از اقدامی ست مبتنی بر فرار به جلو. ما به ویژه از این بسیار بیم داریم که مبادا از بین راه حل هایی که حکومت اسرائیل بررسی می کند این را برگزیند که در جهت ایجاد اسرائیل بزرگ اخراج فلسطینی ها از سرزمین شان را تکمیل کند. اخراج (نفی بلد) تدریجی از طریق برقراری موانع روزافزون در عبور و مرور، در سیر زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردمی که در دام مناطق نظامی شده گرفتار آمده اند و نیز ادامه کشیدن «دیوار» ممکن است در لحظه ای بحرانی، اخراجی هرچه خشونت بار تر در پی داشته باشد، اخراجی آکنده از تخریب و کشتارهای دستجمعی حتی وخیم تر از آنچه در جنین و نابلس اتفاق افتاده است.

بدین دلیل است که باید بدون تأخیر و بی هیچ شرط قبلی، مذاکراتی که هات چهارجانبه پیشنهاد کرده است آغاز گردد و مسؤولیت این تصمیم عمدتاً به عهده آمریکا ست که هیچ کس نمی تواند نفوذ آن را بر اسرائیل نادیده بگیرد.

به هر حال، اینکه يك قدرت اشغالگر کنوانسیون ژنو را که مبنی بر حمایت از غیر نظامیان است به نحوی بی حد و صریحاً نقض می کند به ملل متحد امکان می دهد که درباره اقدامات مربوط به حفاظت از غیر نظامیان تحت ستم تصمیم بگیرد.

بنا بر این، ما از حکومت فرانسه، اتحادیه اروپا و ملل متحد می‌خواهیم که بر حکومت شارون فشارهای سیاسی و اقتصادی وارد آورند و او را وادارند از سیاستی که راه را در فلسطین اشغالی برای شهادت طلبی‌های هرچه بیشتر باز می‌گذارد دست بکشد و در طول «خط سبز» [مرز سال ۱۳۶۷ بین اسرائیل و ساحل غربی-غزه-قدس شرقی] مکانیسمی برقرار گردد که از غیر نظامیان فلسطینی به نحوی مؤثر محافظت شود.

دست روی دست گذاردن شریک جرم شدن است!

امضاء ها:

اتی ین بالیبار، نیکول برنهایم، الکساندر بیلو، اولیویا الیاس، استفان هسٹل، الن ژوکس، هانری کورن، ژیل مانسه رون، پی یر نیکو دم، مادلن ریبریو، ابراهام سِگال، ژالدین سوردو، ماری نوئل تیو و پی یر-ویدال نا که: همگی اعضای انجمنی هستند به نام:

Trop c'est trop (یعنی دیگر بس است!).

این موضع‌گیری در لوموند ۲۳ اکتبر ۲۰۰۴ چاپ شده است.

ژیزل حلیمی:

گزارش محاکمهء مروان برغوتی* در اسرائیل

Gisèle Halimi

دو گزارش از يك محاکمه در اسرائیل:

(۱) خانم ژیزل حلیمی وکیل فرانسوی مروان برغوتی

دوازدهم نوامبر ۲۰۰۳ به دعوت «کمیتهء هشتمیاری برای صلحی واقعی در خاورمیانه» (CVPR)، دیداری با خانم ژیزل حلیمی وکیل مدافع فرانسوی مروان برغوتی که اخیراً از اسرائیل بازگشته بود برپا شد که در آن شمار قابل توجهی از استادان دانشگاه و نویسندگان مطبوعات و برخی دیپلمات ها شرکت داشتند. ابتدا ژرژ لابیگا استاد فلسفه دانشگاه از طرف کمیته سخنانی در بارهء اوضاع کنونی فلسطین و تلاش هایی که برای استیفای حقوق ملی و انسانی ملت فلسطین صورت می گیرد و همه با مخالفت و کارشکنی آمریکا و اسرائیل بی نتیجه می ماند مطالبی بیان داشت. همچنین اشاره کرد که مطبوعات فرانسه هنوز هم جرأت کافی ندارند که دربارهء سرنوشت ملت فلسطین و حقوق او بدون پیشداوری و به دور از تعصبات جانبدارانه از اسرائیل سخن بگویند.



سپس خانم غیث جاسر شرحی دربارهء فعالیت های کمیته ارائه داد و در معرفی خانم ژیزل حلیمی اشاره کرد که وی از سال های ۱۹۵۰ از فعال ترین وکلای فرانسوی بوده که از مبارزان استقلال طلب الجزایری دفاع کرده اند و از کسانی ست که به رغم فشارهایی که سیاست استعمارگرانه دولت های وقت فرانسه

اعمال می کرده اند به نحوی پیگیرانه با مردم آزادیخواه الجزایر تا نیل به استقلال همراهی کرده اند.

در ضمن باید اضافه کنیم که از جمله اقدامات او تشکیل «کمیته نجات جمیله (بوپاشا)» با همکاری خانم سیمون دوبوار بوده است که ترجمه کتابش (تحت عنوان جمیله بوپاشا) به فارسی در همان سال های جنگ استقلال الجزایر در تهران منتشر شد. علاوه بر این، خانم حلیمی یکی از پیشروان و مدافعان پیگیر حقوق زنان و جنبش فمینیستی سال های ۶۰ و ۷۰ بوده و امروز نیز همچنان از مواضع دموکراتیک و حق طلبانه ای که اشاره شد فعالانه دفاع می کند. در زیر یادداشت های کوتاهی که از گزارش وی در دست داریم می آوریم.

«انجمن وکلای فرانسوی برای صلح در خاور میانه» خانم ژیزل حلیمی را برای دفاع از مروان برغوتی، به اسرائیل فرستاد. مروان نماینده پارلمان فلسطین در آوریل ۲۰۰۲ از فلسطین ربوده شده و تا کنون در اسارت اسرائیل بسر می برد. حلیمی گفت:

برای این سفر به وزارت خارجه فرانسسه اطلاع دادم و با سفیر اسرائیل هم تماس گرفتم و حضوراً تصمیم خود را برای این سفر با وی در میان گذاشتم. سفیر ضمن استقبال از من گفت که شما نمی توانید وکیل او باشید ولی می توانید به عنوان مشاور او در دادگاه شرکت کنید. من دو بار، و هر بار يك ساعت، با مروان ملاقات کردم. [عده زیادی از وکلا، از جمله يك خاخام اسرائیلی اعلام آمادگی کرده بودند که از وی دفاع کنند ولی] تنها يك وکیل فلسطینی (که تابعیت اسرائیل دارد) به نام جواد بولص (soluob) می توانست عنوان وکیل مدافع رسمی او را دارا باشد. اسرائیل را تنها کشور دموکراتیک خاور میانه می نامند ولی نمی دانم چگونه می توان رفتاری را که آن ها با مروان کرده اند توجیه نمود. مثلاً او را بیست ساعت مداوم، چشم و دست بسته بازجویی کرده اند، بدون

خواب، و با این که نمایندهٔ منتخب مردم فلسطین و عضو پارلمان و از مصونیت پارلمانی برخوردار است وی را مورد بدرفتاری قرار داده اند. همسرش هم که خود وکیل دادگستری ست به هیچ عنوانی نتوانسته با وی ملاقات داشته باشد من تا قبل از این سفر فکر می کردم که اسرائیل هرچند نسبت به خارج از خویش [مقررات بین المللی و قطعنامه های ملل متحد] یاغی ست، اما نسبت به داخل خود دموکراتیک است، ولی امروز چنین باوری ندارم. دادگاه با اینکه علنی بود اما حتی خبرنگاران را دستچین می کردند. فرزند خود من را که خبرنگار «رادیو اروپا یک» در اسرائیل است نمی گذاشتند در دادگاه حضور یابد. جمعی از مخالفان متعصب ضد فلسطینی بسیاری از صندلی های دادگاه را اشغال کرده بودند و با دیدن من فریاد زدند (به فرانسوی!) که مادام حلیمی برای چه به اینجا آمده ای؟ برگرد فرانسه [یادآوری می کنیم خانم حلیمی، خود، یهودی تبار و نوهٔ یک خاخام تونسوی ست]. آیا این دموکراسی ست؟ دو ساعت مرا در فرودگاه تفتیش کردند. دفاتر و حتی کیف دستی مرا گشتند و اوراق و یادداشت های مرا فوتوکپی کردند. در اینجا حقوق فرد برای دفاع از خودش و برای اینکه به زندان نیفتد پایمال می شود. آیا این دموکراسی ست؟ هزاران فلسطینی امثال مروان برغوتی در زندان اند.

وضعیت طوری ست که برای فلسطینی ها گزینش دیگری جز مقاومت یا مرگ وجود ندارد. ایستگاه های تفتیش (-check points) نظامی اسرائیلی در سراسر جاده های اصلی و فرعی برپا ست. چه تحقیرها که نسبت به فلسطینی ها روا می دارند. من ناگزیر شدم برای انتقال از یک شهر به شهری دیگر، واقع در ۲۰ یا ۳۰ کیلومتری آن، سه بار اتومبیل را عوض کنم آن هم زیر تهدید سلاح. «دیوار امنیتی» که در واقع، دیوار تبعیض است به ۶۰۰

کیلومتر خواهد رسید که تا کنون ۱۵۰ کیلومتر آن را ساخته اند و دهکده های متعدد فلسطینی را در محاصره مطلق انداخته اند، چنان که بخش وسیعی از زمین های تحت تصرف فلسطینی ها را نیز بلعیده است. این به محاصره درآوردن يك خلق است. کولونی ها (مستعمرات یا مهاجرنشین های یهودی) به نحوی غیرقانونی و ظالمانه برپا شده و نه تنها زمین و کشتزارها و باغ ها و آب، بلکه هرچیزی را که مایه زندگی ست از اهالی فلسطینی گرفته اند. بیش از نصف جمعیت بیکارند. باید از جنبش صلح طلب های اسرائیلی سپاسگزار بود که هرجا ارتش اشغالگر دست به تخریب و ... می زند حاضر می شوند و می کوشند مانع گردند و شاهد این وقایع در افکار عمومی باقی می مانند...

باری، مروان روشنفکر، دکتر در علوم سیاسی و مرد صلح و مخالف قتل غیر نظامیان است. از طرف دیگر بنا به کنوانسیون ژنو ماده ۴۹ يك نیروی اشغالگر حق محاکمه کسی را که سرزمین اش اشغال شده در خارج از وطن او ندارد. توجه کنیم که قراردادهایی که بین دو طرف اسرائیلی و فلسطینی طی سال های گذشته منعقد شده با اینکه اسرائیل عملاً آن ها را زیر پا می گذارد، اما هنوز در دادگاه های اسرائیل معتبر به شمار می روند و بدانها استناد می شود. به وی اتهام زده اند که محرك تروریسم بوده و شاهدهایی فلسطینی را پس از شکنجه آورده اند تا علیه وی شهادت دهند.

مروان ابتدا سخنان خود را به عربی آغاز کرد ولی دادگاه به وی گفت که به زبان عبری صحبت کند. وی در سال هایی که در زندان بوده عبری را به خوبی آموخته است. مروان خطاب به قضات گفت اگر مستقل هستید همان موضع آن دسته از خلبان های اسرائیلی را اتخاذ کنید که حاضر نیستند به سرکوب ملت فلسطین

بپردازند. من در موضع گیری شما توهمی ندارم. من با اشغال میهنم متولد شده ام (۱۹۴۸) و به راه حل نظامی هم اعتقاد ندارم. راه حل ایجاد دو دولت است. اما راه حل نومیدانهء مبنی بر وجود يك دولت، مسؤولیت اش در این حال، (یعنی تبدیل اسرائیل به يك کشور تبعیض نژادی) به عهدهء اسرائیل است و دیگر «دولت اسرائیل» از بین می رود، یعنی به عنوان کشوری دموکراتیک دیگر وجود نخواهد داشت].

مروان سخنان خود را چنین پایان داد: اگر مرا محکوم به زندان کنید انسانی آزاده خواهم ماند و اگر آزادم کنید به مقاومت ادامه خواهم داد.

۲) گزارش روزنامهء اومانیتته

اینک بخش هایی از گزارش روزنامهء اومانیتته، نزدیک به حزب کمونیست فرانسه، مورخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۳ از این جلسهء محاکمه:

مروان برغوتی نمایندهء پارلمان فلسطین که هم اکنون در اسارت اسرائیل بسر می برد در برابر دادگاه گفت:

«وظیفهء هر انسانی که می خواهد انسان بماند این است که با اشغالگری مبارزه کند»

خبرنگار اومانیتته می نویسد:

آنچه مروان برغوتی در آخرین جلسهء دادگاه تل آویو مطرح کرد ادعای مهمی ست علیه اشغال. در برابر دادگاهی که در آن برخی نمایندگان منتخب مردم، وکلای فرانسوی و اروپایی، مدافعان حقوق بشر و نیز برخی از صلح طلبان اسرائیلی توانسته بودند حضور یابند، این نمایندهء مجلس فلسطین که پیراهنی قهوه ای رنگ در بر داشت و ظاهراً از سلامت برخوردار بود سخن پیشین خود را

تکرار کرد که دادگاه را به رسمیت نمی شناسد. سپس با اعلام اینکه به اتهام اصلی خود دائر بر دست داشتن در قتل ۲۶ نفر که در حملات مسلحانه و قتل ها کشته شده اند پاسخ نخواهد داد، جلسه را به محاکمه سیاست اشغالگرانه اسرائیل تبدیل نمود و گفت: «من تحت اشغال زاده و بزرگ شده ام و هنوز تحت اشغال بسر می برم. اشغال خاک ما را، خانه های ما و آب ما و هوای ما را از ما می دزدد. اشغال زندگی ما را از ما می دزدد و لذا وظیفه هر انسانی که می خواهد انسان بماند این است که با اشغال مبارزه کند».

درباره انتفاضه دوم (الاقصى) که درست سه سال از آغاز آن می گذرد گفت: «این رفتار غیر اخلاقی ارتش اسرائیل است که آغازگر خشونت می باشد. طی پنج ماه اول انتفاضه با اینکه ۱۸۱ نفر از ما کشته شدند ما از سلاح استفاده نکردیم. مسؤولیت پناه بردن به خشونت، همین جنایات جنگی ست که ارتش اسرائیل علیه غیرنظامیان فلسطینی، زنان و کودکان مرتکب می شود».

وقتی رئیس دادگاه اشاره کرد که دو روز پیش، در روزهای عید سال نو یهودی، يك نوزاد اسرائیلی در یکی از کولونی ها به دست یکی از اعضای جهاد اسلامی کشته شده، مروان برغوتی پاسخ داد: «من هرگز کسی را نکشته ام و با این عمل مخالف ام. من هرگونه حمله ای را علیه غیر نظامیان محکوم می کنم» و سپس به نحوی پرشور به تمجید از ۷۲ خلبان ارتش اسرائیل پرداخت که اعلام کرده اند حاضر نیستند در عملیاتی که در سرزمین های اشغالی به اجرا در می آید شرکت کنند. بعد، پس از ذکر مثال های متعدد از سرکوب های شدیدی که علیه ملت اش صورت گرفته، خطاب به قضات گفت: «اگر مستقل هستید مثل این خلبانان موضع گیری کنید و جنایات جنگی ای را که دولت اسرائیل دستور می دهد

محکوم نمایید» و افزود: «من نمی فهمم چگونه ممکن است ملتی که آنقدر ستم دیده بتواند بر ملتی دیگر ستم روا دارد» و گفت: «من مطمئن ام که دولت کنونی اسرائیل خواستار صلح نیست» و دلیل آن را چنین ذکر کرد که دولت اسرائیل آتش بسی را که گروه های مسلح فلسطینی ۱۵ روز به طور کامل رعایت کردند محترم نشمرده، حاضر نیست آتش بس دیگری را هم بپذیرد. و افزود:

«این ها که امروز در دولت اند همان ها هستند که اسحاق رابین را کشتند، زیرا او شهادت آن را داشت که در راه صلح گام بردارد» و بعد گفت: «معتقد است که با وجود همه این ها صلح بین دو ملت امکان پذیر است» و سخن خود را چنین پایان داد: «هر دو ملت می توانند با هم براین سرزمین زندگی کنند و امیدوارم هرچه زودتر آزاد شوم تا به مبارزه برای صلح ادامه دهم».

وقتی مأمورین او را می بردند و دست های خود را به نشانهء درود و تشکر از کسانی که برای حمایت از وی به دادگاه آمده بودند بالا برده بود، باز با صدای بلند فریاد زد: «صلح به سود دومت پیروز خواهد شد».

وکیل فرانسوی، دانیل ووگه (Daniel Voguet) عضو جمعیت دفاع از این نمایندهء مجلس فلسطین، که در دادگاه حضور داشت گفت که بسیار تحت تأثیر این ادعانامهء کاملاً مستدل قرار گرفته و افزود: «مروان برغوتی بار دیگر جذابیت خود را به عنوان يك مرد سیاسی که بدون شك نقشی مهم در سیاست فلسطین بازی خواهد کرد نشان داد».

به گفتهء وکیل اش جواد بولص، رأی دادگاه باید قاعدتاً قبل از ۱۲ اکتبر صادر شود و گرنه بنا به قانون اسرائیل باید آزاد شود،

مگر آنکه دیوان عالی کشور بار دیگر مهلتی به دادگاه بدهد. دادگاه مروان را در زندان نگه داشته است.

* برای اطلاع بیشتر در باره مروان برغوتی رجوع شود به مقاله دیگری روی سایت اندیشه و پیکار در فصل فلسطین تحت عنوان: «مروان برغوتی از درون زندان سخن می گوید».

اعضای هیأت علمی دانشگاه های (اسرائیل):

اخطار فوری:

دولت اسرائیل در راه ارتکاب جنایت علیه بشریت

۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱

ما اعضای هیأت علمی و دانشگاهی [اسرائیل] از اقدام ایالات متحده برای دست زدن به تجاوز علیه عراق که مسؤولین سیاسی اسرائیل با شور و حرارت فراوان از آن پشتیبانی می کنند به شدت هراس داریم.

ما عمیقاً نگران آن ایم که دولت اسرائیل از «مه و تیرگی ناشی از جنگ» سوء استفاده کند و به جنایت های بیشتری در حد پاکسازی قومی تمام و کمال علیه ملت فلسطین دست بزند.

ائتلاف حاکم بر اسرائیل شامل احزابی ست که «انتقال و اخراج» مردم فلسطین را راه حل «مشکل تراکم جمعیت» می دانند. رسانه های گروهی منظمأ سخن سیاستمدارانی را نقل می کنند که پیشنهاد اخراج اجباری فلسطینی ها را مطرح می نمایند. اخیراً در ۹۱ سپتامبر چند تن از اعضای کنیست (پارلمان) میکائل کلاینر و بنی الون چنین سخنانی را در سایت روزنامه یدیعوت احرنوت اظهار داشتند.

موشه یاعلون، رئیس ستاد ارتش، طی مصاحبه ای با روزنامه هاآرتز، فلسطینی ها را «شبییه سرطان» نامید و عملیات نظامی ارتش اسرائیل را در سرزمین های اشغالی «شیمی درمانی» خواند و پیشنهاد کرد که «معالجات» قاطعانه تری ممکن

است لازم شود و شارون، نخست وزیر، از این «ارزیابی واقعیت» پشتیبانی کرد. افزایش برخوردهای نژادپرستانه نسبت به شهروندان فلسطینی اسرائیل می تواند نشانه ای باشد که کسانی احتمالاً مترصد فرصتی هستند برای ارتکاب جنایاتی بزرگتر.

ما جامعه بین المللی را فرا می خوانیم که به حوادث جاری در اسرائیل و سرزمین های اشغالی توجه دقیق مبذول دارد تا به همگان به نحوی روشن بفهماند که جنایت علیه بشریت را تحمل نخواهد کرد و برای جلوگیری از این جنایات اقدامات مشخصی را به اجرا خواهد گذارد.

امضای دانشگاهیان اسرائیل:

Signatories, as of the 23 Sept 2002, morning:

Prof. Zach Adam, Rehovot Prof. Colman Altman, Haifa Dr. Janina Altman, Haifa Tammy Amiel-Houser, Tel Aviv Chaya Amir, Tel Aviv Dr. Shmuel Amir, Tel Aviv Prof. Daniel Amit, Jerusalem/Rome Yali Amit, Chicago Dr. Meir Amor, Montreal, Canada Dr. Yonathan (Jon) Anson, Beer Sheva Prof. Shalom Baer, Jerusalem Dan Bar-On, Beer Sheva Dr. Avner Ben-Amos, Tel Aviv Prof. Matania Ben-Artzi, Jerusalem Prof. Linda Ben-Zvi, Tel Aviv Avi Berg, Tel Aviv Dr. Louise Bethlehem, Hod Hasharon Prof. Anat Bilezki, Tel Aviv Uri Bitan, Haifa Prof. Daniel Boyarin, Berkeley Prof. Victoria Buch, Jerusalem Smadar Carmon, Toronto Dr. Nicole Cohen-Addad, Tel Aviv Dr. Uri Davis, Sakhnin Athena Elizabeth DeRasmo, Haifa Prof. Aharon Eviatar, Tel Aviv Dr. Ovadia Ezra. Tel Aviv Prof. Emmanuel Farjoun, Jerusalem Pnina

Firestone, Jerusalem Elizabeth Freund, Jerusalem Gadi Geiger, Cambridge, MA, USA Dr. Amira Gelblum, Tel Aviv Prof. Rachel Giora, Tel Aviv Dr. Anat Goldrat-First, Netanya Dr. Ofra Goldstein-Gidoni, Tel Aviv Dr. Neve Gordon, Beer Sheva Dr. Yerah Gover, New York Prof. Charles W. Greenbaum, Jerusalem Dr. Lev Grinberg, Beer Sheva Ran HaCohen, Tel Aviv Prof. Uri Hadar, Tel Aviv Prof. Galit Hasan-Rokem, Jerusalem Dr. Sara Helman, Beer Sheva Prof. Hanna Herzog, Tel Aviv Prof. Ze'ev Herzog, Tel Aviv Prof. Hannan Hever, Jerusalem Dr. Tikva Honig-Parnass, Jerusalem Shirly Houser, Tel Aviv Tal Itzhaki, Haifa Prof. Eva Jablonka, Tel Aviv Andrea Jacobs, Austin, Texas Dr. Devorah Kalekin-Fishman, Haifa Aya Kaniuk, Jerusalem Prof. Jacob Katriel, Haifa Prof. Tamar Katriel, Haifa Prof. Baruch Kimmerling, Jerusalem Dr. Haggai Kupermintz, Boulder, Colorado Dr. Ron Kuzar, Haifa Dr. Ariela Lazar, Evanston Prof. Micah Leshem, Haifa Erez Levkovitz, Jerusalem Prof. Rene Levy, Lausanne Dr. Orly Lubin, Tel Aviv Dr. Ruchama Marton, Tel Aviv Dr. Anat Matar, Tel Aviv Prof. Paul Mendes-Flohr, Jerusalem Rabbi Jeremy Milgrom, Jerusalem Menucha Moravitz, Ramat-Gan Regev Nathansohn, Tel Aviv Prof. Avraham Oz, Haifa Dr. Ilan Pappé, Haifa Gabriel Piterberg, UCLA Shakhar Rahav, Berkeley Dr. Amnon Raz-Krakotzkin, Beer Sheva Prof. Zvi Razi, Tel Aviv Prof. Tanya Reinhart, Tel Aviv Prof. Fanny-Michaela Reisin, Berlin Prof. Freddie Rokem, Tel Aviv Prof. Henry Rosenfeld, Haifa Dr. Maya Rosenfeld, Jerusalem Ouzi Rotem, Philadelphia Dr. Hannah Safran, Haifa Tami Sarfatti, UCLA Dr. Nita Schechet, Jerusalem Hillel

Schocken, Tel Aviv Ruben Seroussi, Tel Aviv Dr. Erella Shadmi, Beit Berl Prof. Nomi Shir, Beer Sheva Dr. Miriam Shlesinger, Tel Aviv Aharon Shabtai, Tel Aviv Orly Soker, Sapir-Jerusalem Nurit Steinfeld, Jerusalem Roman Vater, Tel Aviv Dr. Roy Wagner, Tel-Aviv Dr. Michael Yogev, Haifa Kim Yuval, Tel Aviv Prof. Moshe Zimmermann, Jerusalem

سیلوان سیپل:

فرداهای سخت اسرائیل، و سخنی نیز از کلود لوفور

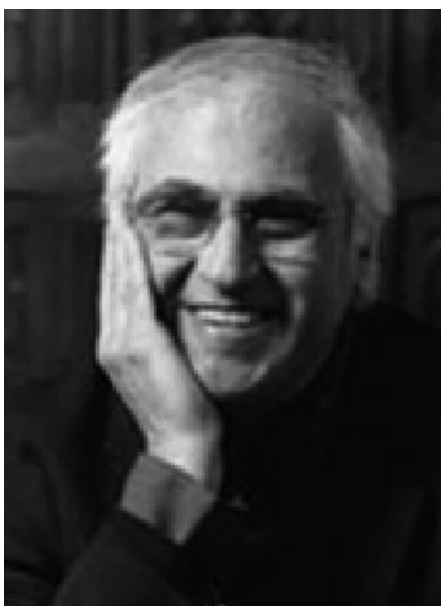
Sylvain Cypel

لوموند ۲۱ آوریل ۲۰۰۲

تصاویری که ابعاد ویرانی‌ها و تعداد قربانیان غیر نظامی فلسطینی را نشان می‌دهد، به زودی دور دنیا خواهد گشت. اینجا ست که روزنامه اسرائیلی یدیعوت آهارونوت هراس از این دارد که دولت یهود بر صندلی اتهام بنشیند.

«باید این اجساد به خاک اسرائیل منتقل شوند. اگر اسرائیل راهی برای دفن آبرومندانۀ آن‌ها نیابد، این اجساد ما را دفن خواهند کرد».

از آغاز عملیات موسوم به «دیوار حفاظت»، اکثریت بزرگی از افکار عمومی اسرائیل که از افزایش سوء قصدهای انتحاری خشمگین‌اند از تصمیم آریل شارون، در یورش به سرزمین‌های اشغالی جهت «از بین بردن زیربنای تروریسم» استقبال می‌کنند.



شهروندان بسیاری در يك جنب و جوش وسیع میهن پرستانه، داوطلب پیوستن به واحدهای نخیره ارتش یا «کمک» به هر طریق ممکن به پیروزی عملیات نظامی شدند. رسانه‌های رادیو - تلویزیونی و روزنامه‌های طرفدار، برای

انعکاس این حرکت و حتی قبل از آن، در یک رقابت میهن پرستانه و بدون هیچ اعتراضی، تصمیمات ارتش را پذیرفتند که شهرهای محاصره شده به عنوان «مناطق نظامی بسته» اعلام شود و خبرنگاران و دوربین های تلویزیونی از آنان دور باشند. سه شنبه ۹ آوریل، وقوع سه حادثه جهت باد را تغییر داد: ابتدا شدت استثنائی ضربات وارده بر اردوگاه پناهندگان در جنین، سپس مرگ ۳۱ ارتشی ذخیره در یک حمله غافلگیرانه و بالاخره اینکه همان شب و برای نخستین بار، تلویزیون تصاویر وحشتناک ویرانی های شهر نابلس را در معرض دید همگان قرار داد.

چهارشنبه صبح، و باز برای نخستین بار، سرمقاله نویسان روزنامه یدیعت آهارونوت نگرانی هایی ابراز کردند. از جمله آلکس فیثمن، کارشناس امور نظامی روزنامه، با نگرانی از سفر وزیر خارجه آمریکا که قرار بود پنجشنبه وارد اسرائیل شود نوشت: «[نگرانم] که کولین پاول با چک های سفیدی که عرفات پخش خواهد کرد و اسطوره جدید جنین گراد [توجه شود به مقایسه پر معنای اردوگاه پناهندگان جنین با لنین گراد] ما را تنها گذاشته برگردد. در روزهای آینده، به محض اینکه تصویرهای ویرانی اردوگاه پناهندگان در سراسر جهان پخش شود، این اسطوره برای ما گران تمام خواهد شد».

واقعه کابوس مانند

سیما کادمون سرمقاله نویس سیاسی صریح تر از او ست: «وقتی ما مشغول شمارش کشته هامان هستیم، فلسطینی ها تصاویر کشته های خودشان را نشان خواهند داد و اگر تا کنون ما فقط خبر پیروزی های بزرگ را شنیده ایم، پس از این، اخبار

خطاها و خبط را خواهیم شنید». وی ادامه می دهد: «احساس دردناک در برابر تعداد کشته ها، عکس های هوایی اردوگاه های پناهندگان مملو از سکنه [که بمباران شده اند] تصاویر و گزارش هایی که در روزهای آینده خواهیم دید ما رابه دوره دیگری برخوانند گرداند» کدام دوره؟ دوره لبنان سال ۲۸۹۱، «جنگ» قبلی که سرفرمانده اش ژنرال شارون بود.

لبنان خاطره کابوس کشتار اردوگاه های فلسطینی صبرا و شاتیلا به دست شبه نظامیان مسیحی و متحدین دولت یهود نیز هست که سرمقاله نویس دیگر این روزنامه، ناهوم بارنئا، را منقلب می سازد:

«هنگامی که ارتش از شهرها خارج شود فلسطینی ها خواهند کوشید که اسرائیل بهای آن را بپردازد.» نویسنده پیش بینی می کند که «اسرائیلی ها قصد دارند با جمع کردن اجساد کشته هاشان و دفن آنان در گورهای دستجمعی. آنان را قربانیان کشتار عام از نوع صبرا و شاتیلا معرفی کنند. چشم آنان به سوی جنین دوخته شده است. آن ها اطمینان دارند که در آنجا و در برابر دوربین های تلویزیون، صدها جسد خواهند یافت و اسرائیل در تمام دنیا به عنوان جنایتکار، جنگی نظیر صربی ها در بوسنی، معرفی خواهد شد» آقای بارنئا توضیح می دهد که «مقامات نظامی هنوز به بحث در باره این مسأله نگران کننده پرداخته اند» و نتیجه می گیرد که «باید این اجساد به خاک اسرائیل منتقل شوند. اگر اسرائیل راهی برای دفن آبرومندان آن ها نیابد این اجساد ما را دفن خواهند کرد».

کلود لوفور Claude Lefort در لوموند ۸۱ آوریل از جمله

می نویسد:

«در جنین، طرح نابودی شبکه های تروریستی به ویرانی شهر انجامیده است، و شماری هنوز نامعلوم، اما مهم، از اهالی

شهر کشتار شده اند. طبق اطلاعاتی که روزنامه اسرائیلی هاآرتز انتشار داده، ارتش در پی زیاده روی هایی که رخ داده، در نظر دارد، چه از نظر بهداشتی و چه از نظر جلوگیری از استفاده تبلیغاتی فلسطینی ها [علیه اسرائیل]، اجساد را در يك گور دستجمعی در دره اردن دفن کند (یعنی در واقع برای آنکه تعداد آن ها و مشخصاتشان به عنوان غیر نظامی از دید عموم مخفی بماند). مسأله هنوز محقق و مسلم نشده است. ارتش این خبر را ابتدا تکذیب کرد، سپس پرونده ای که بنا به تصمیم دادگاه عالی اسرائیل گشوده شده بود فوراً بسته شد؛ ولی همین امر که دادگاه قصد مخفی کردن اجساد قربانیان را محتمل و مقبول تلقی کرده به حد کافی نشان دهنده انحطاط اخلاقی ست. بگذریم که با انبوه دلایل و شهادت ها فرضیه فوق هرچه محتمل تر و مقبول تر می گردد.

بدینها می توان گواهی های مستقیم زنانی را افزود که پیش چشمشان افراد خانواده شان را کشته اند و بازماندگان را تحقیر کرده اند، یا پزشکی که با دستیاران اش در بیمارستان محبوس مانده اند و اجازه نداشته اند زخمی ها را که پیش چشمشان در کوچه افتاده بوده مداوا نمایند و یا گواهی های غیرمستقیم، مثلاً آنجا که از رفتن نماینده صلیب سرخ بین المللی به جنین ممانعت نموده اند مبدا دنیا از آنچه گذشته باخبر شود.

«جالب توجه اینکه درست وقتی يك دادگاه بین المللی دارد شکل رسمی به خود می گیرد، يك ارتش به دستور دولت، قراردادهای پذیرفته شده جهانی را زیر پا می گذارد و کار را به جایی می کشاند که حتی از حرکت آمبولانس ها جلوگیری می کند... شارون کشور خود را فوق قانون قرار داده است».

شولامیت آلونی*:

کشتار يك جمعیت انبوه زیر سرپوش درستکاری

Shulamit Aloni

یادداشت:

مقاله زیر در ۶ مارس ۲۰۰۳ در روزنامه اسرائیلی «ها آرتز» منتشر شده است. خانم شولامیت آلونی وکیل دادگستری ست و پیش از آنکه در ۱۹۹۲ از حزب کار (اسرائیل) جدا شود و حزب راتز (لایحه حقوق مدنی) را بنیان نهد، دبیر کل «حزب کار» بود. سپس با حزب «ماپام» و حزب «شینوی» متحد شد و حزب مرتز (Meretz) را به وجود آورد و خود حدود ۱۰ سال رئیس آن بود و در دولت اسحاق رابین وزیر آموزش و پرورش گشت. وی مدافع حقوق مدنی، حقوق زنان و همجنس گرایان است و یکی از رهبران اسرائیلیست که در انتقاد از اشغال [سرزمین های فلسطینی] و اعمال سیاست تبعیض نژادی نسبت به شهروندان عرب اسرائیلی گام های بلندی برداشته است.

ما نه اتاق های گاز داریم، نه کوره های آدم سوزی، اما قتل يك ملت تنها يك شیوه ثابت ندارد.



دکتر یاکو (یعقوب) لزویک در روزنامه ها آرتز، ۴ مارس، نوشته است: «در اسرائیل امکان ندارد که دولت و مردم نقشه يك قتل عام را بکشند و به اجرا بگذارند». دشوار است تعیین کنیم که چنین حرفی از سر سادگی ست یا از سر خود را درستکار دانستن. همان طور

که می دانیم برای قتل، حتی برای قتل عام، يك روش ثابت وجود ندارد. به قول ی. ل. پرتز، نویسنده، «گربهء درستکار» خون نمی ریزد بلکه شکارش را خفه می کند^(۱).

اما دولت اسرائیل با ارتش و ابزارهای تخریبی اش نه تنها خون می ریزد بلکه خفه هم می کند. چه نامی می توان داد به اینکه بر سر يك محلهء مسکونی پرجمعیت بمبی به وزن يك تن فرو ریزند و توجیه علنی شان این باشد که می خواسته اند يك تروریست خطرناک و همسرش را بکشند؟ بدیهی ست که شهروندانی که کشته یا زخمی شده اند، از جمله زنان و کودکان، به حساب نیامده اند.

این را چطور می توان توضیح داد که ساعت ۳ بعد از نیمه شب، در شبی بارانی مردمی را از خانه هاشان بیرون بکشند و همه را در يك باغ دوردست گرد آورند و در همین حال خانه ها را بمب گذاری کنند و سپس خود بروند و ناپدید شوند تا وقتی که اهالی به خانه ها باز می گردند بمب ها منفجر شود؟ چنین است که جنایتی هول انگیز و تخریب اموال اشخاص رخ می دهد.

آنچه در جنین رخ داده با کدام درستکاری و فضیلت جور در می آید؟ می گویند ما همهء محله را با خاک یکسان نکرده ایم، فقط ۵۸ خانه ویران شده است. می گویند کشتار رخ نداده، فقط پنجاه و اندی از غیرنظامیان کشته شده اند. چند نفر باید به يك ضرب کشته شوند و چند خانه باید ویران شود تا بگوییم جنایت صورت گرفته است؟ این نه فقط طبق قانون بلژیک، بلکه طبق قانون اسرائیل هم جنایت علیه بشریت است.

علاوه بر این، حکومت نظامی و ممنوعیت عبور و مرور را بر شهری به طور کامل تحمیل می کنند تا باند کولون های نژادپرست در شهر هبرون [الخلیل] بتوانند به زیارت قبر «حضرت ابراهیم» بروند و تانک ها دکه های فروش سبزی و میوه را لته می کنند و

بولدوزرها خانه‌ها را با خاک یکسان می‌کنند و ژنرال‌ها با تفرعن هرچه تمام‌تر حاضرند محله‌ای را به طور کامل ویران کنند تا باندهای اوباش کولون‌ها راحت و رفاه بیشتری داشته باشند. حکومت نظامی، ممنوعیت عبور و مرور، بدرفتاری با اهالی، قتل و تخریب خانه‌های افراد مشکوک به اجرا در می‌آید و در همین حال بین خودمان این افسانه را طوطی‌وار تکرار می‌کنیم که شخص تا زمانی که جرمش ثابت نشده بی‌گناه است (همان‌طور که در مورد پرونده‌های قضائی برخی وزیران و خود نخست‌وزیر [شارون] و فرزندان‌ش شاهدیم).

یادمان هست که آریل شارون در انتقام از روستای اردنی «کی‌بیا» (Kibya) به نظامیان تحت فرماندهی اش دستور داده بود «حد اکثر تلفات جانی و مالی را به آن‌ها وارد بیاورید»^(۲). امروز شارون، موفاز و یالون، سه ژنرال‌ی که سیاست دولت را در دست دارند همان کاری را می‌کنند که آن‌گربهء درستکار می‌کرد: آن‌ها همیشه خفه می‌کنند. حکومت نظامی پی‌در پی، دستگیری پشت‌دستی، تخریب جاده‌ها، تعرض به اهالی در موانعی که بر سر راه‌ها برپا می‌شود. بنی‌آلون، که امروز وزیر است، پیش از این گفته: «زندگی را بر آن‌ها تلخ کنید تا آنکه خودشان به میل خود از اینجا بروند».

این را همه روزه شاهدیم همراه با ویرانگری‌های مستمر. رئیس ستاد ارتش موشه یالون صریحاً اظهار داشته است که «ویران می‌کند تا بعد بازسازی نماید». با نگاهی به کارهای او می‌توان فهمید که منظور وی از ساختن، بنای هرچه بیشتر کولونی‌ها (مستعمره‌های مهاجرنشین یهودی) است.

برای آنکه در چارچوب مدیریت نظامی [مناطق اشغالی] هیچ اجباری برای توجه به زندگی و رفاه اهالی نداشته باشند، تنها دستوری که به ارتش می دهند زدن و خراب کردن و کنار کشیدن است. به محله یا روستایی نفوذ می کنند، می کشند، ویران می کنند، دستگیر می کنند و سپس عقب می نشینند. اما آن ها که بر خاکسترها و ویرانه ها برجا می مانند باید خودشان به وضعیت خویش رسیدگی کنند.

در بسیاری از مدارس مذهبی به کودکان می آموزند که اعراب همان قوم آمالیک (Amalek, Amalech) هستند^(۳) که باید آن ها را نابود کرد. بگذریم که يك خاخام به نام اسرائیل هیس، هم هست که در نشریهء دانشگاه «بار ایلان» نوشته است: «ما همگی وظیفه داریم مرتکب قتل عام شویم» علت اینکه وی چنین حکمی داده این است که او در مطالعات خود پی برده که قوم آمالیک همین فلسطینی ها هستند.

مردم اسرائیل طرح قتل عام در سر نمی پروراندند. مردم به طور عام نمی خواهند بدانند که در سرزمین های اشغالی چه می گذرد. مردم دستوراتی را که نمایندگانی قانونی دولت می دهند به اجرا در می آورند. از وقتی نخست وزیر قانونی اسرائیل [رابین] که می خواست صلح به ارمغان آورد به قتل رسیده دست ها با آزادی کامل روی ماشه رفته است، آن هم با چه حرص سیری ناپذیری! همواره دلیلی تراشیده می شود تا جمعیت يك شهر چند ده هزار نفره وحتى چند صد هزارنفره را مورد تعرض و آزار قرار دهند تا در آنجا مثلاً افرادی تحت پیگرد را دستگیر کنند. وجود يك نفر تحت پیگرد کافی ست که بر شهری بمب بیفکنند، دست به کشتار بزنند و لابد به اشتباه، زنان، کودکان، کارگران و دیگر انسان ها را به خاک

و خون کشند (گفتیم انسان ها: به این شرط که ما آن ها را هنوز از موجودات انسانی به شمار آوریم).

روشن است که با این فضیلت و درستکاری که برای خود قائلیم و با این شیوه خاص خودپسندانه ای که «اخلاق یهودی» را معنای کنیم هرچند گاه خبری هم از نیکوکاری پزشکان مان منتشر می کنیم که مثلاً در بیمارستان ها مجروحان فلسطینی را مداوا می کنند، اما این را نمی گوئیم که چند نفر از آن ها را در خانه هاشان با خونسردی تمام به قتل رسانده ایم.

پس، این ها هنوز قتل عام به آن صورتی که ما سابقاً قربانی اش بودیم نیست و آن طور که یکی از ژنرال های زیرک به من گفت: «ما نه اتاق های گاز داریم، نه کوره های آدم سوزی». آیا آنچه از آن حد کمتر است با اخلاق یهودی انطباق دارد؟ آیا او هرگز نشنیده است که يك ملت در کلیت خود نمی تواند بگوید که از آنچه به نامش مرتکب می شده اند خبر نداشته است؟

(ترجمه به فارسی از روی ترجمه انگلیسی و فرانسوی متن عبری)

From: Yehudith Harel

ye_harel@netvision.net.il

* وزیر سابق آموزش و پرورش اسرائیل در دولت رابین

۱- این امر نه در حیظه داستان، بلکه از جمله در تاریخ ایران هم سابقه دارد: محمد شاه قاجار صدر اعظم خود میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را می خواست بکشد ولی چون زمانی در حضور پدر خود [عباس میرزا] سوگند یاد کرده بود که خون قائم مقام را نریزد او را به باغ نگارستان در تهران دعوت کرد و در ۲۰ صفر ۱۲۵۱ هجری قمری ۱۸۳۵ (میلادی) وی را خفه کردند (برگرفته از فرهنگ معین، ج - ۶. مترجم).

۲- کی بیا (قبیله؟) نام يك روستای اردنی ست. در سال ۱۹۵۳ ، آريل شارون، فرمانده واحد ۱۰۱ به منظور آنکه از قتل يك زن يهودی و دو فرزندش انتقام بگيرد به اين روستا حمله کرد. هيچ رد پايی از قاتلان در اين روستا وجود نداشت. با وجود اين، واحد ارتشی مزبور نيمه شب وارد روستا شدند و ۹۶ نفر را از زن و مرد و کودک قتل عام کردند. شارون به شيوه ديرينه اش در همان زمان ادعا کرده بود که وقتی دستور منفجر کردن خانه ها را داده نمی دانسته که در آن ها کسی بوده است. ظاهراً او هرگز نیاموخته است که عدم اطلاع از واقعیت نمی تواند برای ارتکاب جنایت عذر تلقی شود (توضیح از ترجمه انگلیسی).

۳- آمالیک: نوادگان (Esaü اشعيا) که نام خود را به (Amalécites عمالقه؟) دادند، قبیله ای بیابانگرد در صحرای نقب [واقع در فلسطین تاریخی]. در تورات آمده است که اینان راه را بر عبرانیان که از مصر می آمدند گرفتند، اما شائول و داوود آن ها را مغلوب نمودند [قرن ۱۱ ق. م.] (توضیح از متن).

گروهی از زنان اسرائیلی:

شارون را به خاطر جنایات جنگی تحت پیگرد قرار دهید

رابرت فیسک، روزنامه نگار معروف انگلیسی، ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲

www.independent.co.uk

۹ تن از زنان اسرائیلی وابسته به گروه های صلح طلب طی نامه ای حیرت انگیز خطاب به بازماندگان کشتار صبرا و شاتیلا در سال ۱۹۸۲ نوشته اند که از تلاش آنان برای تعقیب آریل شارون به خاطر «جنایات جنگی» ای که بیست سال پیش علیه آنان مرتکب شده پشتیبانی می کنند.

نامهء فوق که از طریق ایالات متحده ارسال شده آقای شبلی ملاًط وکیل لبنانی بازماندگان کشتار را شگفت زده کرده است. يك پروندهء تحقیق رسمی که در بارهء کشتار صبرا و شاتیلا در اسرائیل گشوده شده بود، شارون را شخصاً مسؤول این فاجعه شناخته است. وکیل لبنانی دیروز در این باره گفت: «چه حرکت عالی ای! چه پیام ارزشمندی در این روزهای بسیار خطرناک و خشونت آمیز!»

در این نامه که اتحاد زنان برای صلحی عادلانه در اسرائیل ارسال داشته است با شور فراوان از رنجی سخن به میان آمده که فلسطینی ها در سال ۱۹۸۲ تحمل کرده اند: «دل های ما از یادآوری کشتار فجیعی که با اجازه رهبران اسرائیل در اردوگاه پناهندگان صبرا و شاتیلا بیست سال پیش رخ داد به درد می آید»

ما قاتلان بیرحمی که عزیزان شما را به خون کشیدند محکوم می کنیم. ما رهبرانی که باید پاسخگوی جنایات جنگی خود باشند و در رأس آن ها آریل شارون را محکوم می کنیم.

يك دادگاه بلژیک در اوایل سال جاری نظر داد که نمی تواند شارون را به خاطر کشتارها محکوم کند و [عملاً] تقاضای ۲۰ تن از بازماندگان آن کشتار را رد کرد. وکلای مدافع بازماندگان از جمله شبلی ملاط تقاضای تجدید نظر در این حکم داده اند. دست کم ۱۷۰۰ تن از فلسطینی ها در این کشتار، به دست میلیشیای دست راستی لبنانی که متحد اسرائیل بودند قتل عام شدند. سربازان اسرائیلی که اردوگاه را محاصره کرده بودند از سوی فرماندهان خود دستور داشتند که مداخله نکنند. شارون، وزیر دفاع وقت، پس از آنکه کمیسیون تحقیق کاهان او و چند افسر عالی رتبه ارتش را به خاطر آنکه مانع از این جنایت نشده بودند محکوم نمود، مجبور به استعفا شد.

نامه اتحاد زنان برای صلحی عادلانه در اسرائیل یادآوری می کند که فلسطینی ها چگونه در سال ۱۹۴۸ مجبور شدند از خانه هاشان فرار کنند و می افزاید: «ما همراه به سوگ آنان که در ۱۹۸۲ کشته شدند می نشینیم و مسؤولین این جنایت را محکوم می کنیم. ما امیدواریم که شما صمیمیت سخنان ما را بپذیرید و اجازه دهید که همبستگی خود را با شما اعلام داریم. ما نهایت تلاش خود را به کار می بریم تا صلح و عدالت بین اسرائیل و فلسطین برقرار گردد.

محمد ابوردینه که در آن زمان ۷ سال داشت و به چشم خود دیده بود که پدر و دیگر افراد خانواده اش کشته شدند، امروز نامه زنان اسرائیلی را به عنوان اقدامی تکان دهنده توصیف می کند که

برای بازماندگان فلسطینی که در جست و جوی عدالت نسبت به مرگ عزیزانشان هستند بسیار دلگرم کننده است.

اینکه در نامه مشخصاً از شارون نام برده شده ظاهراً باعث نگرانی نخست وزیر اسرائیل شده و او را واداشته که وکلائی را برای دفاع از خویش در برابر دادگاه بروکسل تعیین نماید.

به گفتهء شبلی ملاط، وکیل بازماندگان مقتولین، اینکه يك اسرائیلی به نام امیل گرونزویگ (Emile Grunzweig) ، بیست سال پس از کشتار صبرا و شاتیلا، در اثر پرتاب يك بمب دستی به درون صفوف معترضین در تل اوئو کشته شده نخستین حرکت همبستگی با بازماندگان محسوب می شود. ملاط افزود: ما آقای گرونزویگ را فردی اسرائیلی می دانیم که به خاطر صبرا و شاتیلا کشته شده است. به نظر می رسد که ما بالاخره در تعقیب کسانی که دوده پیش در بیروت مرتکب جنایت علیه بشریت شدند از حمایت برخی اسرائیلی ها نیز برخورداریم.

اینک عین تلگراف «اتحاد زنان برای صلح در اسرائیل» به انگلیسی:

September 2002

To the Palestinian community in Lebanon,

We, the Coalition of Women for Peace in Israel, write to you on the occasion of the twentieth year commemoration of the massacre that took place in Sabra and Shatilla refugee camps. Our group is comprised of nine women's peace organizations, whose

members are actively working on behalf of peace with justice between Israel and Palestine.

We know that you have suffered greatly as a result of the war with Israel and ensuing occupation: You and your families were forced to flee during the 1948 war, and then, for generations, you have been consigned to live as refugees in other countries. In particular, our hearts ache to recall the terrible massacre that took place in the Sabra and Shatilla refugee camps twenty years ago, which Israeli leaders allowed to take place. We condemn the brutal murderers of your loved ones and we condemn the leaders who must be held accountable for these war crimes, Ariel Sharon above all.

We join you in mourning those who were killed and maimed, and we condemn those who are responsible. We hope that you will accept the sincerity of our words and allow us to stand in solidarity with you as we strive to build peace with justice between Israel and Palestine.

The Coalition of Women for a Just Peace
Israel

Our website:

<http://www.coalitionofwomen4peace.org>

دو هنرمند اسرائیلی در نمایشگاهی در سوئد:

بازتاب مبارزه فلسطینی ها

«حقیقت» تاب مستوری ندارد*

(بازتاب مبارزه مردم فلسطین در کار دو هنرمند اسرائیلی در سوئد)

«... و سرانجام یکی از اهل خانه اش شهادت داد»

(داستان یوسف و زلیخا)

این بار دو هنرمند اسرائیلی هستند که مانند بسیاری از وجدان های بیدار یهودی تباران ضد صهیونیست و ضد نژادپرستی به حمایت از مردم ستمدیده و مبارز فلسطین برخاسته اند.**.

در استکهلم (سوئد) در موزه ملی آثار باستانی هم اکنون نمایشگاهی برپاست. از جمله يك اثر هنری را به نمایش گذارده اند که بر سر آن جنجال فراوان فرهنگی و حتی دیپلماتیک برپا شده است. شرح ماجرا را آن طور که دوستی گرامی از سوئد برای ما فرستاده می خوانید:

هر سال نشست از مقامات بالای بسیاری از کشورها به نام «کنفرانس علیه کشتار خلق ها» در استکهلم برگزار می شود. این کنفرانس چند سال پیش به ابتکار «یورن پرشون»، نخست وزیر کنونی سوئد تحت عنوان «کنفرانس علیه کشتار یهودیان و تبعیض نژادی» آغاز به کار کرد. وی با این نمایش سیاسی در اسرائیل و در میان سران کشورهای غربی شهرتی یافت و پیشنهاد کرد که این نشست هر سال در يك کشور برگزار شود و همیشه در گردش باشد تا مردم جهان رنجی را که یهودیان کشیده اند از یاد نبرند. اما هیچ

کشوری آمادگی خود را برای میزبانی کنفرانس در سال های بعد اعلام نکرد و هزینه آن به دوش دولت سوئد افتاد. پس از دو سال کشورهای عربی اعلام داشتند که اگر نام و برنامه کنفرانس فقط به اسم یهودیان باشد در آن شرکت نخواهند کرد. از آن پس، نام آن به «کنفرانس علیه کشتار خلق ها» تغییر یافت.

امسال در رابطه با این کنفرانس که در ۲۶ ژانویه برگزار می شود، نمایشگاهی فرهنگی - هنری در موزه ملی آثار باستانی در استکهلم برپا ست. در حیات این نمایشگاه يك اثر هنری به نام «سفیدی برف***» و جنون حقیقت» کار دو هنرمند اسرائیلی، خانم گونیلا شولد فیلر و همسرش آقای دورور فیلر، به نمایش گذاشته شده است. این اثر هنری که خود جزئی از يك پروژه هنری بزرگتر تحت عنوان «طرحی نو در اندازیم» می باشد، حوضی پر از آب سرخ رنگ را نشان می دهد که نمادی ست از خون. عکسی از چهره خندان يك زن جوان فلسطینی به نام هنادی جرادات (که خود وکیل دادگستری بوده و در پی قتل افرادی از خانواده اش به يك عمل انتحاری دست زده) روی قایقی به نام «سفیدی برف» نصب شده که بر این آب خون رنگ شناور است. جمعه ۶۱ ژانویه روز افتتاح نمایشگاه بود. سفیر اسرائیل، زه وی مازل، در مراسم افتتاح، با دیدن عکس بزرگ این فدائی فلسطینی (که زیر آن نوشته شده بود: «مبارزی که جان خود را در يك عمل انتحاری نثار آزادی کرد») و عکس کوچکتری از او که روی قایق نصب شده بود به شدت برآشفته، با میله ای عکس بزرگ را پاره کرد و یکی از پروژکتورها را که آن حوض و قایق را روشن می کرد به آب افکند که باعث اتصال برق در کل دستگاه شد و ممکن بود حریق برپا شود و جان عده ای در معرض خطر قرار گیرد ولی به زودی دستگاه و تابلو مرمت گردید و همه چیز به حال اول بازگردانده شد. حدود

۵۳. نفر حاضر در محل، فریاد اعتراض برداشتند و خواستار طرد سفیر از موزه شدند. سفیر از اقدام خود دفاع کرد و گفت: «این هنر نیست، بلکه تمجید از کسانی است که به عملیات انتحاری دست می زنند و تشویقی است به کشتار مردم اسرائیل». هنرمند نقاش دورور فیلر که موسیقیدان نیز هست و قرار بود آهنگی را در افتتاح نمایشگاه اجرا کند اقدام سفیر را «عملی خرابکارانه» توصیف کرد و اصرار ورزید که اگر سفیر از موزه اخراج نشود آهنگ را نخواهد نواخت. لذا مدیر موزه، کریستیان برگ، ناگزیر شد سفیر را تا در خروجی «همراهی» کند.

شارون در جلسه روز يك شنبه هیأت دولت از سفیر خود دفاع کرد و گفت «او همان کاری را کرده که می بایست می کرد» و افزود «ما شاهد برآمد یهودستیزی در سراسر جهان به ویژه در اروپا هستیم». اسرائیل از سوئد خواسته است که این اثر را از نمایشگاه بردارد زیرا «به کینه علیه یهودیان دامن می زند»، و حتی تهدید نموده که اگر این اثر را از نمایشگاه برندارند اسرائیل در شرکت خود در کنفرانس تجدید نظر خواهد کرد. اما مدیر موزه این تقاضا را رد کرده و گفته است: «ما نمایشگاه را تمام و کمال همچنان برپا خواهیم داشت، و ورود را هم رایگان می سازیم». در عین حال، روز دوشنبه ۶۲ ژانویه از سفیر اسرائیل دعوت خواهیم کرد که برای بحث آزاد و صریح درباره این اثر هنری و اقدام خود وی، همچنین درباره هنر و آزادی بیان در جلسه ای که برپا خواهد شد شرکت کند.

وزیر خارجه سوئد گفت سفیر اسرائیل را فرا خواهد خواند تا درباره «رفتار غیر قابل قبول» خود توضیح دهد. از سوی دیگر، مدیر نمایشگاه از سفیر شکایت کرده و خواستار جبران خسارت

شده است ولی البته مصونیت پارلمانی سفیر مانع از احضار وی به دادگستری ست هرچند غرامت را باید بپردازد. طراح این اثر هنری، دورورو فیلر، که تا سال ۱۹۷۳ در ارتش اسرائیل سرباز بوده و از آن سال به بعد در سوئد اقامت دارد گفته است: اقدام سفیر اسرائیل علیه آزادی بیان و دموکراسی در سوئد باعث شده که مردم از خود بپرسند اگر سفیر اسرائیل در سوئد به خود حق می دهد که دست به چنین کاری بزند سربازان اسرائیلی در مناطق فلسطینی چه ها که نمی کنند!

جنجالی که به خاطر برخورد سفیر اسرائیل پدید آمده باعث شهرت این نمایشگاه شده و در این سرمای سخت زمستانی دیدار کنندگان از این نمایشگاه هرچه فراوان تر شده اند.

(کانال های تلویزیون دولتی ۲ و ۳ فرانسه این خبر را با فیلمی از این اثر هنری و اقدام سفیر اسرائیل در بخش اخبار خود پخش کردند. خبر را لوموند روی سایت اینترنتی اش به تاریخ/۱۹ آورده ولی در روزنامه چاپ نکرده است. در تنظیم این گزارش از منابع مختلف استفاده شده است).

* * * * *

«سفیدی برف و جنون حقیقت»

قایقی سفید (به درازای ۵۰ - ۶۰ سانتی متر) بر دریایی از خون (حوضی با آب قرمز رنگ ۴ در ۹ متر و در فضای آزاد) شناور است. در این قایق، تصویری از چهره «هنادی جرادات» زن جوان فلسطینی که چند ماه پیش در اسرائیل به عملیات انتحاری دست زد، دیده می شود. چندین نورافکن فضای این اثر هنری را روشن می کند.

سرگذشت این فدائی فلسطینی نیز در متنی ادبی روی يك
تابلو در کنار اثر دیده می شود. متن زیر ترجمه ای ست از متن
سوئدی:

«در زمستان بود که

به خاطر مرگ برادر و عموزاده اش در ۱۲ ژوئن

سه قطره خون بر زمین پاشید

او هم يك زن بود

سفید، بسان برف، سرخ مانند خون و گیسوان سیاه اش درخشان
بود

بی گناه و بی غرض به نظر می رسید. عاری از خشونت بود.

و سرخی در برابر سفیدی زیبا بود

- «قاتل (قاتل برادر) نتیجهء عمل خود را خواهد دید و ما تنها

کسانی نیستیم که اشک می ریزند»

خاری در قلب اش او را آرام نمی گذاشت، چه شب و چه روز

«هنادی جرادات» يك وکیل مدافع ۲۹ ساله بود.

من تا عمق جنگل وحشی خیز بر می دارم

و هرگز، دیگر به خانه باز نخواهم گشت

پیش از مراسم نامزدی بود که او

(برادرش) را نیروهای امنیتی اسرائیل

کشتند

و او بر سنگلاخ های تیز دوید و از سیم

های خاردار گذشت

و در دل خطاب به برادر گفت: «خونت

نباید هدر رود!»



و شروع کرد به کاویدن قلبِ پاکِ «سفیدی برف»
در پی کشتاری که به چشم دیده بود، درهم شکسته از غم، بستری
شد.

و به خود گفت: این حیوانات وحشی ترا به زودی خواهند بلعید
پس از مرگ برادر، بار سنگین کفالت خانواده بر دوش هایش افتاد
«سفید برفی» پاسخ داد: آری، از صمیم قلب.
تلخکام و گریان زمزمه کرد: «اگر ملت من به آرمانش نمی رسد،
بگذار جهان نابود شود»

پس برخیز، فرزند ستم! برخیز!
خود را مخفیانه به درون اسرائیل رساند، به رستورانی در حیفا
یورش برد، نگهبان را از پای درآورد، خود را منفجر کرد و ۱۹ غیر
نظامی بی گناه را نیز کشت.
سفید به سان برف، سرخ مانند خون و گیسوان سیاهش درخشان
بود.

دیگر اکنون بسیاریند که اشک می ریزند: خانواده های «زر آویوس»
و «آلموگس» و همه بستگان و دوستان کشته شدگان و زخمی ها.
و سرخی در برابر سفیدی زیبا بود.»

یادداشت:

* این عنوان از بیٹی گرفته شده که می گوید: پری رخ تاب مستوری ندارد / در
ار بندی سر از روزن برآرد.

**چندین مقاله از این دست روی سایت www.peykarandeesh.org در «فصل فلسطین» هست از جمله: «خشم فلسطینی ها را درک کنیم»، و نیز مقالاتی که درباره نظامیان با وجدان اسرائیلی آمده که از دستور فرماندهان خود برای حمله به مردم سرزمین های اشغالی فلسطین سر باز می زنند. درود ما نثار آنان باد!

در باره عملیات انتحاری، این نکته را یادآور می شویم که بین خود فلسطینی ها نیز اختلاف نظر زیاد وجود دارد. شك نیست چنین اقداماتی را که در آن افرادی بی گناه ممکن است کشته شوند، نباید به عنوان استراتژی مبارزاتی و هدفمند سیاسی تأیید کرد، اما باید کوشید آن را فهمید و علل اجتماعی، سیاسی و روحی این برخورد را دریافت؛ عللی که به هیچ رو با افسانه هایی که رسانه های گروهی امپریالیستی بر سر زبان ها انداخته اند و آن را ناشی از انتگریم اسلامی و هوس بهشت و یا دیوانگی! می دانند قابل توجیه نیست. اثر هنری کار دو هنرمند اسرائیلی که موضوع این گزارش است در فهم چنین عملیاتی می کوشد. پیش از این برخی وجدان های بیدار در اسرائیل در فهم این مسأله کوشیده بودند. چند سال پیش مادری اسرائیلی که دخترش را در يك عملیات انتحاری فلسطینی از دست داده بود به نخست وزیر وقت اسرائیل، نتیناهو نامه نوشته گفته بود که قاتل فرزند من تویی!

در زبان فرانسوی *Blanche neige*، و در عربی *بیاض الثلج*. اما در زبان فارسی احتمالاً همان طور که در ترجمه داستان های کودکان رایج شده، «سفید برفی» بگویند.

برای اطلاع بیشتر در باره این حادثه به منابع زیر رجوع شود:

http://www.historiska.se/activities/press_04/pressbild/PMbild_040116_makingdifferences_shm.html

http://www.historiska.se/activities/press_04/pressbild/makingdifferences/sjalvmordsbombare.jpg

http://www.historiska.se/activities/press_04/pressbild/makingdifferences/hebdSCF1017.jpg

ایال سیوان، سینماگر اسرائیلی:

فیلم جادهء ۱۸۱: بخش هایی از يك سفر به فلسطین - اسرائیل

Eyal Sivan

کانال تلویزیونی مشترك آلمان - فرانسه «آرته» (ARTE) به تاریخ ۲۴ نوامبر فیلمی چهار ساعت و نیمه ۲۷۰ (دقیقه) درباره اوضاع عمومی اسرائیل - فلسطین نشان داد، کار مشترك دو سینماگر، یکی اسرائیلی (ایال سیوان Eyal Sivan) و دیگری فلسطینی (میشل خلیفی Michel Khaleif). در زیر شرحی را که مجله تله راما (Télérama)، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۳ در این باره نوشته می آوریم:

فیلمی مستند و تکان دهنده درباره الحاق فلسطین که در آن واکنش و اعترافات ساکنان مرزهای سال ۱۹۴۷ را مشاهده می کنیم. این فیلم خشم آلود را دو سینماگر یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی تهیه کرده اند و حتی اساس تشکیل دولت اسرائیل را مورد حمله قرار می دهند: «اسرائیل خواستار آشتی ست، اما بدون آنکه به حقیقت تن در دهد». میشل خلیفی در سال ۱۹۵۰ در ناصره (Nazareth) متولد شده و ایال سیوان در ۱۹۴۶ در حیفافا. این فیلم مستند، شورشی و توهم زدا ست، تکان دهنده و استثنائی



ست، همچون يك بمب که مشاهده کننده نیز آن را به همین نحو درخواهد یافت. آن ها طی بیش از يك سال، مشتركاً روی آن کار کرده و آن را ساخته اند. «جادهء ۱۸۱» يك شهادتنامهء سینماتوگرافیک است و نگاهی ست منحصر به فرد درباره رو در رویی اسرائیل - فلسطین که

در شرایطی که منطقه بین وحشت بی‌اندازه و امید نهائی به صلح در تردید و نوسان است نمک به زخم می‌پاشد.

[اضافه کنیم که نام گذاری این فیلم به «جاده ۱۸۱» اشاره ای ست به قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۹۲ نوامبر ۷۴۹۱ دائر بر تقسیم فلسطین].

اینجا با نمایشی فاجعه بار روبرو هستیم که هنوز هیچ کس شمار پرده های آن را نمی داند. مسأله بر سر کل سرزمینی ست که آن را ملل متحد در ۱۹۴۷ تقسیم کرده و دولت اسرائیل را به وجود آورده است، یعنی بعد از زمانی که همسایگان عرب این برپایی (یا برپایی مجدد) دولت یهود را در فلسطین نپذیرفتند، دست به جنگ زدند، آن را باختند و برای اسرائیل این امکان را فراهم آوردند که مرزهای خود را در خطوط آتش بس سال ۱۹۴۸ مستقر کند که منافع بسیار بیشتری برای صهیونیست ها داشت. سپس در نتیجه جنگ های دیگری که باز همسایگان عرب در آن ها شکست خوردند (اساساً در ۱۹۶۷)، اسرائیل باز قدرت بیشتری گرفت، سرزمین های زیادتری را تصرف کرد که همچنان در اشغال او باقی ست.

برای پایان دادن به این غصب و تصرف، مذاکراتی بین دو طرف، برای بازگشت اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ در سال های گذشته جریان یافته است.

اما کار این دو سینماگر فلسطینی و اسرائیلی در فیلم جاده ۱۸۱ چیست؟

آن ها با ساکنین گوناگون این مناطق ملاقات می کنند و با پرسش های خود سخنانی آتشین از زبان آن ها بیرون می کشند و کاری می کنند که کینه و بغض آنان (حاصل از خط مرزی بالقوه

ای که مرده به دنیا آمد و قطعنامه ۱۸۱ ملل متحد بر آن استوار شد) سر باز کند. آیا این فیلم پیشنهاد می کند که باید به این نخستین خط مرزی بازگشت؟ نه! این فیلم مهم، تمام چهار ساعت و نیم وقت خود را صرف برخورد و کلنجار با سیم های خاردار، بن بست ها، دیوارها و مناطق ممنوعه، راه بندی ها، گذرگاه های پرپیچ و خم می کند. این فیلم از مرزها نفرت دارد و آن ها را از هر اعتبار تهی می کند. ایال سیوان می گوید ۱۹۴۷: سالی ست که هندوستان را با بینشی همچنان استعماری و با تشکیل دولت پاکستان تجزیه کردند. در این امر، اهالی بومی حق اظهار نظر نداشتند. در فلسطین هم همین کار را کردند. آنچه در ۱۹۴۷ انجام شد قسمت کردن (partage) نبود، بلکه تجزیه (partition) بود. اصطلاح تقسیم و تجزیه کردن، هم جنبه نابرابر و ظالمانه «راه حل» پیشنهادی را بازتاب می دهد که به نفع یهودیان بود و هم جنبه شتابزده آن را. به چه دلیل، حتی پیش از آنکه بین اسرائیل و فلسطین ازدواجی صورت گیرد طلاق را جایز شمردند؟

به جای آنکه يك کشور فلسطینی دومیتهی برپا کرده باشند که در آن یهودیان و اعراب با یکدیگر همزیستی کنند، امروز با دو موجودیت (دولت اسرائیل و فلسطینی ها) روبه رو هستیم که هرکدام دومیتهی هستند و در آن اعراب و یهودیان با کینه هرچه تمام تر به یکدیگر می نگرند و نتیجه آن گرایش مستمر اسرائیل است به پاکسازی قومی و تخلیه سرزمین های فلسطینی از اهالی آن. دیواری که دارند می سازند و ساحل غربی را در محاصره می گیرد چیزی جز شکل پوشیده ای از آن پاکسازی قومی نیست. دفاع از يك دولت قومی یهودی، عیناً به معنای دفاع از يك دولت قومی مسلمان است، همان کاری که شیخ یاسین رهبر حماس می کند. این است چیزی که برای ما غیرقابل قبول است. هدف فیلم ما این

است که دیگر کسی نتواند خصالت استعماری جنبش صهیونیستی را انکار کند و دیگر اینکه به همگان خاطر نشان کند که اگر نپذیریم که فلسطینی ها از وطن شان اخراج شده اند، هرگز نمی توان درباره حق بازگشت آنان گفتگو کرد. خلاصه کلام اینکه فیلم جاده ۱۸۱ وظیفه خود را «بازگشت به جوهر حقیقت می داند».

باری، اما آیا حقیقت را می توان با بمب به دست آورد، حتی اگر سمبلیک باشد؟ خلیفی و سیوان برای فیلم خود تیترا فرعی «بخش هایی از يك سفر به فلسطین - اسرائیل» را برگزیده اند. قبل از هرچیز به همین وارونه کردن عمدی ترتیب عادی «اسرائیل - فلسطین» پردازیم [که البته در زبان های اروپایی] به ترتیب حروف الفبا ست، اما از نظر این دو سینماگر، به ویژه، از نوعی سلطه حکایت می کند. فیلم آن ها تصویر شهید تاریخ را که به یهودیان اطلاق می شود به فلسطینی ها می دهد و با این کار تیشه به ریشه اعتبار اخلاقی اسرائیل می زند. این وارونه کردن در همه جای فیلم دیده می شود. در سخنان ایال سیوان، مفهوم «پاکسازی قومی» به عمد و آگاهانه علیه یهودیان اسرائیل مطرح می شود و کلمه «گتو» در فیلم جاده ۱۸۱ اشاره به فلسطینی هایی ست که در سال ۸۴۹۱ در مسجدی در شهر کوچک «لد» گردآوری میشوند و سپس کشته و به آتش کشیده می شوند که خود اشاره ای ست شیطنت آمیز به گتوی ورشو که به دست ورماخت [ارتش نازی] در ۳۴۹۱ به خاکستر تبدیل شد.

برگشتن شمشیر انتقام تاریخ به روی یهودیانی که در نظر خلیفی و سیوان دستشان به همان خونی آلوده است که در جنگ ۱۹۴۸ با آن دولت اسرائیل را برپا کردند و به همین دلیل مقصر اند، با بی آبرویی های دیگری که صهیونیست ها هنگام پیروزی مرتکب

شدند همراه است و نام آفریقایی جنوبی دوره تبعیض نژادی عموماً در مقایسه با اسرائیل به میان می آید. نهایتاً وارونه شدن وضع را آنجا می بینیم که شعار «یهودیان را به دریا بریزید!» که زمانی در نهضت ملی فلسطین شنیده می شد در فیلم جاده ۱۸۱ چنان به عکس خود تبدیل می شود که یک اسرائیلی به عنوان آرزوی خود با صدای بلند می گوید «کاش غزه را آب بگیرد و عرب ها دیگر وجود نداشته باشند» آن وقت مشکلات ما حل خواهد شد.

و سرانجام می رسیم به آنجا که این دو سینماگر می خواهند به فیلم های مستند سینماگر مشهور، کلود لانزمان، پاسخ دهند. در اینجا نیز ترتیب کار را وارونه می کنند. در سال ۱۹۷۳، لانزمان فیلم «چرا اسرائیل» (بدون علامت سؤال) را ساخت و در آنجا از تنوع فوق العاده ملت اسرائیل پرده برداشت. سی سال بعد، در فیلمی که می تواند «زیرا اسرائیل» نام گیرد خلیفی و سیوان با همان کیفیت های خاص لانزمان و آن طور که شایسته مستند سازان بزرگ است (شکیبایی پیگیر، هشپاری و سوسه آمیز، پرسشگری دائم و سیری ناپذیر...) بیزاری خود را از دولت اسرائیل نشان می دهند و صریحاً خواستار برپایی یک دادگاه نورنبرگ علیه آن اند: و از یک پیرمرد اسرائیلی که در اصل از اروپای مرکزی به آنجا آمده و در جنگ ۱۹۴۸ شرکت داشته می پرسند: تو در نفی بلد و نابودی [فلسطینی ها] شرکت داشته ای؟ و او جواب می دهد: «همیشه هستند کسانی از دیگران زنگ تر که صد جور حرف می زنند...» مقابله کردن با کلود لانزمان از این هم فراتر می رود، آنجا که فیلم جاده ۱۸۱ برخی اسرائیلی ها را به اظهار نظر درباره اعراب و می دارد. درست همان طور که لانزمان در فیلم «شوا» (۵۸۹۱)، لهستانی ها را به اظهار نظر درباره

یهودیان می کشاند. صحنه ای که يك آرایشگر فلسطینی را در شهر «لد» [نزدیک تل اویو] نشان می دهد که جریان يك کشتار طی جنگ ۱۹۴۸ را نقل می کند دقیقاً پاسخی ست به یکی از لحظات مهم فیلم «شوا» که در آن يك آرایشگر در تل اویو عملیات نابودسازی یهودیان به دست نازی ها را شرح می دهد که خود از آن فرار کرده است. میشل خلیفی اصراری به حفظ چنین «نقل قولی» در فیلم نداشته، اما ایال سیوان مایل بوده که به هر قیمت آن را بیاورد و می گوید: این را «ناشی از بدجنسی من» بدانید.

وقتی از او می پرسند که آیا به نظر وی دولت اسرائیل يك کشور دموکراتیک نیست، چنین جواب می دهد: «این تنها دموکراسی یهودی در خاور میانه است؛ البته هرچه بیشتر اشکناز [یهودیان اروپایی تبار] باشی اسرائیل برای تو دموکراتیک تر است. تصور چیزی بیش از این، خاک پاشیدن به چشم دیگران است زیرا در نظر يك فلسطینی، اسرائیل دموکراتیک تر از اردن، الجزایر یا عربستان سعودی نیست» و سپس این جملهء افراطی را بر زبان می آورد: «آلمان نازی هم به چشم اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست، يك دموکراسی بود».

وقتی بپرسیم آیا او برخلاف آلمان دیروز و بیرمانی امروز نتوانسته است آزادانه از اسرائیل فیلم برداری کند؟ پاسخ می دهد: این هم باز خاک پاشیدن به چشم دیگران است. اسرائیل می داند که روزنامه نگاران، آنچنان از اینکه می بینند می توان زندانیان فلسطینی را در دادگاه بسته به زنجیر نشان داد کیف می کنند که فراموش می کنند این کارها ممنوع است و قبل از هرچیز باید آن را محکوم کرد».

۲۵۰۰ سال پیش، از حنجره یهودیان تبعیدی بابل این آواز بر می خاست که «ای اورشلیم، اگر ترا فراموش کنم...».

وقتی به ایال سیوان گوش می دهیم که خود را از ۱۹۸۵ پناهنده سیاسی در فرانسه می شناسد، می بینیم که این ترانه را واژگونه کرده تا بخواند: «فلسطین اگر ترا فراموش کنم دستم بریده باد و زبانم لال».

سیوان به تلخی می خندد و می گوید: «من این شانس را داشتم که به لطف کسانی چون میشل خلیفی درک کنم که اسرائیل در فلسطین واقع شده است. در آفریقای جنوبی کمیسیون حقیقت و آشتی تشکیل شد، اما در اسرائیل، آشتی را می خواهند، بی آنکه حقیقت را بپذیرند. شما به خاطر خشونت نمادینی که در فیلم مان به کار برده شده بر ما خرده می گیرید، حال آنکه من روی مکانیسم فوران رهایی بخش آن اصرار می ورزم. اسرائیل مرتکب پاک سازی قومی شده است. می شود روی این اصطلاح جر و بحث بیهوده کرد ولی چرا باید واقعیت را انکار نمود؟ در فیلم «جاده ۱۸۱» این ممنوعیت را از میان برداشته ایم. اسرائیلی ها اعتراف می کنند. تصور کنید که آوارگان منطقهء جلیل (گاليله) در مقابل این صحنه چه حالی پیدا می کنند: «بالاخره اعتراف کردند».

سوگواری وقتی به پایان می رسد که به جنایت اعتراف شود. فیلم ما از عهده این کار بر می آید. از اینجا به بعد است که می تواند بین اشغال شده و اشغالگر مذاکره صورت گیرد. من تنها يك آرزو دارم و آن اینکه یهودیان اسرائیل دیگر مجبور نباشند یا کولون (استعمارگر) باشند یا آواره و سرگردان؛ بلکه سرانجام به خود بگویند: آیا ما حاضریم بومی این سرزمین شویم و در این منطقه همان جور که هست جذب و متوطن گردیم؟

(تهیه شده برای اندیشه و پیکار)

* این فیلم به زودی به صورت DVD به بازار خواهد آمد. شایسته ذکر است که

پخش این فیلم روی کانال تلویزیونی آرته خشم محافل صهیونیستی را برانگیخته
و آن ها به اعتراض علیه مدیریت این کانال دست زده اند.

یوری آونری:

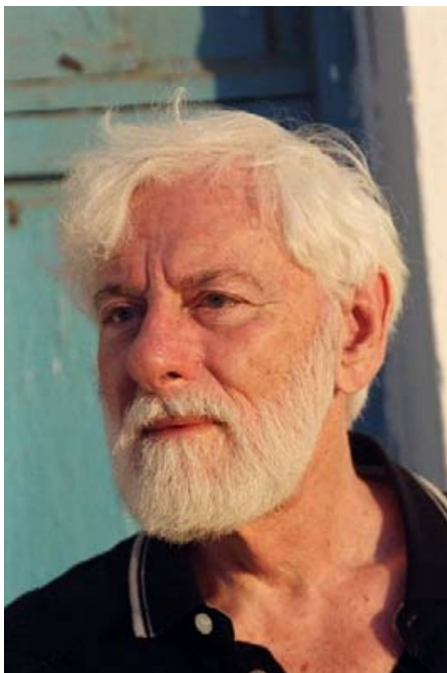
خشم فلسطینی ها را درك کنیم

Uri Avnery

روزنامه نگار و نویسنده اسرائیلی

نویسنده مقاله از بنیانگذاران جمعیت صلح طلب و چپ گرای «گوش شالوم (Goush Shalom)» و از فعالین مستمر دفاع از حقوق فلسطینی ها ست. مقاله زیر را اتی ین بالیبار، فیلسوف فرانسوی، از انگلیسی به فرانسه ترجمه کرده و در لوموند مورخ ۴۲-۵۲ نوامبر ۲۰۰۲ منتشر شده است. ترجمه فارسی آن را در زیر می خوانید.

از هفته گذشته پرسشی ذهنم را فراگرفته و خواب را از من ربوده است. چه چیز يك جوان فلسطینی، به نام سرحان سرحان، را واداشته که خود را به درون کیبوتص متزر (Metzer) برساند و با سلاح خود يك مادر اسرائیلی و فرزندش را بکشد؟ در جنگ بچه ها را نمی کشند. این را غریزه اساسی انسانی که در بین همه ملت ها و فرهنگ ها مشترك است می گوید.



حتی فلسطینی ای که می خواهد از کشته شدن صدها کودک فلسطینی به دست ارتش اسرائیل انتقام بگیرد نباید کودکان را بکشد. اگر آنطور که می گویند قصاص «چشم در برابر چشم» در ده فرمان آمده، اما حکمی دال بر کشتن «بچه در برابر بچه» وجود ندارد^(۱).

آنان که چنین می کنند آدمکشانی دیوانه نیستند، خونخوارانی

بالفطره نیستند. تقریباً تمام مصاحبه‌هایی که با خانواده‌ها و همسایه‌های این افراد صورت گرفته نشان می‌دهد که آن‌ها افرادی عادی و معمولاً بدور از خشونت هستند. همه آن‌ها متعصب مذهبی هم نیستند. از قضا همین کسی که در کیبوتص متزر مرتکب قتل شده وابسته به الفتح است که جنبشی ست لائیک.

آنان از طبقات مختلف اجتماعی‌اند: برخی از خانواده‌های فقیر هستند که دیگر چیزی برای امرار معاش ندارند ولی برخی دیگر دانشجو هستند، فرزند خانواده‌های مرفه و تحصیل کرده و برخوردار از همان استعدادهای موروثی که ما. پس به چه دلیل دست به چنین کارهایی می‌زنند؟ و از آنهم فراتر، چرا برخی فلسطینی‌های دیگر آن‌ها را تأیید می‌کنند؟

برای اینکه بتوان به چنین پدیده‌ای برخورد کرد، باید آن را فهمید، بی‌آنکه این امر به معنی توجیه آن باشد. هیچ چیز در دنیا نمی‌تواند توجیه‌گر این عمل باشد که يك فلسطینی به سوی کودکی اسرائیلی در آغوش مادرش شلیک کند، چنانکه نمی‌تواند توجیه‌گر این باشد که يك اسرائیلی بر سر خانه‌ای بمب بریزد که در آن بچه‌ای فلسطینی بر تخت خود آرمیده است. بیالیک (Bialik) شاعر بزرگ یهودی صد سال پیش از این، در پی قتل عام یهودیان در کیشینف^(۲) گفته است: «کودک را از سر انتقام کشتن در مخیله‌ء شیطان هم نمی‌گنجد»

اگر از فهم این مسأله ناتوان باشیم نمی‌توانیم با آن برخورد کنیم. اما سران ارتش اسرائیل برای این امر جواب ساده‌ای در آستین دارند: کوبیدن، باز هم کوبیدن، همیشه کوبیدن. کشتن مهاجمان، کشتن رهبران، کشتن مسؤولان سازمان‌ها، تخریب منزل خانواده‌هاشان و تبعید و طرد افراد خانواده‌ها. دست‌میزاد! اما این روش‌ها عکس نتیجه‌ء مورد نظر را به بار می‌آورد. پس از آنکه

بولدوزرهای گول پیکر «زیربنای تروریسم» را محو و نابود و هرچیز را که بر سر راهش بود ویران کرد و کشت و ریشه کن نمود، طولی نمی کشد که «زیربنایی» دیگر سبز می شود. به گفته خود سخنگویان نیروهای مسلح از وقتی عملیات «حلقهء محافظت» به پایان رسیده، هرروز به طور متوسط پنجاه بار نسبت به سوء قصدهای احتمالی هشدار داده شده است.

تنها يك کلمه ممکن است دلیل وضعیت کنونی را در خود خلاصه کند: خشم. خشمی کور و مهیب که وجود انسان را می آکند، هر احساس دیگری را زایل می کند و بر تمام زندگی يك فرد مسلط می شود به طوری که دیگر این زندگی اهمیت خود را به کلی از دست می دهد. خشمی که همهء موانع را محو می کند، بر همهء ارزش ها پرده می افکند، پیوندهای خانوادگی را از هم می گسلد و احساس مسؤولیت را از بین می برد. خشمی که فرد صبح با آن بیدار می شود و شب با آن به خواب می رود و همان را در رؤیا می بیند. خشمی که به تو می گوید: برخیز، سلاحی یا کمربندی انفجاری برگیر، به داخل خانه هاشان برو و بکش، بکش، بکش. مهم نیست که چه پیش آید!

فرد اسرائیلی معمولی که هرگز به سرزمین های اشغالی پا نگذاشته، دلیل چنین خشمی را حتی نمی تواند تصور کند. روزنامه ها و تلویزیون ما از آنچه در آنجا می گذرد گزارشی نمی دهند یا فقط به اندکی معین از آن، آنهم تحریف شده و رنگ باخته اشاره می کنند. يك اسرائیلی عادی از رنج فلسطینی ها درکی مبهم دارد (که آنهم لابد تقصیر خودشان است) و از واقعیات عینی که به هرحال به او مربوط نیست هیچ تصویری ندارد.

خانه ها را ویران می کنند. يك مغازه دار، يك وکیل دعاوی، يك پیشه ور مورد احترام همسایه ها، یکشنبه همراه فرزندان و نوه

هائش به يك بى خانمان بدل مى شود. هريك از اين بچه ها بالقوه عامل يك سوء قصد انتحارى خواهند بود.

هزاران درخت ميوه را ريشه كن مى كنند. از ديد آن فرماندهى كه چنين دستورى مى دهد اين ها مشتى درخت اند مزاحم كار او، اما براى كشاورزان درخت ها حكم گوشت و پوست آن ها را دارند كه از چندين نسل به آن ها به ارث رسیده. درخت ها تجسم سال ها كار و زحمت آنان اند و وسيلهء امرار معاش خانواده هاشان. هريك از آن ها بالقوه عامل يك سوء قصد انتحارى خواهند بود.

بر تپه اى كه بين دو روستا واقع شده گروهى از افراطيون [اسرائيلى] «مقدمات بناى يك مستعمره (كولونى)» و به تعبير ديگر يك اردوى غيرقانونى را مستقر کرده اند. ارتش براى دفاع از آنان سر مى رسد. وقتى روستائيان [فلسطينى] مى خواهند شخم بزنند، آن ها را با گلوله هدف قرار مى دهند و براى آنكه «امنيت اردو به خطر نيفتد» كار روستائيان را در مزارع و باغ ها تا شعاع يك يا دو كيلومترى ممنوع مى كنند. دهقانان چاره اى ندارند و كارى از دستشان بر نمى آيد ولى از دور مى بينند كه مزارع شان از خار و خاشاك پوشيده شده و خار به بلندى قد يك آدم رسیده و ميوه هاشان بر درخت ها مى پوسد، حال آنكه بچه هاشان گرسنه مانده اند. هريك از آن ها بالقوه عامل يك سوء قصد انتحارى خواهند بود. خانواده هاى هستند كه در آستانهء گرسنگى قرار دارند، بچه ها به فقر غذائى دچار اند. پدرانى كه نمى توانند شكم بچه هائشان را سير كنند نوميد و نوميدتر مى شوند. هريك از آن ها بالقوه عامل يك سوء قصد انتحارى خواهند بود.

طى هفته ها و سرانجام ماه ها، صدها هزار نفر تحت حكومت نظامى و منع عبور و مرور قرار دارند. هشت نفر در دو يا

سه اطاقك چپیده اند و امکان خروج از اطاق ندارند. این جهنمی ست که به سختی می توان به تصور درآورد. اما در بیرون، کولون ها [مهاجران یهودی] جشن می گیرند و تحت حفاظت سربازان به رقص و پایکوبی مشغول اند. دَور باطل: دیروز سوء قصدهای تروریستی باعث منع عبور و مرور می شد، امروز منع عبور و مرور باعث ایجاد تروریست های فردا ست.

به این ها تحقیقی را اضافه کنید که همهء فلسطینی ها در تمام لحظات زندگی، صرف نظر از سن و جنس و موقعیت با آن روبرو هستند و تحمل می کنند. زندگی و مرگ تو اگر فلسطینی هستی به مزاج جوان ۸۱ ساله ای بستگی دارد که مأمور نگهبانی کوچهء تو ست یا کنترل پست بازرسی را - که تعداد این پست ها بی شمار است - به عهده دارد و تو هر جا که بخواهی بروی باید از آن عبور کنی. در حالی که باند کولون ها بدون هیچ مشکلی برای «دیدار» از دهکدهء تو و به تو بره کشیدن مایملک تو، دزدی زیتون ها و به آتش کشیدن درخت های تو از آن پست های بازرسی، راحت عبور می کنند.

فرد اسرائیلی که به چشم خود چنین زندگی را ندیده است نمی تواند آن را تصور کند. وضعیتی ست که، در بهترین حالت، خطر دشنام و ضربات باتون و لگد را به همراه دارد و غالباً با سلاح ترا تهدید می کنند و کم نیست مواردی که به طرفت تیراندازی می کنند. بیمارانی هستند که به خاطر دیالیز به بیمارستان می روند و در راه متوقف می مانند یا زنان پابزایی که از رسیدنشان به بیمارستان ممانعت می شود، دانشجویانی که به دانشگاه رهسپار اند و کودکانی که به دبستان می روند و راه بر رویشان بسته می ماند. نوجوانی که می بیند پدر بزرگش مورد تحقیر جوانکی ریقونه

قرار می گیرد که اونیفورم ارتشی به تن دارد. هر يك از آن ها بالقوه عامل يك سوء قصد انتحاری خواهند بود.

اسرائیلی عادی هیچ تصویری از این اوضاع ندارد. مگر نه این است که سربازها پسران خوب و فرزندان ما هستند و تا همین دیروز به مدرسه می رفته اند؟ اما وقتی همین پسران خوب را می گیرند و اونیفورمی به تن شان می کنند و با عبور دادن آنان از ماشین و دستگاه نظامی، به سربازان اشغالگر تبدیل شان می کنند قادر به هرکاری هستند. در چنین اوضاع عجیب و غریبی، هستند بعضی که می کوشند چهره های انسانی برای خود حفظ کنند و بعضی دیگر مثل روبات (آدم ماشینی) هر دستوری را اجرا می کنند. همیشه در يك گروهان افراد ناسالمی پیدا می شوند که چنین وضعیتی را برای خود مناسب می بینند و مرتکب بدترین اعمال می شوند و می دانند که فرماندهان شان چشم خود را بر کارهای ناشایست آنان می بندند یا به طور ضمنی آن را تأیید می کنند.

هیچ يك از این ها قتل يك كودك را در آغوش مادرش توجیه نمی کند، اما شاید بتواند به ما یاری دهد این را درك کنیم که چرا چنین قتل هایی رخ می دهد و تا زمانی که اشغال ادامه یابد باز هم رخ خواهد داد.

(منتشر شده در نشریه شهروند، چاپ کانادا، ۲۱/۳۱/۲۰۰۲)

۱ - اگر چنان حکمی در ده فرمان نیست، اما با مراجعه به تورات، به مزامیر ۱۳۷ بر می خوریم که (خطاب به بابل) می گوید: «سعادت مند باد کسی که کودکان ترا بگیرد و آنها را بر صخره بکوبد» (کتاب مقدس، ترجمه فارسی، چاپ ۱۹۹۵ ص ۵۹۴). (توضیح ت. ح.)

۲- Kichinev یا شیسینو Chisinau پایتخت مولداوی.

نادین پیکودو*: تجدید نظر مورخان اسرائیلی

در تاریخ نگاری این کشور

Nadine Picaudou

اسرائیل، اعراب و «دیوار آهنین»

لوموند دیپلوماتیک، اوت ۲۰۰۰

مذاکرات کمپ دیوید که طی نیمه دوم ماه ژوئیه ادامه یافت نشان داده است که شناخت دقیق تاریخ امری ضروری ست. با چنین روحیه‌ای ست که «مورخان جدید» اسرائیلی، پس از آنکه آرشیوهای انگلیس و اسرائیل در سال ۱۹۷۸ در دسترس پژوهشگران قرار گرفت، به بازخوانی کشمکش‌های سال ۱۹۴۸ پرداختند و هرکدام به سبک خویش اسطوره‌هایی را که دولت اسرائیل بر پایه آن‌ها بنا شده است مورد تجدید نظر قرار دادند که حاصل آن دو کتاب مهم و نوین زیر است:

Benny Morris, Righteous victims. A History of the Zionist-Arab Conflict 1881-1999 ^(۱).



(قربانیان حق به جانب: تاریخچه کشمکش صهیونیست‌ها-اعراب از ۱۸۸۱ تا ۱۹۹۹)، و کتاب آوی شلائیم: Avi Shlaim, The Iron Wall. Israel and the Arab World ^(۲).

(دیوار آهنین: اسرائیل و جهان عرب) علاوه بر این دو کتاب، ترجمه فرانسوی کتاب ایلان پاپه

Ilan Pappé, La Guerre de 1948 en Palestine: Aux origines du conflit israélo-arabes^(۳).

(جنگ ۱۹۴۸ در فلسطین: جست و جوی ریشه های کشمکش اسرائیل و اعراب) را نیز باید افزود.

بنی موریس که در ۱۹۸۸ کتابی پیشگام در باره پیدایش مسأله ای به نام پناهندگان فلسطینی نوشته بود، اخیراً اثر تاریخی عظیمی در باره کشمکش صهیونیست ها و اعراب از ۱۸۸۱ تا کنون، منتشر کرده است. این اثر خواننده را آنچنان با خود به پیچ و خم های حوادث می کشاند که دورنمای کل قضیه را تیره و غبارآلود سازد. برداشت و تفسیر نویسنده تا حدی از واقعیت حوادث عقب تر است، تو گویی وی گاه تردید دارد که از تحلیل های خویش نتایج نهایی را استخراج کند.

برعکس، ایلان پاپه، نقش کمتری در ثبت وقایع برای مورخ قائل است و وظیفه او را بیشتر ارزیابی وقایع در پرتو داوهای کنونی می داند. وی با اعتقاد به اینکه ضروری ست با فلسطینی ها به «درك مشترکی از گذشته» رسید «تا راه برای همزیستی آینده هموار شود» تأکید می کند که ضروری ست جنگ ۱۹۴۸ را مجدداً بررسی کنیم - نه تنها اشغال ساحل غربی و غزه در سال ۱۹۶۷-، و در این باب پیشنهاد می کند مطالعه ای منظم پیرامون این دو اندیشه بنیادین صورت گیرد: یکی اینکه سرنوشت حوادث بعد از ۱۹۴۸ را در نبرد سیاسی ای باید جست که دو طرف حتی پیش از آغاز مخاصمات بدان دست یازیده اند، نه در عرصه نظامی و دیگر اینکه عامل کشمکش کنونی به خصوص به ناتوانی از دستیابی به صلحی همه جانبه بر می گردد.

اما آوی شلائیم در کتاب خویش تفسیری قانع کننده از ۵۰ سال سیاست اسرائیل در قبال کشورهای عرب ارائه می دهد؛

سیاستی که بر استراتژی «دیوار آهنین» استوار بوده و آن را زئیو ژابوتینسکی Zeev Jabotinski از ۱۹۲۳ طرح و تبلیغ کرده بود. زئیو ژابوتینسکی که او را باید پدر نیروهای دست راستی اسرائیلی به شمار آورد، بر این باور بود که هیچ احتمالی وجود ندارد که بتوان اعراب فلسطین را به سوی پروژه صهیونیستی جذب کرد. در نتیجه باید در پناه یک «دیوار آهنین» که ویرانی آن ناممکن باشد، سیاست استعماری را همچنان ادامه داد و صرفاً پس از درهم شکستن مقاومت اعراب است که شاید بتوان نوعی خودگردانی را در چارچوب دولت یهود برای فلسطینی ها قائل شد. اثر آوی شلائیم به نحوی درخشان نشان می‌دهد که چگونه سیاستمداران حزب کار در عمل به این استراتژی پیوستند بی‌آنکه هرگز آن را بر زبان آرند.

استراتژی مبنی بر نابودی دیگری

بدین ترتیب، این سه کتاب در پرتو اسنادی منتشر نشده دو اسطوره بنیادین تاریخ نگاری رسمی اسرائیل را زیر سؤال می‌برند: یکی «معجزه» میلاد دولت یهود در ۱۹۴۸ و دیگری سرنوشت فاجعه آمیز ملتی کوچک و شیفته صلح که دست خود را به سوی جهان عرب که قاطعانه دشمن اوست دراز کرده است.

ایلان پایه، در مقابل این فکر که می‌گویند «این دولت تازه پا در نتیجه پیروزی غیر منتظره اش در جنگ استقلال پا به عرصه وجود گذاشت» نقش تعیین کننده دیپلماسی بین المللی را در ایجاد اسرائیل یادآور می‌شود؛ از تغییر ناگهانی سیاست روسیه به نفع تقسیم فلسطین در مه ۱۹۴۷ گرفته تا رابطه خاصی که «کمسیون ویژه ملل متحد برای فلسطین» (Unscop) بین سرنوشت یهودیان که از جنایات نازی جان سالم به در برده بودند از یک سو و آینده فلسطین از سوی دیگر قائل شد.

آوی شلائیم تزی را در اینجا پیش می کشد که قبلاً در یکی از کتاب هایش به نام

Collusion across the Jordan: King Abdullah, The Zionist movement and the Partition of Palestine^(۴)

مطرح کرده بود و آن اینکه اگر آژانس یهود و ملك عبدالله از ۱۷ نوامبر ۱۹۴۷ به تقسیم مخفیانه فلسطین اقدام نکرده بودند و اگر لژیون ماوراء اردن [به فرماندهی گلوب پاشا] یعنی تنها ارتشی که قادر بود به نحوی کارساز با نیروهای یهودی مقابله کند، در منطقه عرب نشینی که در طرح ملل متحد برای تقسیم فلسطین ذکر شده اتراق نکرده بود، پیروزی اسرائیل در ۱۹۴۸ تا این حد نمی توانست تعیین کننده باشد. بنابراین همه اعراب برای نابودی دولت جوان اسرائیل متفق القول نبودند.

وانگهی در جنگ های ۱۹۴۸ مقابله اسرائیل و اعراب را نمی توان آنطور که تاریخ نگاری رسمی مدعی ست، به مقابله داوود (اسرائیل) و گولیات (اعراب) تشبیه کرد. اگر اردوی اعراب طی هفته های نخست از برتری نسبی در تعداد سربازان و افزارهای جنگی برخوردار است، از نخستین آتش بس ماه ژوئن، توازن قوا بین دو طرف برعکس شد، زیرا نیروهای مسلح یهودی، دیگر مشمول تحریمی که ملل متحد تصویب کرده بود نبودند. اما یکی از مهمترین داوهای بحث تاریخ نگاری پیرامون کشمکش های سال ۱۹۴۸ کماکان این است که معلوم شود مسؤولیت اخراج انبوه فلسطینی ها از سرزمین شان به عهده چه کسانی ست؟ چگونه فروپاشی يك جامعه را به طور کامل می توان شرح داد؟ آیا باید روایت رسمی اسرائیل را پذیرفت که از فرار جمعیت سخن می گوید و به خصوص روندی زنجیره ای effet domino را پیش می کشد که پس از خروج اولیه برگزیدگان فلسطینی از پاییز ۱۹۴۷ به بعد رخ داد؟ آیا باید

آنطور که مورخان فلسطینی معتقدند از اخراج برنامه ریزی شده فلسطینی ها سخن گفت یا مانند بنی موریس مجموعه پیچیده ای از عوامل را باید مطرح کرد یعنی ضعف ساختاری جامعه فلسطین و در عین حال، مسؤولیت غیر قابل انکار اسرائیل در این ماجرا؟

مدت ها بحث روی طرح داله Dalet متمرکز بود که آن را هاگانا [یکی از دو سازمان تروریستی یهودی] از بهار ۱۹۴۸ به اجرا گذاشته بود. در حالی که بنی موریس همچنان آن را طرحی نظامی می داند که هدف از آن تصاحب این سرزمین بوده، ایلان پایه آن را عاملی مهم در استراتژی نابودی طرف دیگر می داند. تصمیم به اخراج اهالی لد (لیدا) و رمله در ژوئیه ۱۹۴۸ و اقداماتی که به منظور جلوگیری از بازگشت آوارگان به اجرا درآمد فرار و خروج دستجمعی فلسطینی ها را در دومین مرحله جنگ با تشدید و وخامت بیشتری همراه کرد.

کتاب جدید آوی شلائیم، تجدید نظر در تاریخ اسرائیل را به سال های تعیین کننده بعد از ۱۹۴۸ نیز تعمیم داد، یعنی سال هایی که در آن ها امکان برقراری صلح با جهان عرب از دست رفت. نویسنده مسؤولیت این ناکامی را صریحاً ناشی از آشتی ناپذیری دولتی یهودی می داند که سریعاً به «کشور حفظ وضع موجود» تبدیل می شود و آماده نیست بهای صلح را بپردازد. گواه این امر مذاکرات لوزان در ۱۹۴۹ است که زیر نظر کمیسیون آشتی ملل متحد صورت گرفت و طی آن اسرائیل با گذاشتن پیش شرطی مبنی بر صلح فراگیر، هرگونه مصالحه ای را در باره مرزها و بازگشت آوارگان رد کرد.

نخست وزیر اسرائیل، داوید بن گوریون، معتقد بود که رسیدن به يك توافق سیاسی با اعراب هیچ اولویتی ندارد. وی با اعتقاد به اینکه زمان به نفع اسرائیل حرکت می کند و اینکه جهان

فاجعه آوارگان را فراموش خواهد کرد، توجه خود را به حل مسائل داخلی معطوف می‌دارد، خطوط آتش بس را مرزهای بین‌المللی تلقی کرده و پیمان‌های ترک‌مخاصمه را به مثابه به رسمیت شناختن اسرائیل و مشروعیت آن ارزیابی می‌کند. نویسنده با دقت زیاد ثابت می‌کند که نیروهای نظامی چگونه طی سال‌های ۵۰ از طریق اقدامات انتقامجویانه و جلوگیری از نفوذ افراد به درون «مرز» و بازگشت آوارگان به اقدامات انتقامجویانه سیستماتیک دست می‌زدند. نویسنده همچنین اختلاف نظر بین بن‌گوریون و وزیر خارجه اش موشه شاروت را شرح می‌دهد:

هر دو نفر روی اصل «دیوار آهنین» چندان با یکدیگر اختلاف نظر نداشتند، اما بن‌گوریون می‌خواست عواقب سیاسی و منطقه‌ای و بین‌المللی را نادیده بگیرد حال آنکه موشه شاروت همواره نگران واکنش دیگر کشورهای جهان در این باره بود. در این روایت بازبینی شده از سیاست خارجی اسرائیل، جنگ کانال سوئز دیگر نه تنها جنگی عادلانه نیست و آن را نمی‌توان یک پیروزی درخشان نظامی به شمار آورد که یازده سال صلح به بار آورده، بلکه شکستی سیاسی است که قاطعانه روابط اسرائیل و اعراب را ملتهب ساخت و به ورود شوروی‌ها به خاور میانه شتاب بخشید و این در حالی بود که اسرائیل هنوز نتوانسته بود شریک استراتژیک ایالات متحده در منطقه بشود.

آن فصل‌هایی از کتاب که به دوره‌های بعدتر یعنی به جنگ ۱۹۶۷ و پروسه اسلو بر می‌گردد به اندازه فصول پیشین تازگی ندارد اما تحلیل آن‌ها نیز کاملاً در منطبق «دیوار آهنین» می‌گنجد. بنا بر این، هرچند جنگ ژوئن ناشی از گرایش توسعه طلبانه اسرائیل نبود اما بحث در باره اهداف صهیونیسم جهت‌الحاق‌اراضی را مجدداً مطرح کرد و دوره‌ای از جمود و عدم تحرک

را که بر پایه «دیپلماسی فرسایشی» استوار بود گشود، جمودی که اعراب را بر سر این دو راهی قرار می‌داد: یا تن دادن به ادامه وضع موجود، یا قبول صلحی همه جانبه بدون عقب نشینی کامل اسرائیل از سرزمین های اشغالی.

اگر صلح جداگانه با مصر در ۱۹۷۹ طبق شروطی که اسرائیل گذاشته بود صورت گرفت، ماجراجویی اسرائیل در ۱۹۸۲ در اشغال لبنان به هیچ یک از اهداف خود نرسید، نه نابودی سازمان آزادی بخش فلسطین و نه ایجاد دولتی مسیحی در لبنان که متحد اسرائیل باشد. برعکس، اجماع داخلی کشور روی مسأله امنیت ملی منقلب شد و سرانجام با ظهور انتفاضه قاطعانه به لرزه درآمد. از نظر رهبران حزب دست راستی لیکود، جنگ با اعراب همچون «شیوه ای از زندگی» شده است. از نظر حزب کار «دیوار آهنین» به اهدافی که داشته تحقق بخشیده و اکنون زمان مذاکره فرا رسیده، اما نه لزوماً بدین معنا که بهای صلح با سوریه و با فلسطینی ها را بپردازند.

* استاد تاریخ و متخصص تاریخ فلسطین و خاور میانه

شولامیت آلونی* : شرم آوراست،

تعصب دینی بر اسرائیل مسلط شده است

Shulamit Aloni

مدت زیادی از سخنرانی های نژادپرستانه ی رابین، مایر کانان، سپری نشده بود که از نویسنده و روزنامه نگار فقید، آموس الون، رونوشت نامه ای را که لرد روتشیلد، در اوت ۱۹۰۲ به هرتسل [بنیان گذار صیهونیسم و سازمان دهنده نخستین کنگره صیهونیستی در سویس] نوشته بود دریافت کردم . در این نامه، روتشیلد توضیح داده است که چرا از تاسیس دولت اسرائیل در این سرزمین پشتیبانی نمی‌کند. او در این نامه نوشته است :

«تصور تاسیس يك مستعمره یهودی برایم دهشتناک است. ایجاد این مستعمره، دولتی خواهد بود در داخل دولت. دولت کوچکی خواهد بود، ارتودوکس و کوتاه بین که مسیحی‌ها و غیر یهودی‌ها را محروم می‌کند».

با این وجود و علیرغم پدیده هایی مانند کانان، سالیانی در



این سرزمین امید وار بودیم که پیش بینی روتشیلد تحقق نخواهد یافت. امیدوار بودیم که اسرائیل واقعا «حقوق اجتماعی و سیاسی همه شهروندانش را، صرفنظر از دین و مذهب شان، نژادشان، و جنسیت شان تضمین می‌کند.» و نیز «آزادی دین و مذهب، معتقدات، زبان، آموزش و فرهنگ همه شهروندانش را

تضمین می‌کند.» همان طور که در اعلامیه استقلال اسرائیل ذکر شده است .

سال ها سپری شده و کانان جانشین هایی داشته است .
نه تنها در بین جمعی آدم های حریص و بی پروا، بلکه حتی در بین «نمایندگان منتخب درمجلس (کنست)» و دربین گروه کوچکی در درون حکومت .

حال این گروه کوچک، دست اندرکاراست، قوانین آشکارا نژادپرستانه ای وضع کند و دستجات پلیس را روانه کند تا جلسات فرهنگی بین المللی را که فلسطینی ها سازمان داده اند برهم زنند. زیرا، به نظر این حکومت، فلسطینی های بومی این کشور، شهروندان درجه دوم محسوب می شوند . وضع کنندگان این قوانین معتقد نیستند که حقوق بشر شامل اعراب نیز می شود. از حقوق فرهنگی آنها، از حق مسکن، و حتی از حق داشتن زمین نیز صرفنظر کنیم . چرا چنین است؟ چون، گویا چند هزارسال پیش، خداوند، مالکیت این سرزمین را به قوم برگزیده ی یهود و فرزندان آنها وعده داده است!

جای بسی تاسف و شرم آوراست، آن چه روتشیلد پیش بینی کرده بود، دراین میان به وقوع پیوسته است . پس از مبارزات به خاطر تاسیس دولت، حتی در خطیرترین لحظات زندگی و در تیره و تاریکترین خواب و خیالات خود، نمی توانستیم تصور کنیم طرفداران یاکونسکی در صددند با وضع قوانین نژاد پرستانه ترس و وحشت ایجاد کنند.

ما هرگز نمی توانستیم تصور کنیم، اینان ازطریق دست کاری در نظام قضایی، تلاش می کنند عدالت اجتماعی و حقوق بشر را از بین ببرند - ارزش هایی که ضرورتی مبنای و اصول

جامعه دمکراتیک هستند و همه مردان و زنان و کودکان، صرفنظر از نژاد و کیان، دین و مذهب یا جنسیت، از آن‌ها برخوردارند.

چهل و دو سال است در سرزمینی که به ما تعلق ندارد، اشغالگر و سرکوب کننده شده ایم. آیا واقعا بایستی قزاق‌های چپاوگری شویم که مزارع و باغستان‌ها را نابود کنیم، زنان و کودکان و کهنسال‌ها را زجر دهیم؟

در ترانه ای چنین سروده شده:

«ما مالک این سرزمین هستیم، این سرزمین از آن ماست»

اما این ترانه می‌بایست چنین سروده شود:

«ما صاحب قدرت هستیم، قدرت از آن ماست. ما پول

داریم، پول از آن ماست. ما مجازیم هرکاری بکنیم.»

یعنی: قومی را از گرسنگی از پا درآوریم، زندانی کنیم، و سرانجام با بمباران هوایی، با پرناب بمب‌های خوشه‌ای و فسفرسفید نابودشان کنیم. چون، ما صاحب و حاکم این سرزمین هستیم و خداوند ما را برگزیده است! سلطه‌ی تعصب دینی بر اسرائیل شرم‌آور است.

ترجمه‌ی محمد ربوبی

برگرفته از روزنامه هارتس، تل‌آویو، ترجمه از متن آلمانی در فرانکفورتر

روند شو، شماره ۱۳۴، ژوئن ۲۰۰۹

Shulamit Aloni، در سال ۱۹۲۸ در تل‌آویو متولد شده است. در جوانی به سازمان دفاع از خود (هاگانا) پیوست و در جنگ‌هایی که منجر به برپایی اسرائیل شد شرکت کرد. در کابینه رابین وزیر آموزش و پرورش بود. آلونی که در رشته حقوق تحصیل کرده است، از سال ۱۹۹۶ برای بازگرداندن زمین‌های اشغالی به فلسطینی‌ها و دولتی سکولار مبارزه می‌کند.

شلومو ساند:

ملت یهود چگونه اختراع شد؟

Shlomo Sand

هر فرد اسرائیلی، مرد یا زن، خود را مستقیماً و انحصاراً از تبار قوم ^(۱) یهود می داند؛ قومی که از وقتی در صحرای سینا تورات ^(۲) بر او نازل شده وجود داشته است. طبق این افسانه، یهودیان از مصر فرار کردند و در سرزمین موعود مستقر شدند و در آنجا مملکت (پادشاهی) باشکوه داود و سلیمان را برپا کردند که خود بعدها به دو مملکت یهودا و اسرائیل تقسیم شد. آنها تجربه دو خروج (تبعید) را از سر گذراندند، یکی پس از ویرانی نخستین معبد در قرن ششم قبل از میلاد و دیگری پس از ویرانی معبد دوم در سال ۷۰ میلادی.

بنا بر همین افسانه دوهزار سال سرگردانی باعث شد که یهودیان در یمن، مراکش، اسپانیا، آلمان، لهستان و در عمق روسیه پراکنده شوند. اما آن افسانه همچنان ادامه می دهد که آنان



همیشه روابط خونی بین جماعت های پراکنده یهودی را حفظ کردند و یگانه بودن (منحصر به فرد بودن) آنها هرگز آسیب ندید.

آنگاه در پایان قرن ۱۹ اوضاع برای بازگشت آنان به میهن دیرین شان مساعد گشت. اگر نسل کشی یهودیان به دست نازی ها نبود میلیون ها یهودی

رؤیای دوهزارساله خود را تحقق می بخشیدند و در سرزمین اسرائیل که تورات به آنان وعده داده بود سکنی (سکنا) می گزیدند. فلسطین که سرزمینی غیرمسکونی بود قرن‌ها انتظار کشید تا اهالی اصلی آن بازگردند و آن را احیا کنند. فلسطین متعلق به یهودیان بود نه به اقلیت عربی که هیچ تاریخی نداشت و تصادفاً پایش به آنجا رسیده بود. جنگ‌هایی که طی آنها قوم سرگردان یهود سرزمین خویش را به دست آورد جنگ‌هایی عادلانه بود و مخالفت خشونت‌آمیز ساکنان محلی امری جنایتکارانه.

باری تفسیر فوق از تاریخ یهود، با آنچه مورخین پرستعداد و خیال‌آفرین بر اساس تکه‌پاره‌هایی از خاطرات مذهبی یهودیان و مسیحیان ساختند، گسترش یافت تا تبارشناسی بهم پیوسته‌ای برای قوم یهود برپا شود. باید توجه داشت که تاریخنگاری فراوان یهودیت رهیافت‌های بسیاری را دربر می‌گیرد.

اما هیچ‌کس مفاهیم اساسی‌ای را که در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مطرح شد به پرسش نکشید. اکتشافات تاریخی‌ای که ممکن بود این تصویر تک‌خطی از گذشته را تهدید کند به حاشیه رانده شد. مصالح ملی هرگونه تضاد یا انحراف از داستان مسلط را مردود شمرد. گروه‌های دانشگاهی که انحصاراً وقف «تاریخ قوم یهود» است متمایز از آنچه به عنوان تاریخ عمومی در اسرائیل تدریس می‌شود، سهمی برجسته در این نگرش یکجانبه ایفا کردند. این بحث که یهودیت از چه تشکیل می‌شود نتایج قانونی آشکاری داشت ولی این مورخین آن را نادیده گرفتند. تا آنجا که به آنان مربوط می‌شد هرکسی که نسبش به قومی می‌رسید که دوهزار سال پیش مجبور به خروج و تبعید شده یهودی محسوب می‌گشت.

هیچیک از این پژوهشگران رسمی دوران باستان به مشاجراتی که «مورخین جدید» از اواخر سال‌های ۱۹۸۰ برانگیختند

نپیوست. معدود کسانی که در این بحث عمومی شرکت جستند غالباً از رشته های دانشگاهی دیگر یا از محافل غیر دانشگاهی بودند یعنی جامعه شناسان، شرق شناسان، زبان شناسان، جغرافی دانان، کارشناسان علوم سیاسی، محققین ادبی و باستان شناسانی که چشم اندازه های نوینی را درباره گذشته یهودی و صهیونیستی گسترش دادند. گروه های دانشگاهی ویژه تاریخ یهود با تکیه بر افکاری که از پیش بدانان رسیده بود، در موضعی دفاعی و محافظه کارانه باقی ماندند. طی ۶۰ سال گذشته تحولات پرمعنای چندی در تاریخ ملی رخ داده (و این گمان نمی رود که در کوتاه مدت عوض شود) با وجود این، وقایعی که روشن شده هر مورخ با صداقتی را با پرسش های اساسی روبرو می سازد.

افسانه هایی بنیادین که به لرزه درآمده

آیا تورات يك متن تاریخی ست؟ نخستین مورخین یهودی دوران مدرن مانند ایزاک مارکوس یوست (۱۸۶۰ - ۱۷۹۴) و لئوپولد زونز (۱۸۸۶ - ۱۷۹۴) که در نیمه نخست قرن ۱۹ می نوشتند چنین نمی اندیشیدند. آنها به تورات (عهد قدیم) به عنوان اثر دینی می نگریستند که باورهای جماعت های مذهبی یهودی را پس از ویرانی نخستین معبد بازتاب می دهد. تنها در نیمه دوم قرن ۱۹ بود که هاینریش گرائتس (۹۱ - ۱۸۱۷) و دیگران بینشی «ملی» از تورات ارائه دادند و سفر ابراهیم به کنعان [فلسطین]، فرار از مصر و بالاخره پادشاهی متحد داود و سلیمان را به يك گذشته [یا سابقه] اصیل ملی بدل کردند. بعدها مورخین صهیونیست با تکرار مداوم، این «حقایق» توراتی را پایه آموزش ملی قرار دادند.

اما در سال های ۱۹۸۰ زمین لرزه ای این افسانه های پایه ای و مؤسس را به لرزه درآورد، اکتشافات «باستان شناسی جدید» خروج بزرگ [از مصر] در قرن ۱۳ پیش از میلاد را بی اعتبار ساخت. موسی نمی توانست عبریان را از مصر به سوی سرزمین موعود رهبری کند، به این دلیل ساده که این سرزمین در آن زمان به مصر تعلق داشت. علاوه بر این هیچ نشانه ای (یا رد پایی) از شورش بردگان علیه امپراتوری فرعون یا تسخیر ناگهانی کنعان [فلسطین] توسط بیگانگان وجود ندارد.

همچنین هیچ نشان یا خاطره ای از پادشاهی باشکوه داود و سلیمان نیز در دست نیست. بنا بر اکتشافات جدید، در آن زمان دو مملکت کوچک وجود داشته، یکی اسرائیل که قویتر بوده و دیگری یهودا که بعداً یهودیه [به معنی یهودستان] نام گرفت. عموم مردم یهودا در قرن ششم ق. م. به تبعید رفتند، تنها نخبگان سیاسی و فکری مجبور شدند که در بابل سکونت اختیار کنند. این جدال سرنوشت ساز است که همراه با دین پارس ها [ایرانی] توحید یهودی را پدید آورد.

سپس پرسش مربوط به تبعید سال ۷۰ میلادی مطرح می شود. هیچ جستجوی واقعی درباره این نقطه عطف تاریخ یهود که علت پراکندگی یهودیان در جهان باشد وجود ندارد. به این دلیل ساده که رومیان هیچ ملتی را از هیچ جایی در سواحل شرقی مدیترانه آواره نکردند. به استثنای بردگی زندانیان، مردم یهودیه همچنان، حتی پس از ویرانی معبد دوم در سرزمین خود زندگی می کردند. برخی در قرن چهارم به دین مسیح گرویدند در حالی که غالب آنان در پی غلبه اعراب در قرن هفتم مسلمان شدند. بسیاری از اندیشمندان صهیونیست به این نکته آگاه بودند: ایزاک بن زوی که بعدها رئیس جمهوری اسرائیل شد و بن گوریون اولین نخست

وزیر، تا سال ۱۹۲۹ که نخستین شورش فلسطینی ها رخ داد، این را می پذیرفتند. هردو در مناسبت های متعدد اظهار داشتند که دهقانان فلسطینی اخلاف (نوادگان) همان ساکنان قدیمی یهودیه اند^(۳).

شور دعوت و تبلیغ مذهبی

اما می توان پرسید که اگر پس از سال ۷۰ میلادی خروج و تبعیدی وجود نداشته، این همه یهودیانی که در ساحل مدیترانه از عهد باستان سکنا داشتند از کجا آمده بودند؟ دیواری از دود در تاریخنگاری ملی باعث شده که واقعیتی حیرت انگیز از دیده ها پنهان نگه داشته شود. از شورش مکابیان^(۴) در نیمهء قرن دوم پیش از میلاد تا شورش بار کوحبا^(۵) در قرن دوم بعد از میلاد یهودیت بیش از هر آیین دیگر به تبلیغ مذهبی می پرداخته است. هاسمونی های^(۶) یهودی یونانی که به زور، ادومی های^(۷) جنوب یهودیه و ایتوریان های^(۸) جلیل (گالیه) را یهودی کرده بودند آنها را به مردم اسرائیل ملحق ساختند. یهودیت در خاورمیانه و اطراف مدیترانه گسترش یافت. قرن اول بعد از میلاد شاهد برپایی پادشاهی یهودی آدیابن^(۹) در کردستان کنونی بود که یکی از موارد بسیار گرویدن به آیین جدید (یهودی) بوده است.

تنها نوشته های فلاویوس ژوزفوس^(۱۰) نیست که شوق تبلیغ آیین یهود را گواهی می دهد. نوشته های هوراس، سِئِنکا، ژوونال و تاسیتوس از نویسندگان رومی نشان می دهد که آنها از این امر می ترسیده اند. بر اساس میثنا و تلمود^(۱۱)، پذیرش آیین جدید مجاز بود به رغم اینکه عقلای سنت تلمودی در برابر فشار فزایندهء مسیحیت محتاطانه برخورد می کردند.

هرچند با پیروزی مسیحیت در آغاز قرن چهارم گسترش یهودیت متوقف نشد، اما باعث گردید که تبلیغ یهودیت به حاشیه فرهنگ جهانی مسیحیت تنزل یابد. در قرن پنجم در یمن کنونی يك مملکت نیرومند یهودی در حمیر پدید آمد که اخلاف آن، ایمان خود را از زمان فتح اسلامی تا به امروز حفظ کرده اند. وقایع نگاران عرب از وجود قبایل بربر یهودی شده در قرن هفتم میلادی در شمال آفریقا خبر می دهند و از يك ملکه یهودی افسانه ای به نام دهیا^(۱۲) سخن می گویند که با پیشروی اعراب در شمال آفریقا به مخالفت برخاست. بربرهای یهودی در فتح شبه جزیره ایبری شرکت کردند و در استقرار همزیستی بین یهودیان و مسلمانان که ویژه فرهنگ اسپانیایی - عربی [اندلسی] ست یاری دادند.

مهمترین تغییر آیین در سطح وسیع جمعیت در قرن هشتم در پادشاهی خزر^(۱۳) واقع در گستره بین دریای سیاه و دریای خزر رخ داد. رواج یهودیت از قفقاز تا اوکراین کنونی جماعت های متعددی پدید آورد که بسیاری از آنان در زمان حمله مغول در قرن سیزدهم به اروپای شرقی عقب نشینی کردند. در آنجا با یهودیان سرزمین های اسلاو تا جنوب آن و نیز با یهودیان مناطقی که آلمان امروزی ست پایه فرهنگ ییدیش را بنا نهادند^(۱۴).

منشور صهیونیسم

تا سال ۱۹۶۰ منشأ یا اصول پیچیده قوم یهود کمابیش با اکراه مورد قبول تاریخنگاران صهیونیست بود، اما پس از آن تاریخ، به عنوان امری ثانوی تلقی شد و سرانجام از حافظه عمومی اسرائیلی زدوده گشت. نیروهای اسرائیلی که بیت المقدس (اورشلیم) را در سال ۱۹۶۷ تصرف کردند خود باور داشتند که نوادگان مستقیم مملکت افسانه ای داود هستند نه - خدای نکرده - نوادگان

جنگجویان بربر یا سواران خزر. یهودیان مدعی بودند که گروه قومی ویژه ای را تشکیل می دهند که به اورشلیم بازگشته اند، شهری که طی ۲ هزار سال تبعید و سرگردانی، پایتخت آن قوم بوده است.

این بنای یکسان و تک خطی را علاوه بر تاریخ، زیست شناسی نیز باید تأیید می کرد. از سال ۱۹۷۰، یک رشته به اصطلاح تحقیقات علمی در اسرائیل به عمل آمده و تلاش مذبوحانه ای به عمل آورده تا ثابت کند که یهودیان در سراسر جهان از نظر ژنتیک با یکدیگر در پیوند قرار دارند.

تحقیق درباره منشأ جمعیت ها عرصه ای مشروع و مردمی در بیولوژی مولکولی ست و در جستجوی دیوانه وار پیرامون منشأ یگانه «قوم برگزیده»، به کروموزوم مذکر Y جایگاه پرافتخاری داده شده است. مسأله این است که این خیالات تاریخی به شالوده سیاست هویتی دولت اسرائیل تبدیل شده است. تأیید کردن تعریف ذات باورانه و قوم - محورانه از یهودیت، باعث دامن زدن به سیاست تبعیض آمیزی می شود که یهودیان را از غیر یهودیان - عرب باشند یا از مهاجران روس یا از کارگران خارجی - متمایز می سازد.

اسرائیل ۶۰ سال پس از تأسیس حاضر نیست بپذیرد که موجودیتش در گرو خدمت به شهروندانش می باشد. اسرائیل برای تقریباً یک چهارم از جمعیتش [فلسطینی های اسرائیل و مهاجران روس...] که یهودی تلقی نمی شوند قانوناً دولت آنان نیست. اسرائیل همواره خود را میهن یهودیان سراسر جهان معرفی می کند، با اینکه آنان دیگر آوارگان تحت پیگرد نیستند و از حقوق شهروندی کامل و برابر در کشورهای دیگر برخوردارند.

گونه ای قوم سالاری فراگیر افسانه وجود ملتی جاوید را که مجدداً بر سرزمین نیاکانش مستقر شده مطرح می کند تا اعمال تبعیض داخلی علیه شهروندانش را توجیه کند. زمانی که منشور

صهیونیستی به تجزیه هر چیز در طیف و محدوده قوم محوری ادامه می دهد دشوار است تاریخ نوین یهود را تصور کنیم. ولی یهودیان در همه جا همواره به این گرایش داشته اند که معمولاً از طریق پذیرش آیین جدید جماعت های مذهبی تشکیل دهند. بنابر این نمی شود گفت که آنان همه در يك قومیت برآمده از يك منشأ شريك اند در حالی که بیش از ۲۰ قرن آواره بوده و از يك جا به جای دیگر منتقل شده اند.

توسعه تاریخنگاری و تحول مدرنیته نتیجه ابداع دولت - ملت است که طی قرنهای ۱۹ و ۲۰ میلیون ها نفر را به خود مشغول داشته بود. هزاره جدید آغاز فروپاشی این رؤیایها را گواهی می دهد.

پژوهشگران بیش از پیش افسانه های بزرگ ملی را تحلیل و تشریح و ساخت شکنی می کنند، به ویژه اسطوره های مربوط به ریشه مشترک ملت ها را که اینقدر برای وقایع نگاران دوران گذشته عزیز است.

(ترجمه از انگلیسی برای اندیشه و پیکار)

پاورقی ها:

• شلومو ساند Shlomo Sand استاد تاریخ در دانشگاه تل اوئو است و نویسنده کتاب "ملت یهود چگونه اختراع شد؟"

Comment fut inventé le peuple juif (Le Monde diplomatique, août 2008)

با جستجوی نام مؤلف روی گوگل، مقالات و سخنرانی های وی را می یابید از جمله در لوموند دیپلوماتیک اوت ۲۰۰۸ و در رادیوی فرانس انتر Franceinter.fr
۱- در متن انگلیسی همه جا people آمده ولی ترجمه آن به «ملت» که مفهوم مدرنی ست در مواردی نادرست به نظر رسید. (م)

۲- تورات، اصل واژه از ریشهٔ عبری yara به معنی «یاد دادن» متن مؤسس آنین یهود است، شامل پنج کتاب عهد عتیق (عهد قدیم) که عبارتند از: سفر پیدایش (یا تکوین)، سفر خروج، سفر لاویان (یا احبار)، سفر اعداد و سفر تثنیه. [در فرهنگ معین نام تورات برگرفته از واژهٔ عبری «تورا» به معنی شریعت و سنت ذکر شده است. م.]

۳- نک. به «ارض اسرائیل در گذشته و حال» نوشتهٔ داوید بن گوریون و ایزاک بن زوی (به زبان ییدیش) و «اورشلیم» ۱۹۸۰ (به عبری) و...

۴- Maccabean Revolt یک شورش یهودی علیه فرمانروایان سلوکی و سوریایی که در قرن دوم ق. م. رخ داد (نک. از جمله به wikipedia).

۵- Bar Kokhba revolt (از ۱۳۲ تا ۱۳۵ میلادی) دومین شورش یهودیان ناحیهٔ یهودیه علیه امپراتوری روم و آخرین جنگهای یهودیان با روم بود (نک. از جمله به wikipedia).

۶- Hasmoneans نامی ست که در تلمود [مجموعهٔ سنت های ربانی که قوانین و مقررات موسی را شرح می کند - معین] به مکابی ها داده شده است.

۷- Idumeans اقوام ادومی فرزندان ادوم و عیسو پسران اسحاق و برادر بزرگ یعقوب (نک، از جمله به ویکی پدیا و تورات سفر پیدایش، فصل ۳۶، آیه ۳۵).

۸- Itureans ایتوری ها قومی بودند که در ناحیه ای که امروز به نام درهٔ بقاع (در لبنان) نامیده می شود زندگی می کردند. نک. به

<http://www.answers.com/topic/iturea-itureans>

۹- Adiabène از واژه ای آرامی، مملکتی باستانی در بین النهرین که پایتختش اربیل (کردستان عراق) امروزی بوده است.

۱۰- Flavius Josephus مورخ یهودی یونانی زبان، از ۳۷ تا ۱۰۰ میلادی.

۱۱- Mishnah را نخستین کتاب ادبیات خاخامی می شمارند که حدود ۲۰۰ سال بعد از میلاد تنظیم شده است. تلمود مجموعه ای ست از گفتگوها دربارهٔ قانون، سنت و تاریخ یهودیان. تلمودی که در فلسطین تهیه شده متعلق به قرن های ۳ و ۵ میلادی ست، در حالی که تلمود بابل در پایان قرن پنجم جمع آوری شده است. (و در فرهنگ معین: «در تلمود دو قسمت مشخص دیده می شود:

میشنه که در آن سنن شفاهی را به صورت مجموعه ای درآورده اند و گمارا (جماره) که تفسیر آن است».

۱۲- Dihya یا Damia معروف به کاهنه، ملکه جنگجوی بربرها که در قرن هفتم میلادی کوشید در برابر پیشروی اعراب در شمال آفریقا (از ۶۹۵ تا ۷۰۵) مقاومت کند.

۱۳- درباره قوم خزر و پادشاهی خزر تا آنجا که اطلاع داریم دو ترجمه از يك كتاب اثر آرتور کویستلر منتشر شده است یکی به نام قبيله سیزدهم ترجمه جمشید ستاری، انتشارات آلفا، تهران ۱۳۶۱ و دیگری به نام خزران ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۱. در مقاله ای که در «کتاب آگاه (مجموعه مقالات درباره ایران و خاورمیانه، انتشارات آگاه ۱۳۶۲) به قلم ایرج علی آبادی تحت عنوان «قبيله سیزدهم و اسطوره قوم برگزیده» آمده، توضیحاتی درباره این کتاب و دو ترجمه اش در دست است. نامگذاری دریای قزوین به دریای خزر شاید به اعتبار نام همین قوم باشد. م.

۱۴- ییدیش که یهودیان اروپای شرقی بدان تکلم می کنند زبانی آلمانی - اسلاوی بوده حاوی واژه های عبری.

میشل بل ریشار: بیداری فلسطینی های اسرائیل*

Michel Bôle-Richard

لوموند ۱۷ مه ۲۰۰۸

یادداشت مترجم:

در شصتمین سالگرد برپایی دولت اسرائیل، مردم فلسطین شصتمین سالگرد «النکبة» (فاجعه از دست رفتن فلسطین)، و شصتمین سالگرد مقاومت و مبارزه عادلانه خود را برپا میدارند. اساس جنبش صهیونیستی این بود که برای نجات یهودیان اروپا از یهودستیزی باید در فلسطین دولتی یهودی برپا شود زیرا فلسطین «سرزمینی ست بدون مردم» و باید به «مردمی بدون سرزمین، یعنی یهودیان» داده شود. اسرائیل پس از ۵۰ سال که از این تصمیم گذشت (یعنی از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۸) با تمهیدات و همکاری کامل و همه جانبه قدرتهای سرمایه داری و امپریالیستی به وجود آمد. این نه آغاز ماجرا، بلکه پایان یک مرحله از آن بود. واقعیت این ماجرا را در هرجای رسمی، از سازمان ملل متحد تا کتاب های درسی اسرائیل و نیز کل فرهنگ و آموزش در کشورهای غربی و بلوک شرق وارونه نشان دادند و حق فلسطینی ها زیرپا گذاردند. گاه برحسب ضرورت های سیاسی، در حرف، به حق ضایع شده فلسطینی



ها و آوارگی ۷۷۰ هزار نفر از آنان اشاره ای کردند ولی درعمل جز به سود متجاوز گامی برداشته نشد. اسرائیل را دموکراتیک خواندند با اینکه همه می دانند که این کشور نه قانون اساسی دارد، نه مرزهای مشخص؛ و اینکه اسرائیل دولتی یهودی ست و قوانین مذهبی در آن دست بالا را دارد. ازدواج یهودی با غیریهودی امکان ندارد، مراسم مذهبی روز شنبه همه جا اجباری

ست حتی در هواپیمای العال. اگر همین امروز چندین حزب آشکارا یهودی بنیادگرا و فاشیست از دولت کناره گیری کنند، دولت اسرائیل سقوط میکند. قدرت خاخام ها در ارتش رو به افزایش است و اگر دعای دستجمعی و مناجات سربازان اسرائیلی در فاصله يك آتش بس را ببیند مناجات حزب اللهی ها در جبهه به نظرتان ناچیز میآید. کمتر دروغی بزرگتر از دموکراتیک بودن کشوری ست که به گفته ماکسیم رودنسون، خود واقعیت و رویدادی استعماری ست (Un fait colonial) و بر ویرانه موجودیت و سرکوب مستمر ملتی دیگر بنا شده است.

باری، از برکت و به اعتبار مبارزه مستمر و همه جانبه مردم فلسطین امروز وجدان های بیدار در اسرائیل به سخن درآمده اند و مورخین جدید اسرائیلی آشکارا از غصب سرزمین فلسطین به زور، و از اخراج اهالی آن طبق نقشه ای که از سالها پیش تعیین شده بوده و تا همین اواخر یعنی تا ۵۰ سال سری نگاه داشته شده بوده سخن میگویند. ما علاقه مندان به مطالعه درباره این قضیه عادلانه، سیاسی و انسانی را به مطالعه آثار مورخین جدید اسرائیلی فرا میخوانیم. اگر روی گوگل فقط عبارت "مورخین جدید" را به یکی از زبان های رسمی از جمله به انگلیسی (New historians) جستجو کنید، به حقایق فراوانی درباره تاریخ اسرائیل دست خواهید یافت. به خصوص آثار ایلان پاپه (Ilan Pappé) و شلومو ساند (Shlomo Sand) هر دو استاد دانشگاه اسرائیل.

آنچه در زیر می آید گوشه ای ست از واقعیت اسرائیل و فلسطین که از لوموند ۱۷ مه به فارسی ترجمه شده است. (مه ۲۰۰۸)

هر سال، روز ۳۰ مارس، کسانی که به آنها اعراب اسرائیلی یا فلسطینی های اسرائیل میگویند به مناسبت "روز زمین" به تظاهرات خیابانی دست می زنند. ۳۲ سال است که آنها چنین می کنند، یعنی از سال ۱۹۷۶ که ۶ نفر از آنان در اعتراض به

مصادره زمین‌هایشان توسط دولت یهود (Etat juif) در تیراندازی نیروهای اسرائیلی کشته شدند. در سالهای اخیر دامنه این تظاهرات و مطالبات آن گسترش بیشتری یافته و جمعیت فراوانتری را به سوی خود جلب میکند.

امسال، آنها تصمیم گرفتند شهر قدیمی عربی یافا (Jaffa) را که نزدیک تل‌آویو قرار دارد به صورت پل ارتباطی تظاهرات درآورند. پانصد خانواده از محله عجمی (Ajami) به اخراج از خانه‌هایشان تهدید شده‌اند و علت آن، عدم رعایت بهداشت و خانه‌سازی غیر قانونی اعلام شده است. جمال زحالقه، رهبر حزب عربی «بلد» (و نماینده پارلمان اسرائیل) میگوید: «شصت سال پیش، اعراب را دستجمعی از یافا اخراج کردند. چنین چیزی دیگر هرگز تکرار نخواهد شد».

فلسطینیهای اسرائیل، چه مسلمان و چه مسیحی، امروز سربلند کرده‌اند. آنها تصمیم گرفته‌اند دست روی دست نگذارند، حقوق خود را مطالبه کنند و برای کسب آن به مبارزه ادامه دهند. آنان به نیروی خویش آگاهی دارند و هرچه متشکلاتر میشوند. شمار آنان هم اکنون یک میلیون و نیم نفر است، یعنی ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل. از سال ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تشکیل شده، آنها به لحاظ نظری شهروند کامل اسرائیل محسوب میشوند. در آن زمان تعدادشان ۱۶۰ هزار نفر بود. [اما باید گفت] که در همان سال، ۷۷۰ هزار نفر از هم‌میهنانشان از خانه‌هایشان اخراج شده، به کشورهای همسایه یا به سرزمینهای اشغالی [بعدهی، یعنی ساحل غربی و غزه] گریخته و به امید بازگشت به شهرها و روستاهایشان، کلید خانه‌هایشان را هم نگه داشته بودند. اما روستاها با بولدوزر صاف شده، خانه‌ها اشغال، و مزارع مصادره گردیده بود.

یوسف جبارین، استاد دانشگاه حيفا و مؤسس کانون عربی قانون و سیاست، در گفتگو با خبرنگار ما در ام الفحم میگوید: «شصت درصد از مین های ما در سال ۱۹۴۸ صادره شد. این حرکت ادامه یافته، به طوری که امروز به سختی میتوان گفت که ۳ و نیم درصد از سرزمین اسرائیل به ما تعلق دارد. دیگر برای ما چیزی نمانده که از ما بگیرند. این است که مراتع چادرنشینان صحرای نقب را مصادره میکنند. باید اضافه کنم که نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر از ما [فلسطینی های اسرائیل] پناهندگان داخلی هستند، یعنی به دلیل اینکه روستاهایشان ویران شده از آنجا کوچ کرده اند ولی مجاز نیستند به خانه هایشان بازگردند. اینها را «غایبان حاضر» (به انگلیسی present absents) می نامند.»

برای مثال، در اکتبر ۱۹۴۸، اهالی روستای بیرام واقع در جلیل علیا با جمعیتی در حدود هزار نفر از دهقانان مسیحی از خانه هایشان اخراج شدند. اسرائیلیها به آنان قول دادند که پس از جنگ میتوانند به خانه هایشان بازگردند. چنین نشد. آنها به دادگاه شکایتهای فراوان کردند. هرچند دادگاه حق را به دهقانان داد، ولی نظامیان از بازگشت آنان جلوگیری کردند و در سپتامبر ۱۹۵۳ روستا بمباران شد. حتی امروز هم ممکن نیست بتوان ویرانه ها را بازسازی کرد. کل اهالی عرب که در محدوده دولت اسرائیل باقی مانده اند تا سال ۱۹۵۶ زیر فرمان حکومت نظامی قرار داشتند با همه محدودیت هایی که این امر می تواند برای اهالی به دنبال آورد. یوسف جبارین با اعتراض میگوید: «امکان نداشت بتوان از دهکده ای به دهکده دیگر رفت. مدت ۱۸ سال ما عاطل و باطل ماندیم و هنوز انتظار میکشیم خسارتهایی را که به ما وارد شده جبران گردد.»

ام الفحم درکنار ناصره (Nazarette) مهمترین شهر عربی اسرائیل است. از زمانی که اهالی این شهر روابط همبستگی خود را با برادران فلسطینی شان در ساحل غربی تقویت کرده اند، این شهر به صورت نوک پیکان نارضایتی و اعتراض فلسطینی های اسرائیل درآمد است. ابتدا انتفاضه دوم بود و سپس ساختن دیوار [موسوم به دیوار امنیتی، دیوار جداسازی^(۱)] که به خصوص در این ناحیه به قلمرو دولت آینده فلسطین آشکارا تجاوز کرده و سپس قانون مورخ ۲۰۰۳ که نزدیک شدن خانواده های فلسطینی اسرائیل را با فلسطینی های ساحل غربی ممنوع می کند، بدین منظور که جمعیت عرب در درون دولت یهودی افزایش نیابد. معافیت مطلق از مجازات که دادگاه برای افرادی از پلیس قائل شد که ۱۳ تن از فلسطینی های اسرائیل را در سال ۲۰۰۰ در جریان یک تظاهرات مسالمتآمیز در دفاع از قربانیان انتفاضه کشته بودند کاتالیزوری بود برای بیداری فلسطینی های اسرائیل.

این حکم دادگاه که به عنوان امری ضدعدالت تلقی شده سطح آگاهی ها را بالا برده است. ممدوح اغباریه، رئیس اتحادیه دانشجویان عرب میگوید: «اعراب اسرائیل شهروندان درجه دوم اند. پس از آن تظاهرات (سال ۲۰۰۰)، ۲۹ تن دیگر از فلسطینی های اسرائیل کشته شده اند و هرگز حتی یک مورد سراغ نداریم که پلیس محکوم شده باشد. این به خوبی نشان میدهد که دولت اسرائیل چه نگاهی به ما دارد».

یک دانشجوی اهل حیفا که در ام الفحم اقامت دارد میگوید: "زمانه ای که در آن اعراب فرودست و مطیع باشند بسر رسیده است. پدران ما جرأت نمیکردند صدایشان را بلند کنند. رهبران سابق ما در برابر اشغال جیک نزدند. همه اینها دیگر تمام شده است. ما میخواهیم به تبعیض و جدائی، به سرکوب، به تبعیض

نژادی پایان دهیم. ما خواستار برابری حقوق و فرصت های برابر هستیم. ما می‌خواهیم نسلی باشیم که به خود اعتماد دارد. ما با دولت اسرائیل به عنوان يك دولت یهودی مخالفیم، زیرا یهودی بودن دولت با دموکراتیک بودن در تناقض است. دموکراسی یعنی برای همه مردم". دانشجویانی که در محوطه آفتابی دانشگاه دور او گردآمده اند سخنانش را تأیید میکنند. برخی از آنان مصادره زمینها را «بزرگترین دزدی تاریخ» توصیف میکنند. احمد از تبعیض موجود در درون دانشگاه و امتیازاتی که به غیراعراب داده میشود خشمگین است.

از نظر اسد غانم، استاد علوم سیاسی، دانشجویان دیگر چیزی را که به تعبیر او «يك رژیم قومسالار» (Ethnocratique) است تحمل نمیکنند. «در این رژیم تنها يك قوم کنترل امور را در دست دارد زیرا خود را برتر از دیگران میپندارد. تحقیر و نابودی دیگران بخشی از روش زندگی صهیونیستی ست». از نظر این استاد «چنین وضعیتی دیگر نمیتواند ادامه یابد، زیرا زندگی ما را فلاکتبار میکند و زندگی خودشان را فلاکتبارتر. آنها همواره در ترس بسر میبرند. این نتیجه وضعی ست که بر سر فلسطینی ها درآورده اند. اینها همه خطرناک اند و نابودکننده خویش. باید کشور را صهیونیسم زدایی و استعمارزدایی کرد که به سود همگان است». اسد غانم خواستار بایکوت انتخابات اخیر بود، زیرا همین که بتوان رأی داد به اسرائیل امکان میدهد که از دموکراسی دم بزند، درحالی که انتخابات چیزی جز يك نیرنگ نیست.

طی ماههای اخیر مواردی از پرتاب سنگ [به سوی اتومبیلهای اسرائیلی] در جادههای جلیل [گالیله] و در دشت ساحلی وجود داشته و نگرانی نیروهای امنیتی را فراگرفته است. يك

سال پیش شین بت (سازمان امنیت داخلی اسرائیل) هشدار داده بود که «رادیکالیسم در بین اعراب اسرائیل رو به تشدید و گسترش است» و به تعبیر روزنامهء پرخوانندهء معاریو میتواند در میانمدت به «تهدیدی استراتژیک» تبدیل شود. آیا يك انتفاضه در داخل اسرائیل نطفه میبندد؟ دانشجویان حیفا برای عملیات پرتاب سنگ برد چندانى قائل نیستند، به خصوص که خودشان، همگی، راه و روش غیرخشونتآمیز را میپسندند. ممدوح اغباریه بدین نحو از نظر خود دفاع میکند: «ما دموکراتیم. ما تروریست نیستیم. ما نمیخواهیم یهودیان را به دریا بریزیم. ما میخواهیم با هم زندگی کنیم و دربارهء آیندهمان باهم و بر اساس برابری با یکدیگر تصمیم بگیریم».

سازمانهای فراوان و متنوعی در ده سال اخیر پا گرفته که از حقوق فلسطینیها در اسرائیل دفاع میکنند و خواستار پایان تبعیض هستند. نفوذ این جنبش ها روزافزون است آنها خواستار لغو قوانین تبعیضآمیزی هستند که خرید زمین را از یهودیان برای اعراب ممنوع میکند. همین طور استخدام اعراب در نهادهای دولتی که عملاً ممنوع است. آنها خواستار سهم مساوی از خزانهء دولتی و سوبسید (یارانه) هستند. درحال حاضر، کسانی که خدمت نظام را انجام داده باشند و تنها به همین دلیل می توانند از امتیازات فوق برخوردار باشند.

يك سیاست تبعیض مثبت [به سود کسانی که بی بهره بوده اند برقرار شده] ولی نتیجه ای در راه نیست و شکاف بین یهودیان و اعراب هرچه بیشتر میشود. ژاک بندولاک، دکتر در اقتصاد تأیید میکند که: «برای اعراب [اسرائیلی] هیچ بودجه ای وجود ندارد، هیچ طرح زیربنائی و هیچ امتیاز مالیاتی درکار نیست. اعراب سالها تحت حکومت نظامی قرار داشتند و حالا هم به حال خود رها شده

اند». ۸/۵۴ درصد از فلسطینی های اسرائیل در زیر خط فقر بسر میبرند (در سال ۲۰۰۳ این رقم ۳/۴۸ درصد بود)، درحالی که نسبت یهودیانی که در چنین وضعی بسر میبرند ۲۰،۳ درصد است. نرخ بیکاری آنان هم چهار رقم بیشتر از یهودیان است. فلسطینیهای اسرائیل در رشد اقتصادی سه سال گذشته که بیش از ۵ درصد بوده به حال خود رها شده اند.

احمد حجازی، يك فلسطینی اسرائیل که مدیر توسعه [اقتصادی و...] مجموعه ای متشکل از ۵۵ خانوار (۲۵۰ نفر) است که نیمی از آنان عرب و نیمی دیگر یهودی هستند و «واحه صلح» نام دارد خاطر نشان میکند: «کاملاً روشن است که اسرائیل نمیخواهد همه افراد کشور برابر با یکدیگر به شمار روند. به منظور آنکه خصلت یهودی کشور حفظ شود شمار آئین نامههای تبعیض آمیز رو به افزایش است و گفتگو هرچه دشوارتر میشود. هربار که پیشنهادهایی ارائه میدهیم ما را متهم میکنند که ستون پنجم دشمن ایم و میخواهیم اساس دولت را برهم بزنیم».

این روستا که در کنار لاترون واقع شده تنها نمونه همزیستی بین دو جامعه فلسطینی و یهودی ست. از نظر احمد حجازی «این يك نمونه، يك سرمشق است که ثابت میکند ما میتوانیم باهم زندگی کنیم و در عین حال، شکلی ست از اعتراض علیه سیاست تبعیض آمیز دولت». به گمان وی، تنها راه حل، ایجاد يك دولت دومیستی ست که هرکدام هویت خاص خودشان را نگه دارند.

در اوضاع کنونی، زمان حقیقتاً مناسب درآغوش کشیدن یکدیگر نیست. ۶۴ درصد یهودیان اسرائیل هرگز پا به بخش عرب نشین نمیگذارند و ۷۵ درصد موافق اخراج و کوچ دادن آنها به

ساحل غربی هستند. در کنست (پارلمان) درگیری بین نمایندگان عرب و نمایندگان جناح راست هرچه بیشتر شده است. انی اتام، نماینده ناسیونالیست و مذهبی اعلام کرده است: «روزی خواهد رسید که ما شما را از این ساختمان [مجلس] و از سرزمین مردم یهود بیرون خواهیم کرد». اویگدور لیبرمن، نماینده دیگر پارلمان و ناسیونالیست، همتای عرب خود احمد طیبی را «تروریست» خطاب میکند و طیبی به او جواب میدهد «تو مهاجری فاشیست هستی که به سرزمینی آمده ای که به تو تعلق ندارد». در نظر آقای لیبرمن شکی نیست که «اعراب از دموکراسی سوء استفاده میکنند».

(منتشر شده در آرش شماره ۱۰۱)

برگرفته از:

http://www.interet-general.info/article.php3?id_article=10878

۱- طول این دیوار ۷۳۰ کیلومتر و ارتفاع ۸ تا ۹ متر است که بخش اعظم مستعمرات اسرائیلی را دربر میگیرد. این دیوار بخش های وسیع تری از سرزمینی را که قرار بوده در آن دولت فلسطین تشکیل شود به سود اسرائیل مصادره می کند. محاصره فلسطینی ها را تنگتر می کند و حیات روزانه آنان را با اختلال جدی مواجه میسازد. دادگاه بین المللی لاهه کشیدن این دیوار را غیرقانونی دانسته که بر اساس آن باید ویران شود ولی اسرائیل به این حکم توجهی ندارد. برای اطلاع بیشتر رك. از جمله به:

www.peykarandeesh.org/old/felestin/fel.pdf/Divare-Nang.pdf

کریس هجس:

وقت آن است که از اسرائیل اعلام استقلال کنیم

Chris Hedges

ترجمه ای از سخنرانی کریس هجس رئیس سابق دفتر نیویورک تایمز در خاورمیانه که در روز پنجشنبه ۲۲ مه ۲۰۰۸ در دانشگاه پرینستون (آمریکا) ایراد کرده است.

اسرائیل بدون ایالات متحده احتمالاً وجود خارجی نداشت. در جنگ ۱۹۷۳، زمانی که نیروهای مصری برخوردار از آموزش و حمایت شوروی از کانال سوئز گذشتند و سوریه ای ها در ارتفاعات گولان نیرو پیاده کردند، چیزی نمانده بود که اسرائیل نابود شود. هواپیماهای حمل و نقل نظامی غول پیکر آمریکایی برای نجات این کشور سررسیدند. هر نیم ساعت یک هواپیما بر زمین می‌نشست تا ارتش درب و داغون شده اسرائیل را که اغلب سلاح های سنگین خود را از دست داده بود تعمیر کنند. تا زمانی که جنگ به پایان رسید، امریکا ۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار کمک های نظامی فوری به اسرائیل داده بود.



این مداخله آمریکا که جهان عرب را به خشم آورد باعث شد که کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) با تحریم نفتی، مدتی اقتصاد کشورهای غربی را فلج کنند. این امر شاید برجسته ترین مثال برای حمایت حیاتی بی‌وقفه ای باشد که ایالات متحده برای دولت یهود فراهم کرده است.

دولت اسرائیل در نیمه شب ۱۴ مه ۱۹۴۸ زاده شد و آمریکا ۱۱ دقیقه بعد آن را به رسمیت شناخت. از آن زمان هردو کشور در آغوش مرگبار یکدیگر قفل شده‌اند.

واشنگتن، در آغاز روابط دوجانبه، می‌توانست تأثیری میان‌روانه داشته باشد. یک رئیس‌جمهور مثل آیزنهاور که پس از اشغال غزه توسط اسرائیل در سال ۱۹۵۶ از کوره در رفته بود از او خواست که از آنجا عقب نشینی کند و چنین شد. طی جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ هواپیماهای جنگی اسرائیل کشتی آمریکایی لیبرتی را بمباران کردند. این کشتی که پرچم آمریکا بر آن در اهتزاز بود و ۱۵ مایل^(*) از ساحل اسرائیل فاصله داشت پیام‌های تاکتیکی و استراتژیکی دو طرف را استراق سمع می‌کرد. حملات اسرائیل باعث مرگ ۳۴ ملوان آمریکایی و ۱۷۱ نفر زخمی شد. این حمله عمده برای مدت کوتاهی شور و علاقه واشنگتن را نسبت به اسرائیل دچار سردی ساخت ولی ثابت شد که چنین گسست‌هایی جز در حد چاله و دست انداز نبوده و راه به زودی توسط لابی (گروه فشار) اسرائیل که هرچه مجهزتر و پیچیده‌تر شده و هرچه بیشتر نیازهای مالی اسرائیل را برآورده می‌کند صاف شد. این گروه فشار دست به کار گردید تا سیاست خارجی اسرائیل و آمریکا را درهم ادغام کند.

اسرائیل از این اتحاد فوایدی عظیم برده است. بیش از ۱۴۰ میلیارد دلار کمک مستقیم نظامی و اقتصادی آمریکا نصیبش شده و ۳ میلیارد دلار هرساله کمک مستقیم دریافت کرده است که تقریباً یک پنجم بودجه کمک‌های خارجی آمریکا است. با اینکه بخش اعظم کمک‌های خارجی آمریکا مشروط به این است که خریدهای نظامی مربوط به قرارداد از کالاهای ساخت آمریکا باشد، اما اسرائیل مجاز است تا حدود ۲۵ درصد از پول کمکی را یارانه

صنایع دفاعی سودآور و فزاینده خود کند. برخلاف دیگر ملت‌ها، اسرائیل از حساب پس دادن درباره این‌که پول کمکی را چگونه خرج می‌کند، معاف است. پول‌های موجود هم بنا بر عادت همیشگی صرف ساختن شهرک‌های مهاجر نشین یهودی می‌شود و نیز حمایت از اشغال سرزمین‌های فلسطینی و ساختن حصار و دیوار امنیتی که حدوداً هر مایل آن یک میلیون دلار خرج بر می‌دارد، دیوار در تمام ساحل غربی می‌پیچد و کانون‌هایی گسسته از یکدیگر پدید می‌آورد از اهالی فلسطین که دچار فقر شدیدند و در گتوهای محاصره شده بسر می‌برند. وقتی ساختن دیوار به پایان رسد حدوداً ۴۰ درصد از سرزمین فلسطین^(*) را بلعیده است. این بزرگترین عملیات غصب زمین از جنگ ۱۹۶۷ تا کنون است. اگرچه آمریکا رسماً با توسعه شهرک‌سازی‌ها و کشیدن دیوار مخالف است، اما همچنان بودجه این اقدامات را تأمین می‌کند.

آمریکا تقریباً ۳ میلیارد دلار برای اسرائیل منظور کرده تا سیستم تسلیحاتی خود را توسعه دهد و این امکان را برایش فراهم آورده تا به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها در زرادخانه آمریکا دسترسی داشته باشد، از جمله به هلی‌کوپترهای تهاجمی بلاک‌هاوک و جت‌های جنگی اف ۱۶. ایالات متحده همچنین به اسرائیل امکان داده تا به اطلاعاتی سری که متحدان آمریکا در ناتو نیز از آن محروم‌اند دست پیدا کند. هنگامی هم که اسرائیل حاضر نشد قرارداد منع گسترش سلاح‌های اتمی را امضا کند و خود نخستین برنامه سلاح‌های اتمی منطقه را به اجرا گذاشت ایالات متحده ساکت ماند و هیچ‌اما و اگری نکرد.

سیاست خارجی آمریکا به ویژه در دولت کنونی بوش ادامه‌ای‌ست از سیاست خارجی اسرائیل. ایالات متحده از سال

۱۹۸۲ به بعد، ۳۲ قطعنامه شورای امنیت را که به انتقاد از اسرائیل پرداخته بود وتو کرده است یعنی بیش از کل تعداد وتوهای که دیگر اعضای شورای امنیت از آن استفاده کرده‌اند. آمریکا حاضر نیست در اجرای قطعنامه های شورای امنیت نیز که خود مدعی حمایت از آنهاست اقدامی بکند. این قطعنامه‌ها از اسرائیل می‌خواهند که از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی کند.

در برابر این تبعیض فاحش هم‌اکنون شاهد خشم و نفرت اعراب هستیم. کمتر کسی است که در خاورمیانه بین سیاست‌های آمریکا و اسرائیل فرقی بگذارد. نباید هم بگذارند. وقتی تندرهای اسلامی حمایت آمریکا را از اسرائیل به عنوان نخستین دلیل نفرتشان از آمریکا مطرح می‌کنند، باید به حرفشان گوش دهیم. پیامدهای این رابطه يك طرفه در جنگ ویرانگری که در عراق جاری‌ست، در تنش روزافزون با ایران و در بحران انسانی و سیاسی در غزه ادامه دارد. در لبنان نیز وضع همین طور است و حزب الله خود را آماده جنگی دیگر با اسرائیل می‌کند که به گفته اغلب تحلیلگران خاورمیانه غیرقابل اجتناب است. سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دچار آشفتگی‌ست و این همه به خاطر رابطه خاصی‌ست که بین آمریکا و اسرائیل وجود دارد. انفجار يك کشمکش منطقه ای می‌تواند به يك کابوس با ابعادی فاجعه‌آمیز بینجامد.

فراوان بودند کسانی در وزارت خارجه آمریکا و نیز در بین طراحان سیاست خارجی، که فرارسیدن چنین وضعی را پیش‌بینی می‌کردند. تصمیم به گره زدن سرنوشت آمریکا در خاورمیانه با اسرائیل از همان ابتدای امر، به نظر جمعی از کارشناسان سیاست خارجی، از جمله ژرژ مارشال، وزیر خارجه پرزیدنت

ترومن، مقبولیت عامه نداشت. آن‌ها هشدار می‌دادند که این سیاست واکنش‌هایی در پی خواهد داشت.

آن‌ها می‌دانستند که آمریکا به خاطر این تصمیم در این منطقه سرشار از ثروت نفتی بهای گزافی خواهد پرداخت و می‌ترسیدند که این یکی از اشتباهات بزرگ استراتژیک دوره پس از جنگ جهانی باشد. حق با آن‌ها بود. این تصمیم امنیت آمریکا و اسرائیل را به خطر انداخته و آتشی افروخته است که می‌تواند کل منطقه را دچار حریق سازد.

این اتحاد که در اصطلاح جغرافیایی (ژئوپلیتیک) معنای روشنی ندارد، اگر از دیدگاه سیاست داخلی در نظر گرفته شود معنا می‌دهد. لابی (گروه فشار) اسرائیل به نیروی مؤثری در نظام سیاسی آمریکا بدل شده است. هیچ کاندیدای مهم ریاست جمهوری، چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه، جرأت ندارد از در مخالفت با آن درآید. این لابی توانست با موفقیت، کارشناسان عرب را که با مفهوم وحدت منافع آمریکا و اسرائیل مخالفت می‌کردند از وزارت خارجه پاکسازی کند. پشتیبانان اسرائیل صدها میلیون دلار به کاندیداهای سیاسی آمریکا که نظری مساعد در قبال اسرائیل داشتند کمک کردند. آن‌ها کسانی را که از این هدف فاصله گرفتند، مثلاً پرزیدنت بوش اول را، بی‌رحمانه تنبیه کردند، زیرا می‌گفتند که وی به حد کافی در دفاع از اسرائیل جدی نبوده است. این درسی بود که کاخ سفید دوره بوش دوم آن را فراموش نکرد. بوش پسر نمی‌خواست که فقط یک دوره رئیس‌جمهور باشد، مثل پدرش.

اسرائیل از سقوط صدام حسین دفاع کرد و هم‌اکنون از حمله به ایران دفاع می‌کند تا از دستیابی این کشور به سلاح هسته‌ای جلوگیری کند. دخالت مستقیم اسرائیل در عملیات نظامی

آمریکا در خاورمیانه غیرممکن است چون می‌تواند باعث وقوع جنگ بین دولت‌های عرب و اسرائیل شود. ایالات متحده که در طول جنگ سرد از مداخله نظامی مستقیم در منطقه اجتناب کرد، هم‌اکنون فرمان مستقیم اسرائیل را به اجرا می‌گذارد درحالی که اسرائیل کنار گود به نظاره ایستاده است. در جریان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ اسرائیل ناظر بود همان گونه که اکنون در جنگ با عراق.

پرزیدنت بوش که با کاهش حمایت از جنگ در عراق روبروست علناً اسرائیل را به عنوان یک سرمشق سر دست گرفته تا نشان دهد که مایل است عراق به چه صورتی درآید. تصور کنید که چنین فکری چه انعکاسی در کوچه و خیابان کشورهای عربی پیدا می‌کند. آن‌ها اسرائیل را همان گونه می‌نگرند که الجزایری‌ها در جنگ آزادیبخش، فرانسوی‌های استعمارگر را می‌نگریستند.

بوش اخیراً گفته است: «در اسرائیل سال‌هاست که تروریست‌ها در عملیات انتحاری‌شان جان انسان‌های بیگناه را می‌گیرند. تفاوت اینجاست که اسرائیل یک دموکراسی است که به وظیفه خود عمل می‌کند و هیچ ممنوعیتی برای آنکه مسئولیت‌هایش را برعهده گیرد وجود ندارد. این نمونه‌ای است خوب از موفقیتی که ما برای عراق در نظر داریم.»

آمریکایی‌ها هرچه بیشتر در جهان منزوی می‌شوند و دشنام می‌شنوند. آن‌ها نسبت به تقصیر خود در دچار شدن به انزوا همچنان از نعمت جهل برخوردارند. دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا سایر مردم جهان را نامعقول می‌خوانند و به آمریکایی‌ها اطمینان می‌دهند که اسرائیل درکنار ماست.

اسرائیل از دولت خود که مبنی بر تبعیض نژادی است پادشاهای اقتصادی و نیز سیاسی می‌برد. در این بازار «جامعه»

بسته» (***) اسرائیل به فروش سیستم‌ها و تکنیک‌هایی دست زده است که به ملت امکان می‌دهد از پس تروریسم برآید. اسرائیل در ۲۰۰۶ معادل ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار فرآورده‌های دفاعی صادر کرده است یعنی یک میلیارد دلار بیش از کمک نظامی‌ای که از آمریکا دریافت کرده است. اسرائیل به چهارمین قدرت بزرگ فروشنده اسلحه ارتقاء یافته است. بخش مهمی از این رشد ناشی از فروش سلاح‌هایی است که ویژه به اصطلاح امنیت داخلی است.

همان‌طور که ناعومی کلاین در مجله نیشن نوشته است: «فرآورده‌ها و خدمات کلیدی عبارت است از نرده‌ها و حصارهای مجهز به بالاترین دستگاه‌های الکترونیکی، هواپیماهای تجسسی بدون سرنشین، شناسایی بیومتریک، دستگاه‌های کنترل سمعی و بصری، سیستم‌های ردیابی هویت مسافران شرکت‌های هوایی، و سیستم‌های بازجویی زندانیان، به‌ویژه ابزار و فنونی که اسرائیل آن‌ها را برای زندانی کردن [افراد] در سرزمین‌های اشغالی به کار برده است. به همین علت است که آشوب در غزه و دیگر نواحی منطقه اصل ماجرا را که در تل‌آویو است تهدید نمی‌کند، بلکه ممکن است آن را عملاً تقویت نماید. اسرائیل آموخته است که چگونه جنگ بی‌پایان را به یک علامت تجاری و کسب ثروت تبدیل کند، ریشه کن شده‌ها را به بیرون پرتاب کند و به اشغال و محاصره فلسطینی‌ها بپردازد، یعنی که نیم قرن است پیشقراول «جنگ فراگیر علیه تروریسم» بوده است.

ایالات متحده دست کم به طور رسمی از اشغال پشتیبانی نمی‌کند و خواستار برپایی یک دولت فلسطینی قابل دوام است. آمریکا یک بازیگر در عرصه جهانی است با منافعی که فراتر از

مرزهای خاورمیانه گسترش می‌یابد و این معادله هم که دشمنان اسرائیل دشمنان ما هستند به این سادگی‌ها نیست.

جان‌میرشایمر و استفن‌والث در نشریه بررسی کتاب لندن (London Review of Books) می‌نویسند: «تروریسم یک دشمن منحصر به فرد نیست، بلکه تاکتیکی است که مجموعه‌ای از گروه‌های سیاسی آن را به کار می‌گیرند. سازمان‌های تروریستی که اسرائیل را تهدید می‌کنند آمریکا را تهدید نمی‌کنند، مگر زمانی که علیه آنان دست به اقدامی بزنند (مانند سال ۱۹۸۲ در لبنان). علاوه بر این، تروریسم فلسطینی خشونتی تصادفی و بی‌هدف که مستقیماً علیه اسرائیل یا «غرب» باشد نیست، بلکه عمدتاً پاسخی است به کارزار مداوم اسرائیل برای مستعمره کردن ساحل غربی و نوار غزه. نکته مهمتر اینکه گفتن این حرف که تهدید تروریستی مشترک باعث اتحاد آمریکا و اسرائیل است، ما را به رابطه آنان در گذشته که علت این وضع است متوجه می‌سازد و آن اینکه مسأله تروریسم تا حد زیادی معلول اتحاد تنگاتنگ بین آمریکا و اسرائیل است نه برعکس».

سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده توسط کسانی طرح‌ریزی می‌شود که با لابی اسرائیل روابطی تنگاتنگ دارند. این لابی کسانی را که می‌کوشند در برابر موضع‌گیری‌های ویرانگر اسرائیل بایستند مانند وزیر خارجه سابق، کولین پاول، آنان را بیرحمانه سر جای خود می‌نشانند. این اتحاد بین آمریکا و اسرائیل در دوره کلینتون هم وجود داشت با صف طولانی کارشناسان خاورمیانه‌اش، از جمله دنیس‌رس هماهنگ‌کننده سیاست آمریکا در این منطقه و مارتین ایندیک قائم مقام پیشین مدیر کمیته روابط عمومی آمریکا-اسرائیل، یعنی آیپک (AIPAC)، یکی از پرنفوذترین لابی‌های اسرائیل در

واشنگتن. اما دست کم کسانی مانند ایندیک و رس آدم‌های معقولی هستند و می‌خواهند يك دولت فلسطینی را، هرچند غیرقابل دوام باشد، تا آنجا که برای اسرائیل پذیرفتنی‌ست در مد نظر قرار دهند. دولت بوش به راست‌ترین جناح لابی اسرائیل روی آورد، یعنی به آنها که نه سر سوزنی همدردی با فلسطینی‌ها دارند و نه تحمل يك کلمه در انتقاد از اسرائیل. این کارشناسان جدید خاورمیانه عبارتند از: الیوت‌آبرامز، جان‌بولتون، دوگلاس‌فیث و ای‌لویس لیبی بی‌اعتبار شده (مشهور به «اسکوتر» یعنی روروك)، ریچارد‌پرل، پل‌ولفویتز، و داویدورمسیر.

واشنگتن يك بار می‌خواست جلوی اسرائیل را بگیرد و با مداخله اش از برخی اقدامات افراطی اسرائیل در نقض حقوق بشر مانع شد. در عین حال، همین دولت آمریکا هر اقدام ویرانگرانه اسرائیل را تأیید کرده از کشیدن دیوار امنیتی در ساحل غربی گرفته تا محاصره کامل غزه و از برانگیختن يك بحران انسانی تا تجاوز مصیبت‌بار به لبنان و انباشتن آن از بمب.

تلاش‌های معدود و نیم‌بند کاخ سفید بوش در انتقاد از اقدامات اسرائیل، همه به عقب‌نشینی‌های شتابزده و خجالت‌بار در برابر فشارهای اسرائیل انجامیده است. وقتی نیروهای دفاعی اسرائیل [منظور ارتش است] در آوریل ۲۰۰۲ ساحل غربی را دوباره اشغال کردند پرزیدنت بوش به شارون نخست وزیر اسرائیل تلفن کرد و خواستار «متوقف کردن هجوم و شروع عقب‌نشینی» شد. اما اسرائیل هرگز چنین نکرد. پس از يك هفته اعمال فشار از طرف لابی اسرائیل و متحدان آن در کنگره آمریکا (که تقریباً همه نمایندگان را دربر می‌گیرد) بوش تسلیم شد و شارون را «مرد

صلح» نامید: این لحظه ای خفتبار برای آمریکا بود و نشانه ای آشکار از اینکه چه کسی سر نخ را در دست دارد. دلایل متعددی برای جنگ در عراق وجود داشت. خواست آمریکا جهت کنترل منابع نفتی، باور آمریکا به اینکه می‌تواند حکومت‌های دست‌نشانده‌ای در منطقه بکارد و ترسی واقعی، هرچند نابجا، از صدام حسین؛ این‌ها همه در فاجعه کنونی نقش داشته‌اند. اما آنچه شدیداً به این اقدام شکل بخشیده این مفهوم است که هرچه برای اسرائیل خوب است برای آمریکا هم خوب است. اسرائیل خواهان يك عراق خنثی شده بود. نیروهای اطلاعاتی اسرائیلی برای آنکه قضایا به جنگ منتهی شود درباره سلاح‌های کشتار جمعی مورد ادعایشان اطلاعات غلط به آمریکا دادند و هنگامی که بغداد در آوریل ۲۰۰۳ اشغال شد، دولت اسرائیل فوراً شروع کرد به هل دادن آمریکا به سمت حمله به سوریه. اما این میل شدید به حمله کم‌کم فرونشست، تا حد زیادی، به این دلیل که آمریکایی‌ها به حد کافی نیرو ندارند تا عراق را محکم نگه دارند تا چه رسد به اینکه کشور جدیدی را اشغال کنند.

اسرائیل در حال حاضر از طریق لابی‌های خود به ایالات متحده فشار می‌آورد که به ایران حمله هوایی کند به رغم آنکه خود در لبنان با شکست مفتضحانه روبرو شده است. تصمیم قاطع اسرائیل دائر بر اعمال زور جهت ممانعت از ایران در دستیابی به سلاح هسته‌ای، این احتمال را به وجود می‌آورد که قبل از پایان دوره کنونی بوش چنین حمله‌ای رخ دهد. کوشش‌هایی که برای متوقف کردن فعالیت اتمی ایران از طریق دیپلماتیک صورت گرفته به شکست انجامیده است. هیچ اهمیتی ندارد که ایران برای آمریکا تهدیدی محسوب نمی‌شود، حتی هیچ اهمیتی ندارد که ایران برای اسرائیل هم، که چند صد سلاح اتمی در زرادخانه خود دارد،

تهدیدی به شمار نمی‌رود. آنچه مهم است این است که اسرائیل می‌خواهد سلطه نظامی کامل بر سراسر خاورمیانه داشته باشد.

اتحاد بین اسرائیل و ایالات متحده پس از ۵۰ سال به دخالت مستقیم نظامی آمریکا در خاورمیانه انجامیده است. این دخالت که منافع آمریکا را تقویت نمی‌کند کابوسی ژئوپلیتیک را افسار گسیخته رها می‌کند. سربازان و نیروهای دریایی آمریکا دسته دسته در جنگی بیهوده نابود می‌شوند. عجز آمریکا در برابر فشارهای اسرائیل به بیشترین حد رسیده است. کاخ سفید و کنگره، شاید برای نخستین بار، به صورت دنباله‌دار منافع اسرائیل درآمده اند. در ایالات متحده دیگر بحثی در کار نیست. همه نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا به «بله قربان گوی» اسرائیل بدل شده اند به استثنای دنیس کوسینیچ [سناتور و یکی از کاندیداهای حزب دمکرات آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸]. کسانی که در برابر اسرائیل بایستند توانی سخت باید بپردازند.

این وضعیت بدین معناست که هیچ راه مسالمت‌آمیزی برای کشمکش فلسطین‌اسرائیل وجود ندارد؛ بدین معناست که درگیری بین تروریسم اسلامی از یک طرف و ایالات متحده و اسرائیل از طرف دیگر، افزایش خواهد یافت؛ بدین معناست که قدرت آمریکا و حیثیت آن در سرراشیب و انحطاطی غیرقابل برگشت افتاده است و می‌ترسم که به معنای پایان نهائی تجربه یهودیت در خاورمیانه نیز باشد.

تضعیف ایالات متحده از نظر اقتصادی و نظامی باعث بروز مراکز نوینی از قدرت می‌شود. اقتصاد آمریکا که در نتیجه جنگ عراق به نحوی بد اداره شده و به تحلیل رفته است، هرچه بیشتر به واردات چین و به مقادیر عظیم اوراق قرضه آمریکائی که

در دست چینی‌هاست وابسته می‌شود. چین ۸۲۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی در اختیار دارد. اگر پکن تصمیم بگیرد رشته پیوند خود را با بازار اوراق قرضه ایالات متحده، حتی با بخشی از آن، بگسلد باعث سقوط آزاد دلار خواهد شد و به سقوط بازار املاک و مستغلات ۷ تریلیونی آمریکا خواهد انجامید. بانک‌های فراوان موج‌وار ورشکست خواهند شد و بیکاری عظیمی به بار خواهد آمد. وابستگی فزاینده آمریکا به چین باعث هجوم چینی‌ها برای اتحاد با کشورهای صادر کننده نفت مانند ایران، نیجریه، سودان و ونزوئلا شده است. چینی‌ها برای درگیری آشکار جهانی بر سر منابع که رو به کاهش اند خود را آماده می‌کنند.

آینده شومی در پیش است. نه تنها سیاست خارجی اسرائیل با منافع آمریکا خوانایی ندارد، بلکه به طور جدی بدان ضرر می‌زند. جنگ طلبی روزافزون در خاورمیانه، فراخوان‌های حمله به ایران، فروپاشی پروژه امپراتوری آمریکا در عراق، همگی راه را برای رقیبان آمریکا باز گذاشته اند. چیزی که قبلاً وجود نداشت. به سود اسرائیل نیست که آتش يك کشمکش منطقه‌ای را روشن کند. به سود ما هم نیست. اما آنان که گردش چرخ امور را در دست دارند به نظر می‌رسد مصمم‌اند به نام آزادی و دموکراسی کشتی دولتی آمریکا را با سرعتی سرسام‌آور پیش چشم ما به صخره‌ها بکوبند.

ترجمه برای اندیشه و پیکار - ژوئیه ۲۰۰۸

منبع:

http://www.truthdig.com/report/item//2007.7.2_a_declaration_of_independence_from_israel

* هر مایل دقیقاً ۱۶.۹ متر است. (م)

** منظور اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ است که خود ۲۲٪ یعنی حدوداً يك پنجم کل خاک فلسطین تاریخی ست. (م)

*** منظور از gated communities شهرک های مسکونی بسته ای است که دائماً تحت حفاظت قرار دارد با شیوه ای از زندگی آرام، خوش و همسان برای ساکنین آن که مدلی ست از شهرهای خصوصی. در ایالات متحده از این گونه جامعه ها و شهرهای بسته فراوان وجود دارد. (م)

– کریس هجس نویسنده کتابی ست تحت عنوان: «جنگ نیرویی ست که به ما معنا می بخشد». War is the force that gives us meaning

نیر حسون*: زندگی فلسطینی ها درست مثل زندگی شیلیایی ها زیر چکمه های پینوشه است

Nir Hasson

هاآرتز ۱۲ فوریه ۲۰۰۷

قاضی شیلیایی، خوان گوسمان که از هفته گذشته از اسرائیل دیدن می کند می گوید: «زندگی فلسطینی ها تحت اشغال، یادآور زندگی مردم شیلی در دوره پینوشه است. آنجا نیز دگراندیشان را دشمن تلقی می کردند؛ یعنی آنها را به زندان می انداختند، شکنجه می کردند و می کشتند. آنجا نیز مردم نمی توانستند از جایی به جایی دیگر بروند، آزادی نداشتند و در برابر قانون از مساوات برخوردار نبودند». او اضافه می کند: «اینجا حتی وضع دشوارتر است و طولانی تر».

قاضی خوان گوسمان ۶۸ سال دارد و در دهه ۹۰ زمانی که مسئولیت پرونده تعقیب قانونی آگوستو پینوشه را به عهده گرفت به شهرت رسید. پینوشه در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ دیکتاتور نظامی شیلی بود. گوسمان یک نبرد طولانی قانونی را علیه پینوشه به



پیش برد. به رغم مصونیت قضایی دیکتاتور سابق، گوسمان موفق شد علیه او چندین پرونده اتهامی ترتیب دهد و او را به دادگاه بکشاند. اما محاکمه او به خاطر وضع سلامتی اش هرگز به انجام نرسید. او دو ماه قبل در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

هفته گذشته گوسمان به دعوت کمیته اسرائیلی مخالف تخریب خانه‌ها (ICAHD) و مرکز خبررسانی آلترناتیو (AIC) به اسرائیل آمد تا امکان پیگرد قضایی اسرائیلی‌هایی که مسئولیت تخریب خانه‌ها را به عهده دارند، جهت طرح در دادگاه‌های اروپایی مورد بررسی قرار دهد. تا کنون اقدامات قانونی صرفاً علیه مقامات نظامی آغاز شده است. کمیته می‌خواهد غیرنظامیان را نیز به دادگاه بکشاند.

این کمیته فهرستی در اختیار دارد حاوی نام سه تن از مسئولین: یکی از روابط عمومی، دیگری از شهرداری بیت المقدس و یکی هم از وزارت کشور، که دستور تخریب خانه‌ها را صادر کرده‌اند.

هم اکنون کمیته در جست و جوی آن است که در یکی از کشورهای اروپایی که دادگاه‌هایش صلاحیت بررسی نقض حقوق بشر در عرصه بین‌المللی را دارا هستند، علیه این مسئولین اعلام جرم کند. گوسمان کسی است که می‌تواند این تقاضا را امضاء کند و رسمیت بخشد. اگر چنین پرونده‌ای باز شود قاعدتاً دستور بازداشت علیه این سه تن صادر خواهد شد و آنها برای سفر به اروپا با مشکل مواجه خواهند گشت.

پینوشه خصم بزرگ گوسمان ۱۰ دسامبر روز جهانی حقوق بشر درگذشت. گوسمان می‌گوید: «به من احساس رضایت دست نداد ولی غمگین هم نشدم. شیلی فرصتی تاریخی را برای بازسازی خود از دست داد. پس از دوران طولانی دیکتاتوری ۱۷ ساله که نظام قضایی نابود شده بود، این فرصتی بود تا این کشور استقلال خود را ثابت کند و نیز به شیلی و تمام دنیا نشان بدهد که هیچکس فراتر از قانون نیست. حتی پینوشه نیز می‌تواند محاکمه شود.»

گوسمان با رأی دیوان عالی شیلی موافق نیست که حکم داده بود پینوشه به لحاظ روانی نمی تواند در دادگاه حاضر شود. او می گوید پینوشه تا آخرین روز زندگی اش از سلامتی روانی برخوردار بود.

گوسمان ۳۶ سال قاضی بوده است. در ژانویه ۱۹۹۸ وقتی که او در دیوان عالی سانتیاگو مقام قضاوت را داشت، مأمور شد تا به اتهامات پینوشه و افسران دیگر دایر بر نقض حقوق بشر رسیدگی کند. گوسمان ۹۸ شکایت را علیه پینوشه دریافت کرد. او به گوشه و کنار شیلی مسافرت کرد و تحقیقات جامعی را در رابطه با جنایات پینوشه به اجرا گذاشت.

چند ماه بعد، پینوشه در رابطه با قتل چند شهروند اسپانیایی در زمان حکومتش در شیلی، به دستور یک قاضی اسپانیایی در لندن بازداشت شد. یک دادگاه بریتانیایی حکم داد که به علت وضع وخیم جسمانی پینوشه، استرداد او به اسپانیا ممکن نیست و یک سال و پنج ماه بعد، وی به شیلی بازگشت. کمی بعد از آن گوسمان، اولین ادعای خود را علیه پینوشه به دلیل مسئولیتی که در رابطه با «جوخه های مرگ» یعنی واحدهای پلیس امنیتی که مسئولیت قتل ۷۵ تن از مخالفین رژیم را به عهده داشتند صادر کرد. گوسمان همچنین دستور داد که دیکتاتور سابق در منزلش تحت نظر قرار گیرد. این حکم توفانی سیاسی در شیلی برانگیخت: عناصر راستگرا و افسران نظامی جانب پینوشه را گرفتند و نیروهای چپگرا به خیابانها ریختند و به جشن و پایکوبی پرداختند.

ماریو سزناجر استاد علوم سیاسی دانشگاه عبری (اسرائیل) می گوید: «تشکیل دادگاه برای پینوشه مسأله ای ساده نبود. به نظر برخی از شیلیایی ها، پینوشه کسی بوده است که شیلی را از چنگ کمونیستها نجات داده بود». همچنین باید اضافه

کرد که پینوشه با انتصاب خود به عنوان سناتور مادام العمر و نیز با وضع کردن قانون «عفو عمومی» برای خود مصونیت قضایی دست و پا کرد. این قانون همه کسانی را که تا قبل از سال ۱۹۷۸ مرتکب جنایت شده اند مشمول عفو نمود، اما گوسمان توانست با زیرکی راهی مناسب برای طفره رفتن از این قانون پیدا کند.

گوسمان می گوید: «من به دادگاه عالی شیلی ثابت کردم که اقدام به مفقود الاثر کردن مخالفان مشمول این قانون نمی‌شود (سرنوشت بیش از ۱۰۰۰ نفر از مخالفان رژیم تا امروز ناروشن باقی مانده است - نیر حسون). برای مثال پرونده آنهایی که ربوده شدند، موضوع جنایاتی است که تا سال ۱۹۷۸ نه تنها پایان نگرفته بلکه بعداً نیز ادامه داشته است و تا همین الآن هم ما به دنبال روشن کردن این مسأله ایم که بدانیم بر سر آنها چه آمده است. حتی اگر هم قانون عفو عمومی شامل بخش هایی از جنایات می شود اما همه آن ها را در بر نمی گیرد. دادگاه عالی شیلی استدلال مرا پذیرفت».

در سال ۲۰۰۱ دادگاه عالی شیلی حکم داد تا روند قضایی علیه پینوشه به دلیل عدم توانایی جسمی و روانی او متوقف شود. اما دو سال بعد گوسمان به مصاحبه ای دسترسی پیدا کرد که ژنرال پینوشه با شبکه تلویزیونی کوبایی های مقیم ایالات متحده به مناسبت سی امین سالگرد کودتای نظامی خود انجام داده بود. گوسمان می گوید: "پینوشه در رابطه با ۱۵۸ موضوع مختلف صحبت کرد و به نظر می رسید که از سلامت جسمانی و روانی مناسبی برخوردار است".

در پی این مصاحبه که نشان داد حال دیکتاتور به حد کافی خوب است تا در دادگاه حاضر شود، گوسمان تحقیقات قضایی را

از سر گرفت. دادگاه عالی شیلی يك بار دیگر مصونیت قضایی پینوشه را لغو کرد و گوسمان این بار به خاطر اتهامات مربوط به عملیات کندر (Condor) پینوشه را تحت تعقیب قضایی قرار داد، عملیات کندر عملیات مشترک رژیم های نظامی آمریکای جنوبی برای قتل عام مخالفان چپگرا در دهه ۱۹۷۰ بود که طی آن صدها تن به قتل رسیدند. [از جمله رك، به این مقاله:

[<http://peykarandeesh.org/jonbesh/Condor.html>]

گوسمان به خانه پینوشه رفت و از او بازجویی به عمل آورد. گوسمان نقل می کند: «پینوشه قادر بود که تفاوت بین خوب و بد را به خوبی بیان کند و همچنین او آگاهانه تشخیص می داد که پاسخ دادن به چه سئوالاتی به نفع او است و کدام به ضرر او. این بار بر خلاف بار اول، پینوشه زیاد به من روی خوش نشان نداد. او می دانست که من او را تحت فشار گذاشته ام. با وجود این او به من بی احترامی و پرخاش هم نکرد».

شش ماه بعد گوسمان موفق شد در رابطه با عملیات موسوم به کلمبو و ناپدید شدن بیش از ۱۱۹ کمونیست مخالف دولت، که اجساد آنها هرگز پیدا نشد، پرونده دیگری علیه او تشکیل دهد. اما این روند قضایی قانونی و تحقیقات مشابه دیگر تا زمان مرگ ژنرال آگوستو پینوشه هرگز به محاکمه وی منجر نشد.

با این حال گوسمان می گوید: «این تحقیقات قضایی لطف بزرگی در حق این کشور بود. این مسأله به روشنی نشان داد که در دوران دیکتاتوری پینوشه بر این کشور چه رفته است. بسیاری از شیلیایی ها وقایع مربوط به این دوران را باور نمی کردند، و این مسأله را ساخته و پرداخته کمونیستها می پنداشتند. ولی وقتی که این تحقیقات شروع شد، آنها هم شروع کردند به باورکردن. به یمن

این تحقیقات، میهن من، هرگز برای بار دیگر به دامن یک دیکتاتوری سقوط نخواهد کرد. ما به اسپانیایی می‌گوییم: هرگز چنین مباد!»

پروفسور سزناجر با این نکته موافق است که «تأثیر گوسمان به این دلیل بود که او تلاش کرد نه از موضع یک خبرنگار یا مخالف سیاسی، بلکه با اتکاء به قوانین دمکراتیک پرونده پینوشه را دنبال کند. وی با پرتو افکندن به دوره سیاه حکومت پینوشه در زدودن روایت‌های نادرست از ماجراهای این دوره نقش داشت. او بر دردناک‌ترین اوضاع، بر زخمهای باز، بر حقایقی که در پرده مانده بود دست گذاشت و تغییراتی را در جامعه باعث شد هرچند حکمی علیه پینوشه صادر نشده باشد».

گوسمان شکی ندارد که زمامداران اسرائیلی نیز همانند افسران و مأموران پینوشه، بهای جنایت‌هایی را کهوی معتقد است آنها علیه فلسطینی‌ها مرتکب شده‌اند خواهند پرداخت. او می‌گوید: «با عبرت گرفتن از تاریخ به نظر می‌رسد عاقبت‌آنهایی که به ارتکاب جنایت علیه بشریت و نقض حقوق بشر دست زده‌اند، قرار گرفتن تحت محاکمه است، خواه این دادگاه بین‌المللی باشد خواه کشوری. دیر یا زود، نقض حقوق بشر در دادگاه طرح خواهد شد».

قاضی گوسمان در جریان این سفر با دو خانواده فلسطینی که خانه‌هایشان در عیساویه و آتور تخریب شده بود ملاقات کرد. یکی از این دو خانواده دو هفته بود که در چادری نزدیک ویرانه‌ها به سر می‌برد.

گوسمان می‌گوید: «به چشم خود دیدم که آنها گریه می‌کردند. تخریب هر خانه‌ای، ویران کردن شأن و خصوصیت انسان است، این از نظر قوانین بین‌المللی ممنوع است. من همچنین دیدم

که چگونه در سرزمین های اشغالی دیوار می‌کشند. من این را نمی فهمم و اعتقاد ندارم که این قضیه به امنیت اسرائیل ارتباط داشته باشد. این غیر منطقی است. من مطمئن ام که راه های دیگری برای حفاظت اسرائیلی ها وجود دارد، و در همان حال، فلسطینی ها هم باید حفاظت شوند.

من مردم یهود را به خاطر رنجی که تحمل کرده اند و پیشرفت آنها را در عرصه های دانش، موسیقی و ادبیات تحسین می کنم. من اسرائیلی ها را درک می کنم، اما قلبم با مردمی است که تحت اشغال زندگی می کنند و حق آنها ضایع شده است. اسرائیل احساس می کند که قربانی ترور شده است، اما وقتی شما اینجا باشید، تصدیق می کنید که آنچه فلسطینی ها انجام می دهند مقاومت علیه اشغال است. این فلسطینی ها هستند که قربانی اند، استثمار می شوند، خانه هایشان تخریب می شود، با احکام اداری توقیف می شوند، به اموال آنها خسارت وارد می شود، آنها برای جا به جایی به مجوز رسمی نیاز دارند و شهرهای آنها به زندان های بزرگ تبدیل شده است. هیچ شکمی نیست که قربانیان اصلی فلسطینیان هستند».

گوسمان قولی نمی دهد که علیه کسانی که مسئولیت تخریب خانه ها را به عهده دارند، ادعای صادر کند. او می گوید: «من می خواهم در مورد این پرونده تحقیق و مشورت کنم، می خواهم ببینم که این قضیه چگونه پیش خواهد رفت ولی شکمی ندارم که با ارجاع به حقوق بین المللی، غیرنظامیانی که به طور مستقیم مسئولیت نقض حقوق بشر را به عهده دارند و نیز سربازان، می توانند مشمول اعلام جرم شوند». مائیر مارگالیت هماهنگ کننده محلی ICAHD که از گوسمان برای سفر به اسرائیل دعوت به عمل آورده، می گوید: «گوسمان از نظام دادگستری اسرائیل قطع امید

کرده است: ما احساس می‌کنیم که احتمال انجام تحقیقات از جانب اسرائیل وجود ندارد و راه چاره ای در داخل اسرائیل پیدا نمی‌شود، بلکه همه چیز روز به روز بدتر می‌شود. هر ساله تقریباً ۴۰۰ خانه را در بیت المقدس شرقی و سرزمین‌های اشغالی ویران می‌کنند».

گوسمان می‌گوید: «من در چارچوب يك مأموریت صلح به اینجا آمده‌ام. من می‌خواهم بحثی را دامن بزنم حول این قضیه که آنچه اینجا رخ می‌دهد قابل توجیه نیست. ما بر اساس تجارب مان در شیلی به این آگاهی دست یافته‌ایم که اقداماتی از نوع پیگیری قضائی، می‌تواند از ادامه نقض حقوق بشر جلوگیری کند. من از دولت اسرائیل درخواست می‌کنم، که به خاطر آبروی خودش و آبروی همه بشریت از ویران کردن خانه‌ها دست بردارد».

ترجمهء مصطفی ناصر

www.haaretz.com/hasen/spages/841428.html

* خبرنگار اسراییلی

ژان - مویز برایتبرگ:

نام پدر بزرگ مرا از لوح قربانیان جنایات نازی پاک کنید

Jean-Moïse Braitberg

آقای رئیس دولت اسرائیل

این نامه را خطاب به شما می نویسم تا مداخله کنید و به مسئولین مربوطه بگویید تا نام پدر بزرگ من، موشه برایتبرگ، را که در سال ۱۹۴۳ در تربلینکا قربانی اطاق های گاز شد و نیز نام اعضای دیگر خانواده مرا که در اردوگاه های مرگ نازی کشته شدند، از بنای «یادواشم» که به یادمان قربانیان یهودی نازیسم در جریان جنگ دوم جهانی اختصاص یافته، پاک کنند.

آقای رئیس جمهور، من خواستار آنم که به تقاضایم ترتیب اثر داده شود زیرا آنچه در غزه می گذرد و بطور کلی سرنوشتی که از شصت سال پیش در حق مردم عرب فلسطین رقم خورده، این صلاحیت را به نظر من از اسرائیل سلب می کند که کانون یادمان ستمی باشد که به یهودیان و در نتیجه به کل انسانیت روا شده است.



توجه کنید که من از دوران کودکی، در محیط بازماندگان اردوگاه های مرگ زندگی کرده ام، من شماره هایی را که بر بازوی آنان خالکوبی شده بوده دیده ام و روایت شکنجه ها را شنیده ام و آن سوگ ناممکن را درک کرده ام و در کابوسشان شریک بوده ام.

به من یاد داده بودند که این جنایت‌ها هرگز نباید تکرار شود؛ که هیچ انسانی با تکیه بر وابستگی قومی یا مذهبی خود، هرگز نباید دیگری را بر این اساس تحقیر کند؛ ابتدائی‌ترین حقوق او را زیر پا بگذارد که عبارتند از یک زندگی امن و شایسته، بدون موانع و برخوردار از روشنی آینده‌ای، هرچند دور، اما سرشار از آسودگی و شکوفائی.

حال آن که آقای رئیس‌جمهور، من شاهدی که به رغم ده‌ها قطع‌نامه مصوب جامعه بین‌المللی، به رغم آنکه بی‌عدالتی اعمال شده نسبت به خلق فلسطین از سال ۱۹۴۸ به بعد، بسیار بدیهی و آشکار است، به رغم امیدی که در اسلو زاده شد و به رغم آنکه حقوق یهودیان اسرائیلی برای زندگی در صلح و امنیت به رسمیت شناخته شد و تشکیلات خودگردان فلسطین بارها آن را مورد تأکید قرار داده است، تنها پاسخی که حکومت‌های پی‌در پی کشور شما به آن داده‌اند، خشونت است و خونریزی، حبس و کنترل دائم، و مستعمره‌سازی و غصب.

آقای رئیس‌جمهور، لابد به من پاسخ خواهید داد که حق مشروع کشور شماست که از خود در مقابل پرتاب‌کنندگان راکت به درون اسرائیل، یا علیه انتحاریونی که همراه خود جان بسیاری از اسرائیلی‌های بیگناه را نیز می‌گیرند، دفاع کند. پاسخ من به این استدلال این است که احساس من از انسانیت، تابعی از وابستگی قربانیان به این یا آن کشور نیست.

برعکس، آقای رئیس‌جمهور، شما سرنوشت کشوری را در دست دارید که مدعی است نه تنها نماینده کل یهودیان است، بلکه خاطرۀ قربانیان نازیسم را نیز نمایندگی می‌کند. این چیزی است که به من نیز مربوط می‌شود و برایم غیر قابل تحمل است.

دولت شما با حفظ نام خویشان من در یادمان «یادواشم»، در مرکز دولت یهود، خاطره خانواده مرا در پشت سیم های خاردار صهیونیسم زندانی می کند تا از آن گروگانی بسازد برای يك به اصطلاح سلطه اخلاقی که هر روز مرتکب اعمال نفرت انگیزی می شود که چیزی جز انکار عدالت نیست.

لذا، خواهشمند است از حریمی که به یاد قساوتی اختصاص یافته که بر یهودیان روا داشته اند، نام پدر بزرگ مرا پاک کنید تا دیگر قساوتی را که در حق فلسطینی ها اعمال شده، توجیه نکند.

آقای رئیس جمهورمتمنی است، احترامات مرا بپذیرید.

لوموند ۲۹ ژانویه ۲۰۰۹

ترجمه بهروز عارفی

Effacez le nom de mon grand-père à Yad Vashem, Jean-Moïse Braitberg

ژان مویز برایتبرگ، متولد ۱۹۵۰ در جنوب غربی فرانسه (نزدیک شهر بوردو) و نویسنده و روزنامه نگار است. او در سال ۲۰۰۶، رمانی با عنوان L'Enfant qui maudit Dieu (کودکی که خدا را لعنت می کند) نوشته است.

فراخوان شبکهٔ یهودی همبستگی بین‌المللی:

برای پشتیبانی از مقاومت فلسطین

در زیر بیانیهٔ شبکهٔ یهودی همبستگی بین‌المللی را می‌خوانید به مناسبت ۶۰ سال مقاومت فلسطین در برابر استعمار، نژادپرستی و صهیونیسم، و نیز در همبستگی با فلسطینی‌های نوار غزه.

«سال ۲۰۰۸ شصتمین سال فاجعهٔ فلسطین (النکبه) است، فاجعهٔ نابودی ۴۰۰ روستای فلسطینی، فاجعهٔ کشتارها و آوارگی ۷۵۰ هزار فلسطینی از سرزمین و خانه‌هایشان. از ۱۹۴۸ فلسطینی‌ها زیر یوغ اشغال بسر می‌برند، در کشورهای دیگر آواره‌اند یا در خود اسرائیل شهروندانی درجه دوم‌اند. حملات نظامی اسرائیل علیه فلسطینیان تا همین امروز ادامه دارد. با برخورداری از پشتیبانی دولت آمریکا و همپیمانان اش، اسرائیل از ماه‌ها پیش، غزه را در محاصره گرفته و راه را بر تأمین مواد غذایی، آب و برق، کمک‌های انسانی و دارو بسته است. به رغم اعلام «دست برداشتن از غزه» که [مقامات اسرائیلی] زمان عقب‌نشینی از کولونی‌ها (شهرک‌های یهودی) بر زبان آوردند، این محاصره، بازار کار و بازرگانی را فلج کرده است.

این به اصطلاح «دست برداشتن از غزه» راه را برای تصرف این ناحیه توسط اسرائیل هموار کرده به طوری که هم اکنون تمام راه‌های ورود و خروج اهالی را که در این بازداشتگاه کوچک گرفتار شده‌اند در کنترل دارد. اسرائیل هیچ استراتژی (راهبردی) جز تشدید خشونت در سر ندارد و افکار عمومی مردم اسرائیل از

مسئولیت دولت خود در اوضاع غیر انسانی زندگی حاکم برغزه اطلاع بسیار اندکی دارند. اینکه معاون وزارت دفاع، ماتان ولنای، تهدید کرده است که مردم غزه در معرض هولوکاست [همان اصطلاحی که برای کشتار یهودیان به کار می رود] قرار خواهند گرفت، هرچند جز يك دشنام گستاخانه نیست، اما تاکتیک نظامی اسرائیل و قصد و نیت تاریخی آن در منطقه درست همین است. ایالات متحده و اروپا نه تنها ناظر بیطرف ماجرا از دور نیستند بلکه با اسرائیل همدست اند. در حالی که دول غربی خود را برای شصتمین سالگرد برپایی دولت اسرائیل آماده می کنند، تدارک برای اخراج فلسطینی ها از غزه به مصر و جاهای دیگر و تدارک يك نسل کشی جدید در جریان است.

برای ما یهودیان، این سالگرد یادآور قضایای دیگری ست:

- ۶۰ سال انکار مشارکت یهودیان در مبارزات آزادیبخش دیگر،
 - ۶۰ سال تصاحب و به نام خود کردن شکنجه و آزار یهودیان و آوارگی و کشتار آنان در اروپا به منظور سوء استفاده از این حافظهء جمعی جهت توجیه نژادپرستی و استعمار اروپایی،
 - ۶۰ سال آوارگی و دوری یهودیان شرقی و آفریقایی از هویت، زبان، تاریخ، فرهنگ و اصل و ریشه شان،
- این سالگرد پای ما را در سرکوب خلق فلسطین به میان می کشد و رابطهء ما را با تاریخمان به عنوان یهودی قطع می کند و سنت ما را در مبارزه برای عدالت و پیوند مشترك با دیگر عناصر بشری بی اعتبار می سازد.

مقاصد تاریخی اسرائیل دربارهء منطقه تنها در چارچوب روابط اقتصادی و نظامی با انگلستان و فرانسه و به ویژه امروز با آمریکا به گونه ای که برای هردو طرف سودمند باشد معنا می داده و همچنان می تواند امکان پذیر باشد.

ما به عنوان یهودی اعلام می‌کنیم که دولت اسرائیل، نهادهای صهیونیستی در سراسر جهان، دولت ایالات متحده و چندملیتی‌ها که از اوضاع حاکم سود می‌برند نماینده ما نیستند، ما محاصره غزه و گسترش طرح استعماری صهیونیستی را محکوم می‌کنیم. ما همچنین اشغال عراق و برنامه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی را در خاور میانه محکوم می‌کنیم.

در همبستگی با مقاومت در غزه، در عراق و به طور کلی در کشورهای جنوب و در همبستگی با توده‌های تحت ستم در کشورهای خودمان، ما خواستار تحقق موارد زیر هستیم:

- اعمال فشارهای بین‌المللی فوری بر اسرائیل برای آنکه دست از محاصره غزه بردارد، جریان برق به راه افتد و عبور و مرور افراد و نیز گردش فرآورده‌ها از غزه و به آن آزاد گردد.
- متوقف شدن همدستی اتحادیه اروپا با اشغالگران آمریکایی-اسرائیلی که در پشتیبانی مالی و مداخلات نظامی در سرزمین‌های اشغالی و در عراق، خود را آشکارا نشان می‌دهد. در عوض، ما از اتحادیه اروپا می‌خواهیم که کمک‌های فوری و لازم را به غزه برساند.

- بازگشایی مرز بین مصر و رفح تا مواد غذایی و دارو به غزه تحویل گردد.

- گشایش پرونده قضائی توسط کلیه کشورهای و نهادهای بین‌المللی علیه هر فرد اسرائیلی که در کشتارهای غزه و جرائم دیگر در منطقه دست داشته است.

- تشدید کارزار بایکوت، خودداری از سرمایه‌گذاری در اسرائیل و اعمال مجازات علیه آن.

- خاتمه دادن به کمک آمریکا به اسرائیل.

• اعمال فشارهای بین المللی برای آنکه ایالات متحده و اسرائیل در دومین کنفرانس دوربان علیه نژادپرستی که در سال ۲۰۰۹ در آفریقای جنوبی برگزار می‌شود شرکت کنند. در این شصتمین سالگرد فاجعه فلسطین، ما پیام ویژه ای به یهودیان داریم زیرا یکسان کردن منافع «یهودی» با منافع امپریالیسم برای کسان زیادی از ما امتیازهای اقتصادی و فرهنگی به بار می‌آورد. این است که ما یهودیان را به شرکت در مقاومت و سهمیم شدن در اقداماتی که فلسطینی ها و مبارزین پشتیبان آنان انجام می‌دهند، فرا می‌خوانیم. ما از یهودیان می‌خواهیم که به خواست‌ها و اولویت های مبارزه ملی فلسطین به ویژه حق بنیادی بازگشت آنان به وطن شان و همچنین به فراخوان فلسطینی ها به بایکوت، خودداری از سرمایه گذاری در اسرائیل و اعمال مجازات علیه آن احترام بگذارند.

در پایان نقش مهم و قدرت نهادهای پرشمار یهودی را یادآوری می‌کنیم که در ستم و پاکسازی قومی در فلسطین شرکت دارند یا از آن پشتیبانی می‌کنند و وظیفه ما در مخالفت با آن. ما از مبارزان یهودی می‌خواهیم که مناسبت این شصتمین سالگرد را مغتنم شمارند و نهادهای مزبور را به چالش بگیرند و جشن‌هایی را که به مناسبت تأسیس دولت اسرائیل برپا می‌شود با اخلال و آشفتگی روبرو سازند. بدین نحو است که ما در ادامه و در راستای تاریخ دیرینی قرار می‌گیریم که یهودیان در مبارزه رهایی بخش علیه اشغالگری، استعمارگری، امپریالیسم، علیه تبعیض نژادی و ستم طبقاتی شرکت داشته اند».

۲ مه ۲۰۰۸ شبکه یهودی همبستگی بین المللی

International Jewish Solidarity Network

<http://www.ijsn.net/en>

امیره هس* : به نام حفظ امنیت، ولی نه برای آن

Amira Hass

هاآرتز، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶

شش کلیسای فلسطینی در نوار غزه و ساحل غربی، در واکنش به سخنان پاپ، هدف تخریب و آتش زدن قرار گرفت. سخنگویان فلسطینی از کلیه گرایش ها، این حملات را محکوم کردند و خاطر نشان نمودند که مردم فلسطین - چه مسیحی چه مسلمان - در مبارزه با اشغال، ملتی ست واحد و متحد. در گزارش هایی که رسانه های گروهی فلسطینی از این حملات داده اند حمله کنندگان را "عناصر ناشناس" توصیف کرده اند. این در تعبیر فلسطینی ها به معنای "افراد مشکوک" است که به طور ضمنی، سازمان امنیت اسرائیل را متهم می کند که عناصری را برای دست زدن به اقدامات تحریک آمیز بین فلسطینی ها اعزام کرده است.

در شهر طوباس که به برکت هشیاری اهالی، تلاش برای به آتش کشیدن یک کلیسا به شکست انجامید، می شد این فرضیه را آشکارا از زبان مردم شنید که می گفتند کسی که کوکتل مولوتف پرتاب کرده با اشغالگران اسرائیلی مرتبط بوده است. از طرف



دیگر، شهردار طوباس، آقای عقاب دراجمه، که او نیز همین فرضیه را بیان می کرد، فرضیه دیگری را هم پیش می کشید و آن اینکه شاید فرد مزبور از سر جهالت دست به این اقدام رده است. با وجود این، غالب کسانی که این گونه اقدامات را محکوم می کردند انگشت

اتهام به سوی سازمان امنیت اسرائیل دراز نمی کردند. نمی توان انکار کرد که آسیب های اجتماعی که تا این حد در جامعه فلسطین شیوع پیدا کرده مانند جرائم و خرابکاری، گاه تحت پوشش شعارهای مبارزه ملی رخ می دهد و گاه برای حل و فصل اختلافات شخصی یا عمومی ست که دست به اسلحه می برند. این امر گاه با تشویق برخی مسؤولین سیاسی همراه است که از وضعیت آشوبزده کنونی برای «نیرومند» نشان دادن خود بهره می جویند.

اما آیا ممکن است این آسیب های اجتماعی را از سیاست اشغالگرانه اسرائیل جدا دانست؟

آخرین کتاب هلال کوهن (Hillel Cohen)، مورخ اسرائیلی، تحت عنوان «عرب های خوب» (انتشارات Keter) دلایلی تاریخی به دست می دهد که «پارانویا»ی فلسطینی ها دائر بر اینکه در پشت اقدامات امنیتی اسرائیل اهداف سیاسی نهفته است، امری ست واقعی و درست.

موضوع کتاب، در واقع، فعالیت دواير [دولتی] اسرائیلی ست که مأموریت شان در امور امنیتی و اطلاعاتی ست، از جمله درباره اعراب اسرائیل، درست از ۱۹۴۸ به بعد. اما مطالعه این خط مشی عملی و فکری که بی وقفه از زمان قیمومت بریتانیا تا امروز در فلسطین ادامه دارد می تواند ما را به نتایجی برساند تا چگونگی کنترل کنونی اسرائیل بر فلسطینی های ساحل غربی و غزه را نیز درک کنیم.

پژوهش های هلال کوهن اساساً بر اسناد پلیس آن زمان متکی ست که اخیراً برای عموم قابل دسترسی است (هرچند اسناد سازمان امنیت هنوز سری نگهداشته می شود). اسناد به ما می

گویند که برای مثال، مقامات دولتی اسرائیل به عنوان پاداش به عمال و جاسوسان خود اسلحه می‌دادند. اما کمیته هم‌آهنگی دوائر دولتی مأمور در امور امنیتی در ۱۹۴۹ خاطر نشان می‌کرد که:

«دادن اسلحه به يك عنصر یا صرفاً به اعضای يك گروه معین می‌تواند برای ما سودمند باشد: این اقدام بین بخش‌های مختلف اهالی تنش لازم را پدید خواهد آورد و به ما امکان خواهد داد که اوضاع را کنترل کنیم».

هلال کوهن بر پایه اسناد مکتوب فاش می‌کند که ادارات مسؤول حفظ امنیت گهگاه بین اهالی نزاع‌های درونی راه می‌انداختند. کمیته ناحیه مربوط به امور اعراب در منطقه «مثلت» (ارگان هم‌آهنگی بین ادارات امنیتی هر منطقه) «معتقد است که ایجاد امکانات کارآموزی پیشرفته برای اهالی، کار درستی نیست»، چنین است عین نوشته تصویب‌نامه يك نشست منعقد در ۱۹۵۴، مضافاً بر اینکه کمیته ناحیه کوشیده است از پذیرش اعراب در مؤسسات آموزش عالی جلوگیری کند. بنا به نظر مؤلف، انگیزه کمیته این بوده است که از ایجاد يك طبقه تحصیل کرده که بتواند خود را سازمان دهد و مطالباتی را از دولت بخواهد مانع شود.

به عبارت دیگر، حتی اگر هم آنها توانسته اند به ابتکارهای خاص خودشان در جاهای مختلف به کاری مبادرت کنند ادارات دولتی ویژه امنیت کوشیده اند در چارچوب وظایف رسمی، به دزدیدن زمین‌ها، به تفرقه اندازی و تضعیف جامعه عربی ادامه دهند و با آسیب وارد آوردن به امکانات پدید آمدن يك ارگان رهبری مستقل در درون این جامعه، راه تحول را بر اهالی سد کنند. انتقاداتی که علیه سیاست اسرائیل در اداره نظامی مناطق عربی از سوی اعراب یا از سوی حزب عمده اپوزیسیون، یعنی حزب ماکی [حزب کمونیست اسرائیل] صورت گرفته، دیوانه وار و

«پارانویایی» توصیف می شود. اما هلال کوهن با آوردن مثال های فراوان در کتابش، ثابت می کند که انتقادات مزبور بر پایه های درستی استوار بوده است.

آنچه کتاب این ژورنالیست سابق، هلال کوهن، به طور غیر مستقیم به ما می گوید این است که برای داشتن يك تحلیل سیاسی مغایر با آنچه رهبران سیاسی می گویند لزوماً به اسناد مکتوبی که مثلاً ۵۰ سال بعد منتشر شود نیاز نیست. این نه ناشی از بی فکری ست و نه از غفلت، که طی سال های ۱۹۹۰، سرزمین های فلسطینی را غرق اسلحه کردند. این برای «حفظ امنیت» نبود که منجر به ایجاد يك طبقه جدید از کخدایان جدا شده از الفتح گردید و به آنان امتیازات ویژه ای داده شد که دیگر اهالی از آن محروم بودند به منظور آنکه تنش های داخلی تشدید شود. این ناشی از بی فکری نبود که محمود عباس رئیس تشکیلات خود مختار را تضعیف کردند، چنان که تهی کردن توافق های اسلو از محتوای اصلی شان، یعنی برپایی يك دولت فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷، ناشی از ساده دلی نبود. اینکه ساحل غربی را به "سلول های منطقه ای" منزوی تبدیل کرده اند ناشی از تصمیمات فرماندهان نظامی محلی نیست. اینکه مانع از آن می شوند که دانشجویان غزه برای تحصیل به ساحل غربی بروند یا مانع تدریس استادان آمریکایی در مؤسسات فلسطینی می شوند ناشی از ملاحظات صرفاً امنیتی نیست. به نام امنیت ولی نه به خاطر آن است که اسرائیل بی سوادى و انحطاط اقتصادى را در سرزمین های اشغالی عمق و گسترش می دهد.

بنا بر این تحلیل که دلایل فراوان به همراه دارد ادارات اسرائیلی مأمور حفظ امنیت با دقت هرچه تمام تر و در چارچوب سیاسی روشنی می کوشند از هر طریق ممکن، جامعه فلسطین را

تا منتها درجه تضعيف كنند تا از تحقق اهدافش براي استقرار دولتي شايسته اين نام و مطابق با قطعنامه هاي بين المللي ناتوان بماند.

برگرفته از:

http://www.protection-palestine.org/article.php3?id_article=3673

* روزنامه نگار اسرأئیلی

رمون اوبراک، رونی برومان، راشل شوکرون، استفان هسل، مارسل فرانسیس کان*:

ما یهودیان با ضربات اسرائیل مخالفیم

Raymond Aubrac, Rony Brauman...

بیست سال پس از کشتار صبرا و شاتیلا و انتشار فراخوان پی
یر - ویدال ناکه (**)، ما حملات مرگبار ارتش اسرائیل را محکوم کرده و
خواهان آتش بس فوری در لبنان هستیم.

* * * * *

بیست و چهار سال پیش، اسرائیل در جریان عملیاتی
موسوم به «صلح در گالیله [منطقه جلیل]» که علیه لبنان صورت
گرفت، با بمباران های زمینی و هوایی باعث قربانی شدن صد ها
غیرنظامی شد. طی این عملیات، اسرائیل با پشتیبانی از عمال
لبنانی اش مرتکب کشتارهای صبرا و شاتیلا شد.

در آن زمان، فراخوانی به ابتکار پی یر - ویدال ناکه منتشر

شد که صد روشنفکر یهودی آن را امضا
کردند. آنها اعلام کردند که حاضر
نیستند به پشتیبانی بی قید و شرط از
عملیاتی که شارون رهبری میکرد صحه
بگذارند و آن را محکوم کردند. پس از آن
کشتار، «کمیته یهودیان ضد جنگ در
لبنان» یک گردهم آئی در برابر سفارت
اسرائیل [درپاریس] برگزار کرد تا خشم
خویش را از اقدامات اسرائیل ابراز کند.



بیست و چهار سال بعد، جانشینان شارون راه او را ادامه دادند. آنان، حملات مرگباری نظیر قانا علیه لبنان براه انداختند که قربانیان آن، بویژه زنان و کودکان بودند. چنان که ده سال پیش در همین محل، نظیر همین کشتار را مرتکب شده بودند.

در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه، در پی رپوی رپوده شدن يك سرباز اسرائیلی، و به بهانه پرتاب موشك های دست ساز، ارتش اسرائیل پس از ضرب شست علیه دولتی که در يك انتخابات دموکراتیک انتخاب شده [دولت فلسطین به رهبری حماس]، و به کار گرفتن سلاح های سنگین، ده ها قربانی برجای گذاشت که نیمی از آنان غیرنظامی بودند از جمله زنان و کودکان. پیش از آن، ارتش اسرائیل زیربناهای ضروری برای تأمین حداقل زندگی اهالی فلسطینی را ویران کرده بود.

تاکید کنیم که امضا کنندگان نه طرفدار پروپا قرص حزب اله هستند و نه حماس. و ما همواره سوءقصد های انتحاری علیه غیرنظامیان اسرائیل را محکوم کرده ایم. همانطوری که امروز به خاطر قربانیان موشك هائی که به شمال این کشور برخورد میکند، متأسفیم.

اما، عقیده ما در مورد حزب اله هرچه باشد، حمله آن گروه علیه سربازان اسرائیل که موجب کشته شدن و اسارت برخی از آنان گردید، بهانه ای شد برای دولت اسرائیل که طرحی را به اجرا بگذارد که مشخصاً از مدت ها پیش فراهم شده بود.

واضح است که، مثل همیشه، نهادهائی که مدعی نمایندگی کلیه یهودیان فرانسه هستند فراخوان هائی برای پشتیبانی بی قید و شرط از اسرائیل و ایجاد يك «اتحاد مقدس» به این منظور صادر میکنند. این نیز برای ما غیرقابل قبول است. همچون سال ۱۹۸۲ و نظیر موارد متعدد گذشته، ما امضا کنندگان یهودی چه مرد و چه

زن، آخرین فراخوان پی یر ویدال ناکه را که چند روز پیش از مرگ صادر کرد تکرار می کنیم که «بس است، دیگر بس است!». باید يك آتش بس كامل و فوری، چه در لبنان، چه در اسرائیل، چه در کرانه باختری و چه در غزه برقرار شود. ضروری است که مذاکرات از سرگرفته شود و نخستین هدف آن، استرداد زندانیان، بازگشت امنیت و وضعیت انسانی برای همه اهالی مناطق درگیری باشد.

ما از دولت فرانسه و مقامات اروپائی می خواهیم که از این موضع گیری دفاع نمایند که در کنار راه حل عادلانه مسئله فلسطین، تنها راه جلوگیری از گسترش فاجعه آمیز کشمکش است.

از سوی دیگر، ما از دوستان اسرائیلی که در شرایط بسیار سخت، علیه سیاست دولت کشورشان تظاهرات میکنند، تجلیل کنیم.

لیبراسیون، چهارشنبه نهم اوت ۲۰۰۶

ترجمه بهروز عارفی

توضیحات مترجم:

* پی یر ویدال ناکه، مورخ متعهد در سال ۱۹۳۰ در يك خانواده یهودی لائیک در پاریس بدنیا آمد. در ۱۹۴۴، پدر و مادرش توسط گشتاپو دستگیر شدند و او زندگی مخفی اختیار کرد. او از نخستین روشنفکران فرانسوی بود که به پشتیبانی از جنبش استقلال طلبانه مردم الجزایر برخاست. در کشمکش اسرائیل - فلسطین او همواره جانب حق را گرفته و در آثار فراوانش از ایجاد دولت مستقل و آزاد فلسطین دفاع کرده است. وی در ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۶، در بیمارستانی در شهر نیس در گذشت.

** رمون اوبراک از رزمندگان مقاومت فرانسه که سال ها تحت اسارت آلمان نازی بود. از زندگی و مقاومت او و همسرش، لوسی اوبراک، فیلمی معروف نیز تهیه شده است.

رونی برومان، رئیس پیشین سازمان «پزشکان بدون مرز» و از بنیان گذاران «آزادی بدون مرز». به ابتکار او و یارانش تلاش می شود که امکان معالجه بیماران کشورهای «فقیر» در آفریقا و آسیا فراهم شود.

راشل شوکرون، از فعالان گروه صلح طلب «زنان سیاه پوش» متشکل از زنان یهودی و مسلمان و مسیحی در اسرائیل و فرانسه و دیگر نقاط جهان.

استفان هسل، فرانسوی آلمانی تبار، از بازماندگان یهودی اردوگاه های نازی، از همزمان ژنرال دوگل در لندن در جریان «مقاومت فرانسه» و نیز سفیر سابق و دیپلمات سازمان ملل.

مارسل- فرانسویس کان، استاد دانشکده پزشکی، عضو پیشین مقاومت فرانسه و مبارز ضد جنگ ویتنام. از پشتیبانان همیشگی جنبش فلسطین.

- گروه ها از مترجم است.

یوری آونری: خنجر از پشت

Uri Avnery

یادداشت مترجم درباره یوری آونری، نویسنده این مقاله:
Gush Shalom، بلوک یا جبهه صلح یکی از فعال ترین جنبش های صلح طلب در اسرائیل است و یکی از نمایندگان «صدای دیگر» در اسرائیل. یوری آونری رهبر این بلوک، نماینده سابق کنست (پارلمان) است و روزنامه نگار. او در سال ۱۹۸۲، در حالی که ارتش اسرائیل بیروت را محاصره کرده بود، با یاسر عرفات در مقر فرماندهی وی ملاقات و گفتگو کرد و متن آن را در همان زمان منتشر نمود. آونری و سازمان وی از منتقدین قاطع سیاست تجاوزکارانه اسرائیل و طرفدار تشکیل دولت مستقل فلسطین در کنار کشور اسرائیل است.

مقالات او که مرتباً در سایت این بلوک و نیز برخی رسانه ها منتشر میشود، بازگو کننده دیدگاه بخشی از مخالفین سیاست دولت اسرائیل و طرفداران واقعی صلح است. مقاله زیر که در تاریخ دوم اوت ۲۰۰۶ نوشته شده است، گوشه ای از این نگاه انتقادی را نشان میدهد.

* * * * *



روز پس از خاتمه جنگ، روز
خنجرهای بلند خواهد بود.
هر کسی دیگری را ملامت
خواهد کرد. سیاستمداران یکدیگر را
سرزنش خواهند کرد. ژنرال یکدیگر را

ملاطت خواهند كرد. اما بيش از همه، ژنرال ها سياستمداران را ملاطت خواهند كرد.

هميشه، در هر كشوري پس از هر جنگي، زماني كه ژنرال ها شكست خورده اند، افسانه «خنجر از پشت»، سر بلند ميكند كه اگر سياستمداران، درست در آستانهء پيروزي باشكوه و تاريخي ارتش، آن را متوقف نميكنند چه ها و چه ها مي شد...

اين امري است كه در آلمان پس از جنگ جهاني اول رخ داد، هنگامي كه اين افسانه منجر به تولد جنبش نازي گرديد. شبیه اين ماجرا پس از جنگ ويتنام پيش آمد. و اين حادثه در اينجا در حال وقوع در است. نخستين نشانه هاي آن احساس ميشود.

حقيقت ساده اين است كه تا امروز، بيست وسومين روز جنگ، حتى يك هدف نظامي نيز بدست نيامده است. ارتشي كه در سال ۱۹۶۷ فقط در شش روز، سه ارتش بزرگ عرب را به زانو درآورد، هنوز موفق نشده است از عهده يك «گروه تروريستي» كوچك برآيد، آن هم در مدتي كه از جنگ خطير كيپور [اكتبر ۱۹۷۳] نيز طولاني تر شده است. در آن زمان، ارتش موفق شد در مدت بيست روز، شكست روزهاي نخستين جنگ را به يك پيروزي نظامي بدل سازد.

ديروز سخنگويان ارتش، براي ارائه تصويري از پيروزي اعلام كردند كه «ما موفق به كشتن ۲۰۰ نفر از ۱۰۰۰ جنگجوي حزب اله شده ايم» (يا ۳۰۰ يا ۴۰۰ نفر، چه كسي مي شمارد؟) اما پافشاري بر اين نكته كه كل جنگجويان حزب اله وحشتناك هزار نفر است، خود بسيار معنادار است.

گزارش ها حاكي از ياس پرزيدنت بوش است. ارتش اسرئيل «بار را به منزل» نداده است. بوش با اين اعتقاد آن ها را به جنگ اعزام كرده كه ارتش نيرومند مجهز به پيشرفته ترين سلاح

های آمریکائی در عرض چند روز «کار را تمام خواهد کرد». پیش بینی شده بود که حزب اله نابود، لبنان دست نشانده آمریکا، ایران تضعیف و شاید راه برای «تغییر رژیم در سوریه» هموار خواهد شد. نباید از خشمگینی بوش تعجب کرد.

حتی ایهود اولرت از او نیز عصبانی تر است. او جنگ را با روحیه ای بالا و دلی امیدوار شروع کرد، چرا که ژنرال های نیروی هوائی قول داده بودند که در چند روز حزب اله و موشک هایش را نابود خواهند ساخت. اکنون قایق او به گل نشسته است و هیچ پیروزی در افق نمایان نیست.

طبق معمول، در پایان نبردها (و گاه پیش از آن)، جنگ بین ژنرال ها شروع خواهد شد. خطوط جبهه، از هم اکنون در حال شکل گرفتن است.

فرماندهان نیروی زمینی رئیس مغرور ستاد و نیروی هوائی را سرزنش خواهند کرد، زیرا آنان قول داده بودند که فقط با اتکا به قدرت خود، به تنهائی پیروز خواهند شد. القاء کرده بودند که با ریختن بمب و بمب بمب، جاده ها، پل ها، مناطق مسکونی و روستا ها را ویران می کنیم و ... کار تمام است.

پیروان رئیس ستاد و دیگر ژنرال های نیروی هوائی سرزنش خود را متوجه نیروی زمینی و بویژه فرماندهی نیروی شمال خواهند کرد. سخنگویان آن ها در رسانه ها، از هم اکنون اعلام میکنند که این ستاد پر از افسران نالایق است. آن ها را به شمال پرت کرده اند زیرا تصور میشد که شمال جای پرتی است و عملیات واقعی در جنوب (غزه) و مرکز (کرانه باختری) جریان دارد.

از هم اکنون کنایه ها را می شنویم. زمزمه میشود که دلیل انتصاب ژنرال اودی آدام به فرماندهی شمال، احترام به پدر وی، ژنرال کوتی آدام است که در جنگ اول لبنان کشته شده است.

انتقادات متقابل، همگی واردند. این جنگ، چه در هوا، چه در زمین و چه در دریا با اشتباهات نظامی همراه است.

آن‌ها در غرور وحشتناکی غرق اند. غروری که ما در آن پرورانده شده ایم و بخشی از شخصیت ملی ما شده است. این امر حتی در مورد ارتش بارز تر است و به درجات بالای نیروی هوایی هم می‌رسد.

در طول سال‌ها ما به همدیگر گفته ایم که ما دارای عالی‌ترین، عالی‌ترین، عالی‌ترین ارتش جهان هستیم. نه تنها خود ما به این مطلب معتقد بودیم، بلکه بوش و همه جهان نیز. از همه گذشته، ما پیروزی حیرت‌انگیزی را در شش روز در سال ۱۹۶۷ کسب کردیم. اما باید نتیجه گرفت که این بار، ارتش پیروزی عظیم دیگری در شش روز کسب نکرد، همه گیج و مبهوت شده اند. چرا، چه اتفاقی افتاده است؟

یکی از هدف‌های اعلام شده این جنگ، اعاده حیثیت از توان بازدارنده ارتش اسرائیل بود. در واقع، چنین امری اتفاق نیفتاد.

دلیل آن اینست که روی دیگر سکه غرور و تکبر، تحقیر عمیق اعراب است. منش و روشی که پیش از این نیز موجب شکست‌های نظامی گشته است. کافی است که جنگ کیپور را بیاد بیاوریم. حالا سربازان ما، به سختی در می‌یابند که «تروریست»ها اراده بسیار بالایی دارند، که آنان جنگجویان مقاومی بوده و فقط کسانی نیستند که در عالم هیپروت در رویای فرشته باکره «شان» در بهشت بسر برند.

اما فراتر از غرور خود و تحقیر دشمن، یک مشکل اساسی نظامی وجود دارد. پیروزی در جنگ بر مبارزان چریک غیرممکن است. ما این تجربه را در حضورمان در لبنان که ۱۸ سال طول کشید،

دیدیم. با نتیجه ای غیر قابل اجتناب، این کشور را ترك کردیم. حقیقت اینست که بدون مصلحت اندیشی و بدون توافقی با طرف مقابل خارج شدیم (ما با تروریست ها گفتگو نمیکنیم، غیر از این است؟ - حتی اگر آن ها مسلط ترین نیرو در محل باشند) . ولی ما فلنگ را بستیم.

خدا میداند که ژنرال های کنونی از کجا چنین اعتماد به نفس نایابی یافته اند که به پیروزی در جنگی معتقد شوند که همقطاران شان در گذشته، با آن فصاحت شکست خوردند.

از همه مهم تر این که حتی بهترین ارتش دنیا نمیتواند در جنگی پیروز شود که هدف های آن مشخص نیست. کارل کلاوس ویتز، تئوریسین دانش نظامی گفته است « جنگ چیزی نیست مگر ادامه سیاست به راه های دیگر». اولرت و پرتز، دو آماتور تمام عیار، واقعیت را به این صورت آشکار کردند که «جنگ چیزی نیست جز ادامه بی سیاستی به روش های دیگر».

کارشناسان نظامی میگویند که برای پیروزی در جنگ می بایست ۱ - هدف روشنی وجود داشته باشد. ۲ - هدف قابل دسترس باشد. ۳ - ابزار لازم برای رسیدن به هدف در اختیار باشد. این سه شرط در این جنگ وجود ندارد. این به روشنی تقصیر رهبری سیاسی است.

بهمین جهت، ملامت اصلی متوجه اولرت و پرتز است. آنها در برابر وسوسه زمان حاضر تسلیم شدند و با تصمیمی دولت را بسوی جنگ کشاندند که شتابزده، نسنجیده و بی ملاحظه بود.

همچنان که نهمیا استراسلر در هارتس نوشت: آنها میتوانند، پس از دو سه روز جنگ را متوقف کنند، زمانی که همه دنیا می پذیرفت که تحریکات حزب اله پاسخ اسرائیل را توجیه

میکنند، هنگامی که در مورد توانائی ارتش اسرائیل جای تردید وجود نداشت. عملیات میبایست حساس و سنجیده میبود.

اما، اولرت و امیر پرتز قادر به توقف جنگ نشدند. نظیر آدم های هالو در مقابله با جنگ، این دو نفهمیدند که نباید به حمایت ژنرال ها تکیه کرد؛

که حتی بهترین طرح های نظامی ارزش کاغذی را که بررویش نوشته شده نیز ندارد؛

که در جنگ باید منتظر وقایع غیر مترقبه بود، که هیچ چیز بی دوام تر از افتخار جنگ نیست. مقبولیت جنگ در افکار عمومی [اسرائیل] آنان را مسموم کرد. جمعی از روزنامه نگاران چاپلوس نیز آن دو را تشویق کردند و دچار این توهم شدند که میتوانند نقش رهبران جنگی مشهور را ایفا کنند.

مشوق اولرت، سخنان پرطمطراق و ناباورانه خودش بود. سخنانی که افراد سرباز خودش تعلیم داده بودند. پرتز، گویا در مقابل آینه ایستاده و فکر کرده است که نخست وزیر آینده، آقای سازمان امنیت و بن گوریون ثانی است.

و بدین ترتیب، مثل دو ساده لوح روستائی، به صدای بوق و کرنا، در راه پیمائی مستقیم به سوی اشتباهات سیاسی و نظامی براه افتادند.

منطقی است که بر این نکته صحه بگذاریم که آنان پس از خاتمه جنگ، بهای ندانم کاری خود را خواهند پرداخت.

از این مخلصه کامل، چه چیزی بیرون خواهد آمد؟

دیگر کسی از حذف حزب الله، یا خلع سلاح آنان و نابودی همه راکت ها حرفی نمیزند. این امر مدتی است که فراموش شده است. در آغاز جنگ، دولت خشم آلود، نظریه استقرار نیروی بین المللی را در طول مرز با لبنان رد کرد. ارتش معتقد بود که چنین

نیروئی از اسرائیل حفاظت نکرده و تنها آزادی عمل آن را محدود خواهد کرد. اکنون، ناگهان، استقرار نیروی بین المللی به هدف اصلی این کارزار تبدیل شده است. ارتش به تنهایی به عملیات ادامه خواهد داد تا «زمین را برای نیروی بین المللی» آماده کند و اولرت اعلام میکند که او تا استقرار نیروی بین المللی به جنگ ادامه خواهد داد.

متأسفانه این ترفند تاسف باری است، نردبانی است برای پائین آمدن از بالای درختی بلند. نیروی بین المللی را میتوان تنها با موافقت حزب اله مستقر کرد. هیچ کشوری حاضر نخواهد شد که سربازانش را به نقطه ای بفرستد که آنان مجبور به جنگ با نیروهای محلی گردند. در هر نقطه ای از منطقه، ساکنان شیعه به روستاهای خویش بازخواهند گشت و از جمله جنگجویان مخفی حزب الله.

مضافاً بر این که حضور این نیرو منوط به موافقت حزب الله خواهد بود. اگر بمبی در زیر اتوبوس حامل سربازان فرانسوی منفجر شود، در پاریس فریاد برخواید خاست که فرزندان ما را به خانه برگردانید. شبیه این ماجرا هنگام انفجار محل استقرار تفنگ داران آمریکائی در بیروت اتفاق افتاد.

آلمانی ها که در هفته جاری با مخالفت خود با آتش بس، جهان را به حیرت انداختند، به یقین سربازی به مرزهای اسرائیل نخواهد فرستاد. تنها چیزی که کم دارند این است که مجبور شوند بر روی سربازان اسرائیلی آتش بگشایند!

و مهم تر از آن، هیچ چیز مانع حزب الله در انداختن موشك بر سر نیروهای بین المللی، هر وقت که اراده کند، نخواهد شد. در آن صورت نیروهای بین المللی چه خواهند کرد؟ همه منطقه تا بیروت را فلج خواهند کرد؟ اسرائیل چه پاسخی خواهد داد؟

اولمرت نیروئی میخواید که بر مرزهای سوریه و لبنان نظارت کند. این امر خیلی توهم آمیز است. آن مرز از غرب تا شمال لبنان کشیده شده است. هر کسی بخواید اسلحه وارد کند، دور از جاده های اصلی که تحت نظارت سربازان بین المللی خواهد بود، رد خواهد شد. در طول مرز، صدها نقطه وجود دارد که آنان بتوانند بگذرند. گذشته از آن، در لبنان نیز میشود با تطمیع و رشوه خیلی کارها کرد.

بنابراین، پس از جنگ، ما کم و بیش در همان نقطه ای خواهیم بود که پیش از آغاز این حوادث غم انگیز قرار داشتیم. قبل از کشتن هزار لبنانی و اسرائیلی، پیش از فراری دادن بیش از یک میلیون انسان، اسرائیلی و لبنانی از خانه هایشان، پیش از نابودی بیش از هزار خانه در لبنان و اسرائیل.

پس از جنگ، شور و هیجان فرو خواهد نشست. ساکنان شمال اسرائیل هم زخم هایشان را التیام خواهند داد. و ارتش به بررسی خطاهایش خواهد پرداخت. هر کسی از مرد و زن اعلام خواهد کرد که از روز نخست علیه جنگ بوده اما سرانجام روز داوری فرا خواهد رسید. نتیجه می گیرند که اولمرت را بیرون بیندازید. پرتز را بفرستید پی کارش و هالوتز را اخراج کنید.

با توجه به شروع مسابقه ای جدید، تنها چیزی که مسئله را حل خواهد کرد، مذاکرات صلح با فلسطینی ها، لبنانی ها و سوری هاست. و نیز با حماس و حزب الله.

زیرا تنها با دشمن است که پیمان صلح می بندند.

ترجمه بهروز عارفی

The Knife in the Back, Uri Avnery, 2/8/2006

www.gush-shalom.org

امیره هس: چگونه ملتی را به کمک و صدقه محتاج می کند

Amira Hass

روزنامه ها آرتز، اول مارس ۲۰۰۶

نویسنده در این مقاله نشان می دهد که اسرائیل چگونه درآمدهای ناچیز فلسطینی ها را بی شرمانه می دزدد و چگونه همدستی جنایتکارانه اتحادیه اروپا و ایالات متحده او را در این امر یاری می دهد.

متن را میشل گیس از عبری به فرانسه ترجمه کرده و ما آن را از روی سایت اورو فلسطین گرفته ایم: www.europalestine.com

متن انگلیسی را روی سایت ها آرتز می توان یافت:

www.haaretz.com/hasen/spages/688642.html

* * * * *

این فلسطینی ها نیستند که باید از تصمیم اتحادیه اروپا برای پرداخت سریع ۱۲۰ میلیون دلار دیگر به آنان ممنون باشند، آنهم پیش از آن که حکومت فلسطین به رهبری حماس تشکیل شود؛ بلکه ابن اسرائیل است که باید خوشحال باشد که کشورهای غربی به جبران خساراتی ادامه می دهند که اقتصاد روز به روز بدتر شونده فلسطین در نتیجه اشغالگری اسرائیل بدان دچار است. زیرا آنچه باعث شده که فلسطینی ها نیازمند صدقه جهانیان باشند

نه فاجعه های طبیعی، بلکه پیامد فرآیند مستعمره کردن فلسطین به دست اسرائیل است که مدام شدت بیشتری می گیرد. یکی از وجوه این فرآیند دست اندازی به



زمین‌های فلسطین است (چه «خصوصی» و چه عمومی که فرقی با هم ندارند) و نیز گسترش خانه سازی‌ها صرفاً برای یهودیان، و الحاق عملی بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های فلسطینی به اسرائیل، به طوری که ساحل غربی برای فلسطینی‌ها به محدوده‌های بسته و محصور تبدیل شده است.

وجه دیگری از این مستعمره کردن فلسطین اعمال محدودیت‌های شدیدی است که اسرائیل برای نقل و انتقال و تحرك فلسطینی‌ها از این محدوده به محدوده دیگر چه در داخل ساحل غربی و چه از آنجا به غزه، بر آنان تحمیل می‌کند.

کمکی که اروپا قولش را داده و بخشی از آن برای پرداخت حقوق کارکنان بخش دولتی فلسطینی است به ما نشان می‌دهد که اروپا حتی برای اینکه اسرائیل را از غارت آشکار عایدات عوارض گمرکی فلسطین - یعنی ۵۰ تا ۶۵ میلیون دلار در ماه - ممانعت کند با دشواری رو برو است. این امر همچنین به ما نشان می‌دهد که اروپا به خوبی می‌داند که ایالات متحده، برخلاف فشارهایی که در آغاز انتفاضه بر اسرائیل وارد آورد تا عایدات گمرکی فلسطینی‌ها را بلوکه نکند؛ این بار برای بازگرداندن این پول چپاول شده هیچ فشاری بر آن وارد نمی‌آورد. این پول در واقع، در بنادر و دروازه‌های گمرکی اسرائیل اما از نقل و انتقالات اموال متعلق به بخش خصوصی فلسطین اخذ می‌شود. این پول متعلق به فلسطین است و بر طبق تمام مقررات اداری عادی، ممنوع است که این پول‌ها به جای آنکه به وزارت بهداری و آموزش و پرورش فلسطین منتقل شود بهره به خزانه اسرائیل سرازیر کند. این پول تقریباً دو سوم دریافتی‌هایی است که توسط فعالیت اقتصادی فلسطینی حاصل می‌شود. یک سوم یعنی حدود ۳۵ میلیون دلار در ماه کل عوارضی

ست که مستقیماً از فعالیت اقتصادی در ساحل غربی و نوار غزه عاید می‌گردد.

اگر اقدامات اسرائیل علیه اقتصاد فلسطین و علیه امکانات توسعه آن وجود نداشت این مبلغ می‌توانست بسیار بیشتر باشد و کمک و صدقه‌هایی را که به بودجه جاری فلسطین پرداخت می‌شود به امری زائد و بیهوده بدل سازد. این اقدامات اسرائیل چیز تازه‌ای نیست که به افتخار دولت حماس برقرار شده باشد. اسرائیل کشاورزی فلسطین را ویران کرده و همچنان به تخریب آن ادامه می‌دهد از جمله نابودی دو مزرعه بزرگ ملی تولید سبزیجات در شرق و غرب ساحل غربی از طریق تقسیم و الحاق دوفاکتوی دره رود اردن. اسرائیل همچنین تخریب زمین‌ها، جلوگیری از ورود دهقانان به زمین و باغ‌هاشان، ممانعت از انتقال محصولات کشاورزی به بازار، صدمه به سرچشمه‌ها و منابع آب‌دها هزار کشاورز را که به کار خود افتخار می‌کنند به روز سیاه نشانده و سهم آنان را در تأمین درآمد ملی به چیزی اندک تقلیل داده است.

در دوره پیش از انتفاضه کنونی، اسرائیل به امیدهایی که به توسعه صنعتی فلسطین وجود داشت صدمات شدیدی وارد آورد زیرا آن را به تدریج به سمت «مناطق صنعتی» که چسبیده به اسرائیل است کشاند. از آنجا که بخش عمده ساحل غربی (یعنی ۶۰ درصد سرزمین‌هایی که طبق قرارداد اسلو بخش C نامیده می‌شود و هدف اسرائیل از آن گسترش کولونی‌ها بود) در کنترل خود او ست - و کنترل یعنی اعمال نهایت محدودیت -، اسرائیل اجازه ساختمان، طرح‌های توسعه فلسطین، امکان انتقال مراکز صنعتی به خارج از محله‌های مسکونی و نیز مدرن‌سازی صنایع را در دست خود گرفت. روش دیگر مبتنی بود بر محدودیت انتقال از یک منطقه به منطقه دیگر، محدودیتی که از ۱۹۹۱ اعمال شده ولی طی

پنج سال گذشته بسیار تشدید گردیده، وضع را به وخامت بیشتری انداخته است. لازم نیست آدم اقتصاددان باشد تا بفهمد که تولید، استخدام کارگر، به بازار رساندن فرآورده ها و فروش آنها دیگر صرف نمی کند زیرا حمل و نقل مواد اولیه یا کالا با کامیون به جای يك ساعت ۸ ساعت طول می کشد.

روش دیگر که در تخریب امکانات بالقوه فلسطین به کار رفته این است که اسرائیل راه دستیابی به مؤسسات آموزش عالی را به روی جوانان فلسطینی سد می کند. اسرائیل اجازه نمی دهد که اهالی غزه یا بیت المقدس برای تحصیل به ساحل غربی که مؤسسات آموزشی بهتری دارد بروند. مسدود کردن راه ها و ایجاد مناطق بسته ای که خروج از آنها بدون اجازه رسمی ممکن نیست، دانشجویان ساحل غربی را مجبور می کند که در نزدیکی دانشگاه سکونت کنند حتی برای کسانی که فاصله خانه شان تا دانشگاه بیش از ۲۰ کیلومتر نیست. این امر مخارجی اضافی به همراه دارد که بسیاری از خانواده ها نمی توانند تحمل کنند. علاوه بر این، کم شدن منابع درآمد دانشگاه ها سطح علمی و حرفه ای آنها را پایین می آورد.

کم نیستند اقتصاددانانی که می توانند رابطه بین روش های اسرائیل برای کنترل فلسطینی ها را با انحطاط اقتصادی فلسطین نشان دهند. تحقیقات فراوان نشان می دهد که بین محدودیت های شدیدی که اسرائیل بر آمد و رفت ها مقرر کرده از يك طرف، و بدل شدن خلق فلسطین به ملتی که نیازمند کمک خارجی ست رابطه ای مستقیم وجود دارد و نباید انتظار داشته باشیم که با این وضع، اقدامات به منظور ارسال کمک از هر نوع به آنان رو به کاستی رود. به این دلیل است که فلسطینی ها به جای خوشحالی باید از آنچه وزرای خارجهء اتحادیهء اروپا پریروز اعلام کردند نگران

باشند، زیرا این تصمیم نشان می دهد که دول اروپایی همچنان از اعمال هرگونه فشار سیاسی به اسرائیل به منظور آنکه سیاست استعمار فلسطین را متوقف کند خودداری می ورزند، سیاستی که به نحوی روشمند در امکانات بالقوه اقتصادی فلسطینی ها را خرابکاری می کنند. دول اروپایی با دادن پول بر عجز سیاسی خود و نیز بر تصمیم خویش دائر بر عدم درگیری با ایالات متحده که از سیاست اسرائیل جانبداری می کند سرپوش گذاشته و همچنان سرپوش می گذارند. با استقرار حکومتی به ریاست حماس بهانه و فرمول های دیگری پیدا خواهد شد تا فلسطینی ها را در توری امنیتی از کمک و صدقه در اسارت نگاه دارند. حکومت اسرائیل سروصدا راه می اندازد که "چرا به حماس کمک می شود" ولی در باطن از آن بسیار شادمان است.

منتشر شده در دفتر هجدهم نگاه، ماه مه ۲۰۰۶

<http://www.negah1.com>

گیدئون له وی: اسرائیل: ملتی متحد و نژادپرست

هاآرتز ۲۶ مارس ۲۰۰۶

Gideon Levy

یادداشت مترجم:

در دهه ۱۹۷۰ مجمع عمومی ملل متحد صهیونیسم را «یکی از اشکال نژادپرستی» نامید. پس از تجاوز نخست آمریکا (بوش پدر) به عراق و فروپاشی اتحاد شوروی و آغاز خیمه شب بازی «کنفرانس صلح خاور میانه» در مادرید، فشارهای امپریالیستی باعث شد که ملل متحد این تصویبنامه خود را پس گرفت. اما حقیقت را برای همیشه نمی توان پنهان داشت.

خوشبختانه نویسنده تنها کسی از «اهل خانه» نیست که شهادت می دهد. وجدان های بیدار در اسرائیل کم نیستند.

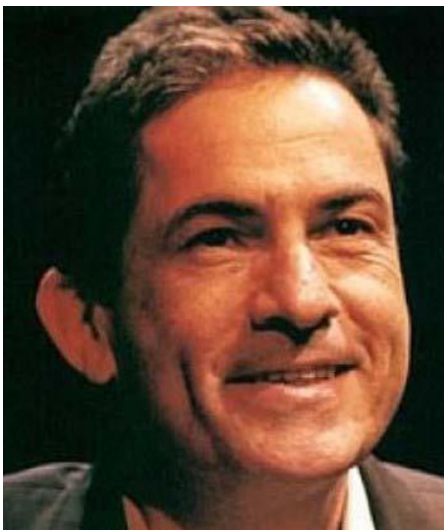
روزنامه نگار اسرائیلی، گیدئون لوی، در مقاله ای که به مناسبت انتخابات اخیر کنیست (مجلس) در روزنامه اسرائیلی هاآرتز نوشته این واقعیت را دردمندانه فریاد می زند. اما در این دنیا که بر پاشنه منافع سرمایه داری، آنهم یکه تازانه می چرخد چه کسی گوش شنوایی دارد؟ و از وضعیت مردم فلسطین که موجودیت و حقوقش، در اشکال گوناگون، مورد انکار قرار گرفته چه کسی می پرس و

چه کسی جنایتکاران معاف از مجازات را به دادگاهی صالح فرا می خواند؟

باری، اصل مقاله به عبری ست و منبع ما ترجمه فرانسه آن است که در سایت زیر آمده:

«همبستگی برای صلحی عادلانه در

خاور میانه» www.europalestine.com



متن انگلیسی آن را می توان روی سایت روزنامه هاآرتز یافت:

www.haaretz.com

* * * * *

برخلاف آنچه ظاهر امر نشان میدهد انتخابات پس فردا (۲۸ مارس) اهمیت خاصی دارد زیرا از سیمای حقیقی جامعه اسرائیل و تمایلات پنهان آن پرده بر میدارد. بیش از صد نماینده تنها با در دست داشتن يك کارت به مجلس راه خواهند یافت: کارت نژادپرستی. اگر در گذشته برایمان عادی بود که هر دو اسرائیلی سه نظر داشته باشند حالا برایمان خوب روشن خواهد شد که اسرائیلی ها جز يك نظر ندارند: نظر نژادپرستانه. انتخابات امسال این را به وضوح نشان خواهد داد.

اکثریت مطلق اعضای مجلس هفدهم اسرائیل به عقیده ای بسنده می کنند که مبتنی ست بر يك دروغ و آن اینکه اسرائیلی شریکی برای برقراری صلح ندارد. اکثریت مطلق پارلمان آینده نه اعتقادی به صلح دارد و نه خواستار آن است - درست مثل انتخاب کنندگانشان. از این هم خطرناکتر اینکه آنها فلسطینیان را برابر با خویش به شمار نمی آورند. در این کشور هرگز اینهمه آدم که علناً از نژادپرستی حمایت کنند وجود نداشته است. این بیشترین سکه رایج در انتخابات کنونی ست.

برای نژادپرست بودن لازم نیست کسی «آویگدور لیبرمن» باشد: صلحی که ایهود اولمرت (جانشین کنونی شارون در حزب «کادیم» و در دولت) پیشنهاد می کند از این دست کمی ندارد. لیبرمن می خواهد فلسطینی ها را از مرزهای ما دور کند، اولمرت و امثال او می خواهند موجودیت فلسطینی ها را از وجدان ما بزدایند. از صلح با فلسطینی هیچ کس سخن نمی گوید. هیچ کس هم حقیقتاً آن را نمی خواهد. تنها يك آرزو همگان را متحد می

سازد: خلاص شدن از آنها به نحوی از انحاء. اخراج [از خاک فلسطین]، دیوار، «یکطرفه کنار کشیدن» و «به درون خود خزیدن». مسأله اساسی این است که آنها از پیش چشم ما ناپدید شوند. تنها سکه ای که در این کشور رواج دارد، یعنی «اقدام یکجانبه»، تنها ناشی از این دروغ نیست که شریک [صلح] وجود ندارد چنانکه نمی توان آن را مبتنی بر «نیازهای» انحصاری خودمان دانست که با احساس نخوت و برتری جویی همراه است، بلکه حکایت از رفتاری خطرناک می کند که موجودیت ملتی دیگر را از بن نادیده می گیرد.

نکته اینجا ست که این احساس مبتنی ست بر فرضیه ای صددرصد اشتباه آمیز. فلسطینی ها اینجایی هستند، درست مثل ما. آنها از این به بعد ناگزیرند با تنها وسیله ای که برای آنها و ما شناخته شده است یعنی خشونت، حضور خود را به ما یادآوری کنند.

این فصل غم انگیز تاریخ اسرائیل در کمپ دیوید گشوده شد زمانی که ایهود باراک توانست این افسانه را برای دیگران ساز کند که در طرف فلسطینی هیچ کسی را نمی توان یافت که با او بشود مذاکره کرد و اینکه ما به آنان آینده ای چون بهشت پیشنهاد دادیم ولی آنان با خشونت به ما پاسخ دادند. بعدها سوء قصدهای بزرگ رخ داد و جامعه اسرائیل در حالتی از دلسردی بیمارگونه و بی تفاوتی فرو رفت که بی سابقه بود. اگر جامعه، پیش از این، در قبال رنج های فلسطینیان عدم حساسیت از خود نشان می داد اکنون این بی تفاوتی گسترش یافته و تشدید گردیده و در برابر رنج فقیرترین اقشار اسرائیلی یعنی اعراب، فقرا و بیماران نیز بی تفاوت و بی اعتنا شده است. از این نقطه نظر، کارزار انتخاباتی کنونی که از هر زمان دیگر غم انگیزتر و بی جنب و جوش تر است

تجسم و نماد کامل نگرانی های عمومی ست. هیچ چیز اسرائیلی ها را از رخوت بیرون نمی کشد، نه به زندان کشیدن ملت همسایه [فلسطینی ها]، نه ویرانی و مرگی که ما در بین آنان می پراکنیم، نه رنج ناتوان ترین لایه های جامعه خودمان. چه کسی فکر می کرد که در سال ۲۰۰۶ در اسرائیل قتل يك دختر بچه ۸ سال و نیمه از فاصله بسیار کم، آنطور که در هفته گذشته در الیامون رخ داد، اینقدر با بی اعتنائی روبرو شود و کمتر کسی از آن سخن گوید؟ چه کسی فکر می کرد که يك اتیوپیایی مبتلا به ایدز در حالی که شوهر يك زن اسرائیلی ست مشمول اخراج از کشور شود به این دلیل که یهودی نیست و هیچ فریاد اعتراضی هم برنینگیزد؟ چه کسی فکر می کرد که نتیجه يك نظرخواهی دائر بر اینکه اکثریت اسرائیلی ها مایل نیستند با يك فرد عرب همسایه باشند باعث هیچ اعتراضی نشود؟

اگر در سال ۱۹۸۱ می شد به طرف شیمون پرز گوجه فرنگی پرتاب کرد، اگر در ۱۹۹۵ می شد علیه اسحاق رابین تظاهرات خیابانی به راه انداخت، امروز نه از گوجه فرنگی خبری هست، نه انگیزه ای و نه حتی تجمع انتخاباتی. هیچ چیز نمی تواند فرد اسرائیلی را به خیابان بکشاند یا خشم او را برانگیزد. يك کارزار انتخاباتی بدون درگیری، بدون کشش و دلبستگی، برای دموکراسی خطرناکتر از هر گوجه فرنگی ست. این وضعیت نشانه بی اعتنائی و عدم حساسیتی ست که دولت به اعتبار آن می تواند هرکاری که به کله اش بزند انجام دهد. این واقعیت نیز که هیچ تفاوت مشخصی بین سه حزب اصلی وجود ندارد و در آن یکی می گوید: «تقریباً تمام کشور مال من است» و دیگری هم می گوید: «تقریباً تمام کشور مال من است» خود خبر بسیار بدی برای دموکراسی ست.

تکلیف انتخابات آینده (۲۸ مارس) از حالا روشن است. اکثریت قاطع اسرائیلی ها به برنامه ای نژادپرستانه رأی خواهند داد که فلسطینی ها را از قلم می اندازد: چه برنامهء حزب کادیما، چه حزب لیکود و تا حد زیادی برنامهء حزب کار. هیچ يك از این احزاب تلاش نمی کند تا صلحی عادلانه را پیشنهاد نماید. رهبران این احزاب حتی يك کلمه دربارهء جنایت های جنگی و نه دربارهء مصائبی که اسرائیل به بار می آورد بر زبان نمی رانند. رأی دهندگان به احزاب راست افراطی و مذهبی ها نیز به اینان می پیوندند و در می یابیم که با ملتی روبرو هستیم که او را نژادپرستی واحد و متحد کرده است چرا که مخرج مشترك حقیقی او همین راسیسم است. تقریباً همه صلح را رد می کنند، ادامهء اشغال را ولو زیر پوششی دیگر تأیید می کنند چنانکه به انزوای طلبی و به درون خود خزیدن ما آری می گویند. واژهء «اخلاق» دیگر امروزه مبتذل و زنده شده است. بدترین تباهی تاریخ این کشور یعنی اشغال حتی بر زبان نمی آید. آنچه بر همه جا سایه افکنده صرفاً راه حل های یکطرفه است که همه سر و ته يك کرباس اند: همه «مجتمع های مستعمراتی» (کلنی ها) را می خواهند نگه دارند و نوعی عقب نشینی که منحصرأ بر اساس «نیازهای» ما صورت می گیرد با دیوار جدایی بین دو طرف [فلسطینی و اسرائیلی] و سرانجام، این بی تفاوتی وحشتناک.

* روزنامه نگار اسرائیلی

<http://www.haaretz.com/hasen/spages/698426.html>

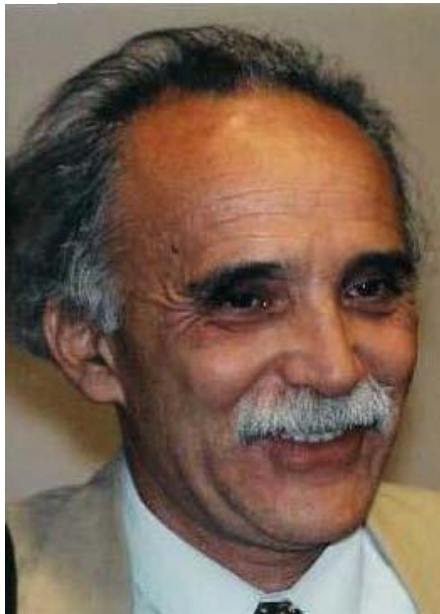
میشل ورشوفسکی*:

اسرائیلی ها و فلسطینی ها در بن بستی خونین

Michel warschawski

اشاره:

رسانه های جهانی غالباً از حقیقت ماجراهایی که زیر سرپوش فرآیند صلح بین اسرائیل - فلسطین می گذرد، سخنی نمی گویند. حرف های دلخوش کنک گوش فلک را کر کرده ولی غصب اراضی فلسطینی، مستعمره سازی ها و دیوار کشیدن ها و طفره رفتن اسرائیل از اجرای قطعنامه های ملل متحد و قراردادهای دوجانبه ادامه دارد. توده های فلسطینی تحت فشاری که بیش از حد توانشان است از خود شکیبایی بسیار نشان داده اند. با بدبینی کامل به عواقب سیاست يك بام و دوهوایی که اسرائیل و آمریکا اعمال می کنند، می توان شکست تلاش های اخیر برای به اصطلاح رسیدن به راه حلی مسالمت آمیز را پیش بینی کرد. هیچ نیرویی نیست که اشغالگر را سر جای خود بنشانند و خواهیم دید که باز هم گناه را به گردن فلسطینی ها خواهند انداخت. اما مردم به مقاومتشان ادامه می دهند و به هیچ رهبری اجازه نخواهند داد که به خواست های اسرائیل و آمریکا که مستلزم به خاک سپردن آرمان استقلال طلبانه ی فلسطین است تسلیم گردد.



در اینجا، دیدگاه يك مبارز صلح طلب اسرائیلی را که فرآیند صلح و علل شکست آن را ده سال پس از امضای «توافق اصولی اسلو» بررسی می کند می آوریم. به خوانندگان علاقه مند پیشنهاد می کنیم این مقاله را مطالعه کنند تا ببینند علل واقعی شکست «فرآیند صلح» چیست. (مترجم)

ده سال پس از خوشحالی های اسلو، فرآیند صلح بین اسرائیل و فلسطینی ها مرده و دفن شده است. مذاکرات و تمام ابتکارهایی که به منظور استعمارزدایی مطرح شده بود جای خود را به جنگ آرامسازی داده که در آن نیروهای نظامی انبوه تمام قدرت آتش و ویرانگری خود را به کار می برند تا فلسطینی ها را تسلیم کنند. ببینیم چه شده که امروز به چنین رکود همه جانبه و سریعی رسیده ایم؟ هدف های جدید هرکدام از دو طرف چیست؟

اسلو و اسرائیلی ها:

رهبران اسرائیل همان زمان که توافق اصولی اسلو را امضا می کردند بین خود اختلاف نظر داشتند. يك دسته بدین باور بودند که تنها راه برای رسیدن به صلح با فلسطینی ها این است که به اشغال پایان داده شود. در این صورت، با استعمارزدایی از سرزمین های فلسطینی که در ژوئن ۱۹۶۷ اشغال شده، راه برای برپایی يك دولت مستقل فلسطینی باز خواهد شد و فرآیند همزیستی مسالمت آمیز بین دو ملت آغاز خواهد گردید. ابهاماتی که در این رابطه وجود داشت عبارت بود از اینکه: آیا فلسطینی ها آماده خواهند بود که در برابر برپایی دولت فلسطین، از حق بازگشت آوارگان صرف نظر کنند؟ در باره ی بیت المقدس به چه مصالحه ای تن درخواهند داد؟ اما به رغم این ابهامات، یوسی بلین [رئیس يك حزب دست چپی و سهیم در کابینه ی رابین و باراک] و دیگر مذاکره کنندگان اسلو هدفشان این بود که اسرائیلی ها از سرزمین های اشغالی عقب نشینی کنند و طرح استقلال فلسطین به اجرا درآید.

اما منظور دسته ی فوق به هیچ رو مورد توافق همگان نبود، حتی در خود دولت اسرائیل هم کسانی با چنان هدفی مخالف بودند. به نظر بسیاری، فرآیند صلح چیزی نبود جز وسیله ای که

اداره ی سرزمین های اشغالی به نحوی کم خرج تر صورت گیرد، بدین ترتیب که از يك طرف، فلسطینی ها و اسرائیلی ها را از هم جدا کنند و از طرف دیگر، اهالی فلسطینی را از فضای حیاتی شان جدا سازند یعنی اسرائیل اداره و کنترل زمین، آب، مرزها و حرکت اشخاص و کالاها را در دست داشته باشد و يك دولت فلسطینی مسؤول اداره و امور روزمره ی زندگی فلسطینی ها باشد (آموزش و پرورش، بهداشت، امنیت داخلی و اقتصاد) و به ازای این خودمختاری، فلسطینی ها تضمین امنیت اسرائیل را بر عهده گیرند.

بیانیه ی توافق اصولی اسلو دوره ی گذاری شش ساله را پیش بینی میکرد که مشخصه اش، در واقع، يك خودمختاری کمابیش گسترده بود. اما اگر در نظر یاسر عرفات، پس از این دوره ی خودمختاری و جابجایی بخشی از نیروهای اسرائیلی، باید نوبت به استعمار زدایی و استقلال می رسید، بسیاری از رهبران سیاسی و به خصوص نظامی اسرائیلی معتقد بودند که همکاری فلسطینی ها با این نظام خودمختاری نشانه ای ست از این که این مدل می تواند همان راه حل نهایی باشد.

اسحاق رابین مدتها تردید کرد و سرانجام در تابستان ۱۹۹۵، یعنی چند ماه پیش از کشته شدنش، بود که فکر کرد استعمارزدایی سرزمین های اشغالی را حقیقتا به اجرا درآورد. اما دیگر دیر شده بود. ارتش که مأمور شده بود مذاکرات را آغاز کند و طرح عقب نشینی از مناطق اشغالی را عملی سازد، راه را بر استعمارزدایی بست: به جای مذاکرات، به سرعت، فرمان های نظامی جایگزین کرد، قراردادهای امضا شده را یکجانبه لغو کرد، سررسید اجرای توافق ها را (که به ندرت در بیانیه ی اسلو مشخص شده بود) سریعا تغییر داد و به ویژه به سازماندهی مجدد فضای

عملیات، حول يك محور درجه ی اول یعنی وجود و گسترش کلنی ها، پرداخت.

یکجانبه گری؛ تقدم مسائل امنیتی بر هر مسأله ی دیگر؛ ادامه ی مستعمره سازی؛ و بالاخره جدا سازی دو طرف. اینها چهار مشخصه ی اصلی برخورد اسرائیل به «فرآیند صلح» بود. و وقتی رابین خواست مسیر را به خصوص روی دو مشخصه ی اول تصحیح کند، به دست يك فعال دست راستی اسرائیل ترور شد، در حالی که از دو سال پیش، کارزاری کینه توزانه و به هدف غیرقانونی جلوه دادن نخست وزیر در جریان بود.

گزینش انجام شده

قتل اسحاق رابین به معنی پیروزی کسانی بود که به دلایل مختلف با فرآیند اسلو مخالف بودند. بعد از پرانتز کوتاه و فاجعه آمیز نخست وزیری شیمون پرز، سه نخست وزیر بر سر کار آمدند که هرکدام از همان روز نخست، مخالفت خود را با فرآیند اسلو نشان دادند. بنیامین نتانیا هو به بهانه های مختلف فرایند اسلو را معلق گذاشت و ایهود باراک آن را از پای درآورد. سپس نویت به آریل شارون رسید که به جای اسلو بدیل دیگری به اجرا درآورد. غیر از نپذیرفتن چشم انداز استعمارزدایی و برپایی يك دولت واقعا مستقل فلسطینی در گستره ی به هم پیوسته ی غزه و ساحل غربی، سیاست مشترك این سه نخست وزیر اسرائیل چه بود؟ این سیاست را می توان در پنج نکته خلاصه کرد:

کلنی سازی های موجود و نیز دست کم بخشی از کلنی سازی های برنامه ریزی شده به هیچ رو نباید زیر سؤال برود. بهتر است که اسرائیلی ها دیگر اداره ی امور روزمره ی فلسطینی ها و از جمله امنیت داخلی را اگر ممکن باشد به عهده نداشته باشند.

هدف از هر راه حل موقتی یا نهائی این است که حد اکثر امنیت برای اسرائیلی ها فراهم آید.

چه در جریان فرآیند مذاکرات و چه پس از آن، به هیچ رو نباید با فلسطینی ها به عنوان يك طرف برابر برخورد کرد. بنا براین، مذاکرات نمی تواند بر پایه ی برابری طرفین جریان یابد و اصل تساوی حقوقی دو طرف باید قاطعانه از مذاکرات کنار گذارده شود.

این پنج نکته بر سه محور استوار است: ادامه ی مستعمره سازی، ادامه ی روابط استعماری، جداسازی.

آنچه ایهود باراک را از دو همتای دیگرش (نتانیاهو و شارون) متمایز می سازد این است که با ترکیبی از تفرعن بی حد و جهل اش از واقعیت اوضاع اعراب و فلسطین، پیش خود باور کرده بود که طرحی بر اساس این سه محور می تواند مورد قبول یاسر عرفات قرار گیرد: اگر عرفات چنین «پیشنهاد سخاوتمندانه» ای را نپذیرد انتقام سختی باید پس بدهد و اگر ملتش از وی، در این امتناع از تسلیم شدن، حمایت کند او نیز تاوان گزافی خواهد پرداخت. در پی يك کارزار سراپا دروغ و بی سابقه، و بدین هدف که نشان دهند عرفات هرگز قصد نداشته به مصالحه ای دست یابد و اینکه هدف استراتژیک وی نابودی اسرائیل است، باراک از ارتش می خواهد سناریویی را که از مدتها پیش برای درهم شکستن تشکیلات خودمختار فلسطین آماده کرده بود به اجرا بگذارد و مردم فلسطین را مجبور کند به تسلیم تن دهند.

این است که برنامه ای حقیقی برای آرام سازی زیر سرپوش مبارزه با تروریسم به اجرا در می آید، درست همان برنامه و منظوری که سه سال پیش از آن، رهبر نومحافظه کاران، بنیامین نتانیاهو طرح ریزی کرده بود. این برنامه ی آرام سازی صدها

کشته برجا گذاشت و تازه پنج ماه بعد بود که نخستین سوء قصد انفجاری [فلسطینی] به اجرا درآمد. اما فلسطینی ها تسلیم نشدند. باراک در انتخاباتی که خود آن را پیش انداخته بود شکست خورد.

طرح شارون

برخلاف ایهود باراک، جانشین او آریل شارون هرگز اعتقاد نداشته که می توان طرح تسلیم را به عرفات تحمیل کرد. برعکس، او معتقد است که زیر ضربات آرام سازی، ممکن است يك «يك رهبری پراگماتيك» طرح وی را بپذیرد. توجه داریم که شارون طرحی دارد که آن را از سال ۱۹۷۸، زمانی که در نخستین کابینه ی مناحیم بیگین، وزیر مستعمره سازی در اراضی اشغالی بود، آماده کرده است. شارون این طرح را در مناسبت های متعدد به خصوص در مصاحبه ای طولانی با آری شاریت، خبرنگار روزنامه ی هاآرتس در مارس ۲۰۰۱ چند هفته پس از انتخاباتش با وضوح تمام مطرح کرده است. این طرح را می توان در ۱۰ نکته خلاصه کرد:

فلسطینی ها صلح می خواهند، اما نه آن صلحی که ما حاضریم به آنها عرضه کنیم.

جنگ استقلال اسرائیل (جنگ ۱۹۴۸) هنوز به پایان نرسیده و ما ۵۰ سال دیگر پیش رو داریم تا مستعمره سازی (colonisation) فلسطین («ارض اسرائیل») را به پایان بریم. خطای بزرگ رابین این بود که می خواست مرزها را تثبیت کند [توجه داریم که اسرائیل هرگز مرزهایش را تعیین نکرده است! مترجم] زیرا این امری نیست که تا ۵۰ سال آینده در دستور کار باشد (شارون در جای دیگری می گوید تا صد سال دیگر).

فلسطین همان اسرائیل است، اما باید یهودی باشد. فلسطینی ها چه کار خواهند کرد؟ کمال مطلوب این است که به اردن بروند (بر هزاران پوستر در اسرائیل این عبارت به چشم می خورد: «اردن همان دولت فلسطین است» و طرح «ترانسفر» - اخراج و کوچ دستجمعی فلسطینی ها از وطن شان - که تعبیر خوش آب و رنگی ست برای پاک سازی قومی، برنامه ی سیاسی يك بخش عمده از احزابی ست که از دولت شارون پشتیبانی می کنند. از آنجا که این طرح، اگر در موقعیت مناسبی صورت نگیرد خطرناک محسوب می شود باید وسیله ی دیگری برای اخراج فلسطینی ها از فلسطین پیدا کرد.

بدیل «ترانسفر» عبارت است از جمع آوری آنان در اردوگاه ها و کانتون ها در مناطقی که به هر صورت، امکانات مستعمره سازی بسیار محدود است و فلسطینی ها خواهند توانست، اگر مایل باشند، آن را دولت (های) فلسطینی (ها) بنامند.

محدوده ی مرزها را اسرائیل یکجانبه تعیین خواهد کرد و خودش، البته، راه های ورود به آنها و نیز منابع طبیعی (به ویژه آب) را در کنترل خواهد داشت.

کشیدن دیوار - که شارون بعدها به این طرح پیوست - محدوده ی کانتون ها و بانتوستان ها را تسهیل خواهد کرد. غزه نخستین کانتون فلسطینی خواهد بود.

اگر امکان داشته باشد و بتوان «رهبرانی پراگماتیک» پیدا کرد که طرح اسرائیل را بپذیرند، چه بهتر، و گرنه این طرح یکجانبه به آنان تحمیل خواهد شد.

اگر احتمالاً فلسطینی ها اعلام کنند که حاضرند چنین طرحی را بپذیرند شارون آماده است آن را «طرح گذار دراز

مدت» (کذا) بنامد! اینکه می گوید «طرح گذار» برای این است که فلسطینی ها بتوانند طی مدتی بسیار دراز (۵۰ سال یا ۱۰۰ سال!) آن را بپذیرند و به خوبی نشان دهد که از این حد فراتر نخواهد رفت...

شارون مسلماً یک بولدوزر است، همان طور که رسانه های گروهی اسرائیل وی را چنین لقب می دهند، بولدوزری که هرچیزی را بر سر راهش له می کند. اما می داند کجا برود و برای رسیدن به هدفش در به کار بردن هیچ وسیله ای تردید نمی کند. در درک او از واقعیت تنها یک نقطه ی کور وجود دارد، چنانکه در درک پیشینیان اش نیز چنین نقطه ی کوری وجود داشت و آن اینکه از درک ظرفیت مقاومت اهالی فلسطین عاجز است.

ملتی مقاوم

به رغم هزاران کشته و زخمی و معلول، به رغم هزاران خانه ی ویران شده، دهها هزار درخت ریشه کن شده، به رغم عملیات فراوان تخریب، به رغم بستن راه های عبور و مرور و محاصره، ملت فلسطین کوچکترین اثری از تسلیم از خود نشان نمی دهد.

فلسطینی ها قادر نیستند تنها با نیروی خود، اسرائیل را وادارند حقوق آنان را پس بدهد تا به استقلال خویش دست یابند. در دنیا و در خاور میانه ای که تحت سلطه ی فلسفه ی جنگ سراسری، دائمی و پیشگیرانه قرار دارد توازن قوا به شدت به زیان آنها ست. با وجود این، آنها به نحوی خارق العاده ثابت کرده اند که چه ظرفیت شگفت انگیزی برای به شکست کشاندن طرح اسرائیل مبنی بر تسلیم آنان دارا هستند. با مقاومتی که بیشتر منفی ست (به عربی، صمود) تا مثبت، با مقاومتی که بیشتر فردی ست تا آنکه ساختاری اجتماعی داشته باشد، آنها تجزیه (اتمیزاسیون) و

محدود و محصور ماندن را نپذیرفته اند. اراده ی زندگی، اراده ی برخورداری از يك زندگی را در همه حال: زیر بمباران، در شهرها و روستاهای محاصره شده و رو در روی خشونت و اعمال قدرت دلبخواهی نظامیان حاضر در همه جا با تصمیم قاطعانه دنبال کرده اند.

خیلی ها فستیوال بین المللی سینما در رام الله را به ریشخند گرفتند و گفتند خرده بورژواهای مرفه این شهر در يك سالن نوساز خیلی لوکس نشستند تا فیلم تماشا کنند و به حرف های کارگردان هایی که از سراسر دنیا به رام الله رفته بودند گوش بدهند. من به هیچ رو با این ریشخند موافق نیستم چرا که این فستیوال، خود يك عمل مقاومت است، خیزشی ست علیه مرگ و محاصره شدگی، علیه پروژه ی جدی اسرائیل برای «وحشی قلمداد کردن» فلسطینی ها. مگر نه این است که نیروهای اشغالگر پروژکتور را توقیف کردند؟ مگر نه این است که کوشیدند از ورود کارگردانان خارجی به فلسطین و ورود تماشاچیان به رام الله جلوگیری کنند؟ و به رغم همه ی اینها فستیوال برپا شد: نمادی از پیروزی زندگی بر اراده ی آشکار قتل زندگی.

به مدرسه رفتن، به عمه و خاله سر زدن، پیش دندان پزشك رفتن - همه ی اینها اعمال مقاومت است که لازمه اش عبور از دیوارها، دور زدن از موانع و در يك کلام، سرسختی برای رسیدن به مقصد است. همین مقاومت است که سیاست آرام سازی اسرائیل را به شکست کشانده و ما را و ما می دارد که ادامه ی خشونت سیاست آرام سازی را با کشته هایش، با ویرانگری ها و رنجهایی که برای فلسطینی ها به بار می آورد و امواج سوء قصدها که به نحوی ادواری جامعه ی مدنی اسرائیل را عزادار می سازد تا سال های دراز مورد توجه قرار دهیم.

جنبش صلح؟

کارزار فریبکارانه ای که ایهود باراک و بخشی از سازمان مخفی اطلاعات اسرائیل به راه انداختند بدترین پیامدش این بود که جامعه ی اسرائیل پذیرفت که تروریسم و خیل قربانبان آن امری ست گریزناپذیر. سابقا، جنبش صلح برای آنکه اسرائیلی ها را قانع کند که با سیاست مبنی بر «اسرائیل بزرگ» و مستعمره سازی و اشغال مخالفت ورزند دو استدلال در اختیار داشت: از یکی اینکه برای ادامه ی اشغال و سیاست استعماری باید با جان انسانها، با پول، با فداکردن کیفیت زندگی و جامعه تاوان آن را پرداخت و دیگر آنکه با ادامه ی سیاست استعماری، ما در انزوای بین المللی قرار می گیریم و فشارهای بین المللی را باید تحمل کنیم.

از وقتی که گفته شده ما در «جنگ برای بقاء» و با نیروهای ویرانگر درگیر هستیم، استدلال اول همه ی تأثیر خود را از دست داده است. در برابر دشمنی که منظورش نه مصالحه بلکه نابودی اسرائیل است تنها راهی که می ماند جنگ پیشگیرانه و دائمی ست. با کسانی که سیاست نابودی اسرائیل را دنبال می کنند هیچ مصالحه ای ممکن نیست. این بدیهی ست!

جنبش صلح، که فراموش نکنیم خود در ساختن و پرداختن این افسانه ی مرگبار سهیم بود، طی سه سال هیچ پیشنهادی نداشت که ارائه دهد زیرا اعلام می کرد که کشته شدن افراد نه نتیجه ی اشغال و سرسختی سیاسی رهبران ما - از جمله حزب کارگر که دوباره در کابینه ی شارون جا خوش کرده اند - بلکه نتیجه ی سرسختی یاسر عرفات است. یادمان هست که [دو نویسنده] اب یهوشو و آموس اوز در روزنامه های بزرگ فرانسه مقالاتی نوشتند و فلسطینی ها را متهم کردند که قصد نابودی اسرائیل را دارند. بنابر این، اگر خودآزار نیستیم، چرا باید از

برنامه‌ی مصالحه‌ای که «صلح طلبان» مطرح می‌کنند جانبداری کنیم؟ چرا باید «به توافق اسلو بازگردیم»؟ در حالی که آن توافق چیزی جز یک مانور فلسطینی نبوده است! در چنین وضعیتی، گفتمان بدیلی که هزاران مبارز جنبش ضد استعماری از جمله ائتلاف زنان برای نیل به صلحی عادلانه، انجمن تعایش (همزیستی) و گوش شالوم (جمعیتی برای صلح به رهبری یوری اونیری)، خاخام‌های طرفدار حقوق بشر و کانون اطلاعاتی بدیل و به ویژه و بهتر از همه‌ی اینها، نافرمانان از خدمت نظام و معترضین نیروهای ذخیره مطرح می‌کنند، اینها در برابر اجماع نوینی که بر محور جنگ بقاء به وجود آمده وزنه‌ای ندارد.

اما «ابتکارهای جدید صلح» (به ویژه ابتکار ژنو) باید گفت که غیاب کامل آنها از گفتگوهای عمومی و انعکاس نداشتن آنها، به خصوص بیانگر آن است که سخنگویان این ابتکارهای جالب و بالقوه امید بخش عاجز از آن اند که این اجماع در مورد جنگ دائمی را زیر سؤال برند، زیرا چنین موضعی مستلزم این است که آنها شدیداً و صریحاً از خود و نقشی که در شکل‌گیری این اجماع داشته‌اند (وقتی می‌گفتند «تقصیر از عرفات است»، «فلسطینی‌ها قابل اعتماد نیستند»، «تشکیلات خود مختار حقیقت را نمی‌گویند و به دو زبان حرف می‌زنند») انتقاد کنند و به خصوص اعتراف کنند که مسؤولیت خونهایی که طی چهار سال گذشته به زمین ریخته شده و نیز شکست فرآیند صلح به عهده‌ی اسرائیل است نه فلسطین. بدون چنین نقدی از خود، هیچ طرح صلحی گوش شنوایی در اسرائیل نخواهد یافت... زیرا فرض عمومی در اسرائیل بر این است که ما شرکائی برای معاهده‌ی صلح نداریم و طرف مقابل ما کسانی هستند که نابودی اسرائیل را

می خواهند و آنقدر خطرناک اند که حتی از حرف صلح و میانه روی هم غر و لندشان بلند می شود.

چارچوب بین المللی:

استدلال قوی دیگر که نیروهای صلح طلب به طور سنتی مطرح می کردند مبتنی بر « فشارهای بین المللی » بود. واقعیت این است که سیاست استعماری اسرائیل را جامعه ی بین المللی هرگز نپذیرفته و حتی ایالات متحده که طی سه دهه ی گذشته هرگز از حمایت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک (وتو در شورای امنیت) از اسرائیل دریغ نداشته، برداشت سیاسی واحدی با دولت های مختلف اسرائیل ندارد و حتی گاه سرسختی این دولت و برخی از ماجراجویی های جنگ طلبانه ی آن را برای ثبات نظم آمریکایی در منطقه خطرناک ارزیابی می کند (توجه شود به فشارهایی که جرج بوش - پدر - در سال ۱۹۹۱ به اسحاق شامیر وارد آورد تا مستعمره سازی ها را متوقف کند و در مذاکرات صلح مادرید شرکت جوید).

ترس از خصومت با جامعه ی بین المللی - و قبل از همه با ایالات متحده - برخلاف برخی حرفهای بیمارگونه ی پرگویان، در اسرائیل بیش از هرچیز دیگری واقعیت دارد، به طوری که حکومت شامیر به این دلیل سقوط کرد که مردم اسرائیل نمی خواستند ایالات متحده را خشمگین کنند... چنان که نمی خواستند از ۱۰ میلیارد دلار ضمانت های بانکی [که آمریکا بلوکه کرده بود] صرف نظر نمایند.

تا زمانی که گروه نومحافظه کاران در واشنگتن فرمانروایی می کنند، اسرائیل هیچ ترسی از فشار احتمالی جامعه ی بین المللی نخواهد داشت. بین سیاست های دیک چنی، پل ولفوویتز، ریچارد پرل و غیره با سیاست مشاوران سیاسی و نظامی شارون چنان

هماهنگی و جذب متبادلی وجود دارد که هرگز پیش از این وجود نداشته است. جنگ همه جانبه، دائمی و پیشگیرانه با «تروریسم فلسطینی» بخشی از جنگ سراسری، دائمی و پیشگیرانه‌ی واشنگتن با تروریسم بین‌المللی و به خصوص تروریسم اسلامی است.

از این بدتر: در ۱۴ آوریل ۲۰۰۴ بوش بر پیشفرض‌های اسرائیل صحنه گذاشت و با این کار نه تنها از دیگر نیروهای جامعه‌ی بین‌المللی گسست کرد، بلکه از سیاست سنتی ایالات متحده – هرچند صوری و غیر الزامی بود – نیز فاصله گرفت. جرج بوش در نامه‌ای به آریل شارون که کمی بعد در دو مجلس کنگره به تصویب رسید، اظهار داشت که مرزهای سال ۱۹۶۷ مرزهای اسرائیل نخواهد بود و اینکه برخی مستعمرات (کلنی‌ها) به اسرائیل ضمیمه خواهد شد و آوارگان به میهن‌شان باز نخواهند گشت. مسأله‌ی آمریکا پیشنهادهایی نیست که قرار است بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به مذاکره گذارده شود، بلکه مواضعی است که باید در چارچوب یک راه حل، بطور یک جانبه تحمیل گردد.

یکجانبه‌نگری، کنارگذازدن حقوق بین‌المللی و قطعنامه‌های ملل متحد و اعمال تروریسم دولتی برای تحمیل استعمار مجدد جهان – این است پایه‌های پیوند تنگاتنگ بین سیاست امپریالیستی جرج بوش و استراتژی استعماری آریل شارون. اینجا است که کارزار بین‌المللی در دفاع از حقوق مردم فلسطین ابعادی جهانی به خود می‌گیرد، یعنی جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان با دفاع از این حقوق، نه تنها با یک بی‌عدالتی بسیار بزرگ و خشونت بی‌حساب که نسبت به حقوق یک ملت اعمال می‌شود، بلکه با پایگاه مقدم جنگ سراسری و استعمار مجدد جهان و به نوعی آزمایشگاه این استعمار مبارزه می‌کنند. به موازات آن، فلسطینی

ها با حراست از حقوق خویش، امروز در خط مقدم پیکار برای بقای تمدن انسانی و علیه توحش نولیبرالیسم توسعه طلب قرار دارند. اهمیت و فوریت يك همبستگی بین المللی قوی و مصمم از اینجا ناشی می شود.

اصل مقاله مندرج در فصلنامه ی مولتی تود، شماره ۱۹، زمستان ۲۰۰۵، آدرس الکترونیکی:

www.multitude.samizdat.net

* میشل ورشوفسکی، نویسنده و مبارز صلح طلب اسرائیلی

یوری آونیری: به سوی جنگ داخلی در اسرائیل

Uri Avnery

همه از جنگ بعدی صحبت می کنند. پربیننده ترین کانال تلویزیونی هم برنامه های مفصلی درباره آن پخش می کند. منظور نه جنگ با اعراب است، نه تهدید جنگ اتمی ایران و نه درگیری های خونین روزمره با فلسطینی ها. صحبت از جنگ داخلی آینده است..

تا همین چند ماه پیش، چنین حرفی چرند و نامعقول می نمود، اما ناگهان به صورت امری ممکن و حتی واقعی درآمد. این نه فیلی ست که رسانه های گروهی هوا کرده باشند، نه یکی دیگر از مانورهای سرگرم کننده سیاسی شارون است و نه باجگیری جدید کولون ها (مهاجران و مستعمره نشینیان)، بلکه واقعیتی ست روی زمین.

در ملاقات های وزیران، در جلسات کنیست (پارلمان اسرائیل)، در برنامه های مستقیم تلویزیونی، در سرمقاله ها و ستونهای خبری روزنامه ها، همه جا صحبت از آن در میان است. رئیس ستاد ارتش اخطار کرده است که ارتش ممکن است

تنها بماند. یکی از وزرا می گوید که موجودیت اسرائیل در خطر است و وزیر دیگر پیش بینی می کند که يك حمام خون از نوع جنگ داخلی اسپانیا در راه است.



شین بت [سازمان اطلاعاتی اسرائیل] به آرامی (که چندان هم آرام

نیست)، احتیاطات لازمه را به کار می‌گیرد. به زندانها دستور داده شده است که خود را برای پذیرش تعداد انبوهی از زندانیان آماده کنند. فرماندهی ارتش طرحی برای فراخواندن ۱۰ هزار سرباز ذخیره آماده می‌کند و در این اندیشه است که در صورت لزوم چه قدم‌هایی را باید بردارد.

آری این يك تهديد واقعی ست. ممکن است به نظر برخی برسد که چنین خطری از هیچ جا به چشم نمی‌خورد، ولی کسی که چشم داشته باشد درک می‌کند که دیر یا زود رخ خواهد داد.

بذر جنگ داخلی زمانی اقشانده شد که نخستین کولونی (شهرک مهاجرنشین یا مستعمره) در سرزمین‌های اشغالی برپا گردید. در آن زمان، من خطاب به نخست وزیر وقت، در کنیست گفتم: «شما دارید مین می‌کارید. روزی مجبور خواهید شد که مین‌ها را جمع کنید. بگذارید من به عنوان يك سرباز قدیمی به شما اخطار کنم که جمع کردن مین از زمین‌های مین‌کاری شده کار تلخ و دشواری ست.»

از آن زمان به بعد، صدها نوع از این مین‌ها کاشته شده و زمین‌های مین‌کاری شده هنوز هم گسترش می‌یابد.

این فرآیند را دسته‌های مذهبی آغاز کردند. هدف اعلام شده آنان، آنطور که خود گفته و هرگز از تکرار آن خسته نشده‌اند این است که اعراب را از سرزمین‌هایی که خداوند به یهودیان وعده کرده بیرون کنند. آنطور که یکی از اینان چند روز پیش در تلویزیون به ما یادآوری کرد، سرزمینی که خداوند به ما وعده داده نه «فلسطین» تحت قیمومت بریتانیا [رسماً از ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ تا ۱۵ مه ۱۹۴۸]، بلکه سرزمین موعودی ست شامل اردن، لبنان، بخش‌هایی از سوریه و سینا. و یکی دیگر با نقل قول از تورات

گفت ما به اینجا آمده ایم نه برای اینکه از این سرزمین ارث ببریم، بلکه برای آنکه دیگران را از ارث بردن از آن محروم کنیم و آنان را از اینجا بیرون بیندازیم. از آن زمانی که شیمون پرنز، وزیر دفاع وقت، نخستین کولونی (به نام کدومیم) را در وسط يك منطقه مسکونی فلسطینی ساحل غربی بنا کرد، کولونی ها مانند ملخ همه جا پراکنده اند. کولونی ها به تدریج، زمین و آب را از روستاهای فلسطینی مجاور دزدیده، درختها را ریشه کن کرده، راهها را بسته و جاده های تازه کشیده اند که عبور فلسطینی ها از آنها ممنوع است. تقریباً تمام کولونی ها، تأسیساتی تابع خودشان بر تپه های مجاور مستقر کرده اند.

این چیزی ست که هم اکنون جریان دارد. پس از آنکه شارون رسماً به بوش وعده داد که برخی از این تأسیسات را از بین ببرد، دهها تأسیسات جدید بر سر تپه ها سبز شده اند. همهء وزارتخانه ها فعالانه به تأسیساتی که رسماً غیرقانونی شمرده می شوند یاری می رسانند. نه تنها ارتش از آنها دفاع می کند و در نتیجه سربازان را به بدآموزی می کشاند، بلکه واقعاً به جوانان مستقر بر سر تپه ها می گوید کجا برای خود مقرهای جدید برپا کنند و مخفیانه به آنان یاد می دهد که چگونه گشت بزنند.

وقتی ما از وقوع خطر هشدار می دادیم به ما می گفتند آرام باشید و به ما اطمینان می دادند که تنها اقلیتی از کولونها از باندهای متعصب تشکیل شده است و اضافه می کردند که اینها البته دیوانه اند و در برابر هر کوششی برای انتقال از آنجا مقاومت خواهند کرد ولی این مسألهء مهمی نیست، زیرا اکثریت وسیعی از شهروندان اسرائیل از آنان متنفرند و از آنان به عنوان سکت یاد می کنند.

به ما می گفتند اغلب کولون ها متعصب نیستند. آنها به آنجا رفته اند زیرا دولت ویلاهای گران قیمتی به آنها داده که در خود اسرائیل خوابش را هم نمی بینند. آنها به دنبال «کیفیت زندگی» هستند. وقتی دولت به آنها دستور دهد که از آنجا بروند غرامت می گیرند و می روند.

این البته يك فریب خطرناك است. همان طور که کارل مارکس گفته است: آگاهی انسانها با موقعیت اجتماعی شان تعیین می شود. طرفداران حزب کار که به دست دولت این حزب در ساحل غربی و نوار غزه اسکان داده شده اند امروز رفتارشان مثل بدترین پیروان خاخام فاشیست مائیر کاهان است.

علاوه بر اینها به ما گفته می شد که حتی غریبه ها دموکراسی اسرائیل را به رسمیت می شناسند. هیچکس به روی سربازان ارتش اسرائیل دست بلند نخواهد کرد. زمانی که دولت و مجلس تصمیم به تخلیه کولونی ها بگیرند آنها اطاعت خواهند کرد. آنها ممکن است نمایشی از مقاومت درآورند، همان کاری که در سال ۱۹۸۲ در زمان تخلیه کولونی های شمال سینا انجام دادند ولی غروب همان روز تسلیم می شوند. سرانجام در شمال سینا حتی يك کولون هم از پذیرفتن غرامت سر باز نزد.

اما این اهانت به کولون ها کم خطرتر از اهانت به اعراب نیست. آنچه همواره پنهان نگاه داشته شده بود امروز آشکار می شود. کولون ها هیچ اهمیتی به دموکراسی و نهادهای دولتی نمی دهند. عقاید قلبی شان چنین چیزهایی را رد می کند. وقتی مصوبات مجلس با قوانین مذهبی یهود تضاد داشته باشد، مذهب اولویت دارد. دست آخر اینکه معتقدند کنیست (مجلس) باند فاسدی از سیاستبازان است و قوانین ساخته بشر را نمی توان با کلام مقدس الهی مقایسه کرد.

بسیاری از کولون‌ها هنوز به صراحت چنین چیزی نمی‌گویند و وقتی چنین رفتاری به آنان نسبت داده شود وانمود می‌کنند که گویی به آنها دشنام داده شده ولی در واقع با همان عقیده قلبی و سرسختانه خود که قبلاً همهء ماسک‌هایش را کنار زده اند به چنین مواضعی کشیده می‌شوند. آنها نه تنها در برابر سیاست دولت، بلکه در برابر دموکراسی اسرائیل نیز می‌ایستند و صریحاً می‌گویند که هدفشان براندازی دولت قانون و جایگزینی آن با دولت دینی است.

دولت قانون‌ناشی از ارادهء اکثریت است که قوانینی را وضع یا اصلاح می‌کند ولی دولت مذهبی ناشی از تورات است که در کوه سینا [به موسی] نازل شده و غیرقابل تغییر است. تنها شمار اندکی از خاخام‌های برجسته می‌توانند احکام الهی را تفسیر کنند. این البته با دموکراسی ناسازگار است. چنین افرادی را در هر کشور دیگری فاشیست می‌نامند. رنگ‌های متفاوت مذهبی تغییری در این امر نمی‌دهد.

شورشیان دست راستی مذهبی قویاً بسیج شده اند. بسیاری از آنان به کابالا (قبالا یعنی اسرار نهانی تورات)، نه کابالای مد شدهء خانم مادونا، باور دارند که بنا بر آن، یهودیان لائیک امروز، در واقع، همان «آمالکیت‌ها» هستند که وقتی بنی اسرائیل از مصر اخراج می‌شدند توانستند بین آنان نفوذ و رسوخ کنند. خداوند نیز همان طور که همگان می‌دانند، دستور داده است که «آمالیک» را از صحنهء زمین پاک کنند. آیا پایهء ایدئولوژیک کامل تری برای جنگ داخلی می‌توان یافت.

چرا این امر در لحظهء معین کنونی به صورت تهدیدی درآمده است؟ هنوز روشن نیست که آیا واقعاً شارون تصمیم دارد معدود کولونی‌های نوار غزه را برچیند یا نه. ولی به نظر کولون‌ها

حتی فکر برچیدن يك كولونی می تواند آتش خصومت را بین دو دسته موافق و مخالف دامن بزند، چرا که این امر هرآنچه را که مقدس است مورد حمله قرار می دهد. شارون کوشید آنان را قانع کند که این فقط يك فداکاری كوچك است برای نجات سایر كولونی ها، ولی موفق نشد.

كولون ها در تدارك شورش بزرگشان، پرده از امکانات بالقوه خویشتن برگرفتند. برجسته ترین خاخام های «جنبش صهیونیستی مذهبی» اعلام کرده اند که تخلیهء يك كولونی گناه است و نافرمانی از دستور خداوند و از سربازان خواسته اند که از اجرای فرمان ها امتناع کنند. صدها خاخام از جمله خاخام های كولونی ها و خاخام های يکان های مذهبی ارتش به این فراخوان پیوسته اند.

صدای مخالفان معدود و اصلاح طلبان مذهبی را خفه کرده اند. اینان آیات تلمود را نقل می کنند که «از قانون مملکت باید تبعیت کرد» یعنی باید تابع دولت بود. همان چیزی که مسیحیان معتقدند که آنچه متعلق به قیصر است باید به قیصر واگذار نمود و غیره، اما چه کسی به این «خاخام های میانه رو» گوش فرا می دهد.

تسخیر ارتش از درون از مدتها پیش آغاز شد. «قرار و مدار» با مدارس مذهبی گذارده شد تا يکان های جداگانه ای در ارتش داشته باشند و آنان اجازه یافتند که اسب تروای بزرگی به درون ارتش بفرستند. در هر رودرویی بین خاخام ها و فرماندهان ارتش، سربازان وابسته به قرار و مدارهای مذهبی از خاخام ها پیروی می کنند، و از این هم بدتر، سالها ست که كولون ها به طور سیستماتيك در ردهء افسران ارتش نفوذ می کنند و امروز اسب تروای به مراتب خطرناك تری هستند.

نافرمانی و اعتراض دست راستی ها اصلاً مانند اعتراض و نافرمانی دست چپی ها نیست. نافرمانی دست چپی ها موضعی شخصی ست، حال آنکه نافرمانی دست راستی ها يك شورش دستجمعی ست. در جناح چپ، چند صد نفر هستند که از خدمت نظام در مناطق اشغالی سر باز زده اند، اما در جناح راست، هزاران نفر و حتی دهها هزار نفر برای نافرمانی از خاخام هاشان تبعیت خواهند کرد. همان طور که رئیس ستاد ارتش اخطار کرده ارتش ممکن است چند دسته شود.

کولون ها همراه با همپیمانان شان در اسرائیل که دانشجویان مدارس مذهبی را دربر می گیرد شمارشان ممکن است به حدود نیم میلیون برسد که خود نیروی مهمی برای شورش محسوب می گردد.

کولون ها تا کنون از این تهدید برای باج خواهی و ممانعت استفاده کرده اند تا فکر تخلیه سرزمین های اشغالی را در نطفه خفه کنند. ولی اگر این باج خواهی موفق نشود شورش بزرگ، دیر یا زود، فرا خواهد رسید.

ترجمهء بهروز عارفی

و یادداشت هایی دیگر:

- زنی اسرائیلی که همکلاس سابق نتانیا هو، نخست وزیر پیشین اسرائیل، بوده دخترش را در جریان يك عملیات انتحاری فلسطینی از دست میدهد. وی در جواب تسلیت نتانیا هو نوشت: قاتل فرزند من نه فلسطینی ها بلکه تو هستی و سیاست دولت اسرائیل.

- نتانیا هو از رهبران حزب حاکم لیکود می گوید: فلسطینی ها موجوداتی وحشی اند و باید آنها را با کشیدن دیوار در قفس نگه داشت.

- افسری که در جریان تخریب خانه ها در شهر رفح شرکت داشته می گوید: وضع ما در برابر فلسطینی ها مثل فیلی بود که به مغازه چینی فروشی قدم بگذارد.

- در نمایشگاهی از خشونت‌های ارتش اسرائیل که سربازان مخالف جنگ تحت عنوان «سکوت را بشکنیم» در تل اوئو برپا کرده اند و تا ۲۵ ژوئن ادامه دارد.

- سربازی میگوید: «ارتش در پاسخ به اعتراض هایی که دریافت کرده جواب داده است که به سربازان آموزش میدهد که رفتار اخلاقی داشته باشند؛ اما آموزش اخلاقی چگونه میتواند در برابر واقعیت اشغال مقاومت کند. در شهر ۱۲۰ هزار نفری هبرون (الخلیل ۶۰۰) مهاجر متعصب یهودی را در دل این شهر مسلمان نشین به زور جا داده اند و ۱۲۰۰ سرباز را برای نگهبانی آنان گماشته اند. من اگر عرب بودم، از سربازی که با لگد در خانه ام را شبانه می شکند و وارد می شود محال بود، انتظار رفتار انسانی داشته باشم. کولون ها روی دیوارهای محله شان نوشته اند: «همه را بکشید! خدا بندگان خود را خوب می شناسد... عربها را به اتاق گاز بفرستید!»

- و سربازی دیگر می گوید: «اگر من یکی از بچه هایی بودم که مورد تحقیر ارتشی های اسرائیل قرار میگیرند، هرگز طرفدار صلح نمی شدم، بلکه از افراطیون بودم. آنچه من از تجربه ام فهمیده ام نه این است که ما باید یهودیان را از دست عربها نجات دهیم، بلکه باید جان عربها را از دست یهودیان حفظ کنیم.»

- و سرانجام برپا کنندگان نمایشگاه میگویند: «برای ما مهم است مادری که فرزندش به سربازی میرود بداند که او به کجا پا میگذارد». (از روزنامه لیبراسیون ۸ ژوئن ۲۰۰۲)

- وودی آلن، سینماگر معروف آمریکایی، زمانی که می شنود سربازان اسرائیلی دست کودکی فلسطینی را «به جرم» پرتاب سنگ به روی تانک های اسرائیلی، با سنگ کوبیده اند می گوید «من از یهودی بودنم خجالت میکشتم».

یوسف لاپید وزیر دادگستری در دولت شارون...:

«وسرانجام یکی از اهل خانه شهادت داد.»

(داستان یوسف و زلیخا)

Yosef Lapid

عملیات ویرانگر اخیر ارتش اسرائیل در نوار غزه، کشتن ده ها فلسطینی، تخریب خانه های فلسطینیان و بی خانمانی هزاران فلسطینی که بدنبال ده ها سال اشغال فلسطین صورت می گیرد، پژواک گسترده ای یافته است. شورای امنیت سازمان ملل، اتحادیه اروپا و بیشتر کشورهای دنیا آن را محکوم کردند.

در پشتیبانی از مردم رفح و مقاومت فلسطین، گردهم آئی ها و برنامه های بسیاری در شهرهای مختلف از جمله در پاریس، ژنو، استراسبورگ و ... برگزار گردیده است. این فعالیت های همبستگی همچنان ادامه دارد.

آن چه در این میان مایه شگفتی شد، موضع گیری وزیر دادگستری دولت شارون است که سر و صدای بسیاری در اسرائیل به راه انداخت.



در اجلاس هفتگی دولت اسرائیل در روز یکشنبه ۲۳ مه ۲۰۰۴، ابتدا شائول موفاز، وزیر دفاع این کشور از عملیات موسوم به «رنگین کمان و ابرها» دفاع کرد و اعلام کرد که «این عملیات چند روز دیگر ادامه خواهد یافت.»

اما آنچه در این اجلاس اهمیت داشت، موضع گیری یوسف لاپید، وزیر دادگستری اسرائیل بود. وی از رهبران حزب لائیک شینوئی است که در دولت ائتلافی شارون شرکت دارد و دومین حزب اکثریت پارلمانی این کشور است.

لاپید با اشاره به تخریب خانه های رفح گفت:

« هنگامی که در تلویزیون تصویر پیر زنی را دیدم که در ویرانه خانه اش به دنبال دارو میگشت، به یاد مادر بزرگم در دوره « شوا » [Shoah بمعنی فاجعه در عبری به کشتار یهودیان به دست نازی ها گفته میشود] افتادم. من میان اسرائیل و نازی ها مقایسه ای نمی کنم، فقط از تداعی معانی که به هنگام دیدن این تصاویر به ذهنم آمد، سخن میگویم.»

لاپید گفت «تخریب دو تا سه هزار خانه در رفح عملی احمقانه است» و اعلام نمود که این عملیات «نه اخلاقی است، نه انسانی و نه سازگار با اخلاقیات یهودی». (لوموند، روزنامه اینترنتی ۲۴ مه ۲۰۰۴؛ لو فیگارو، روزنامه صبح پاریس، دوشنبه ۲۴ مه ۲۰۰۴)

این موضع گیری جلسه دولت را به آشوب کشید و شارون وی را به « برانگیختن بدترین تبلیغات ضد اسرائیلی » متهم کرد. روزنامه فیگارو بخش دیگری از سخنان وزیردادگستری را آورده است :

« دنیا ما را به دیده هیولا می نگرد، اگر چنین ادامه دهیم ما را از سازمان ملل اخراج کرده، در دیوان بین المللی لاهه محاکمه کرده و هیچکس حاضر به کار کردن با ما نخواهد شد.»

یوسف لاپید، در مصاحبه ای با بی بی سی (یکشنبه ۲۳مه) گفت که «اگر تخریب خانه ها ادامه یابد، حزب او شرکت

خود در دولت نخست وزیر شارون را مورد بازبینی قرار خواهد» (روزنامه هآرتص، ۲۴ مه ۲۰۰۴).

طبق نوشته، همین روزنامه (هآرتز) آهارون باراک، رئیس دیوان عالی اسرائیل نیز خواهان رسیدگی شد که عملیات ارتش در رفح آیا با حقوق بشر سازگار است؟

در اثر فشارهای بین المللی و نیز اعتراضات داخل اسرائیل، به نوشته هآرتص، ارتش در برخی نقاط رفح شروع به عقب نشینی کرده است.

موضع گیری وزیر دادگستری اسرائیل، از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا اولین بار است که يك مقام رسمی اسرائیل، جنایات ارتش اسرائیل را با جنایات نازی ها مقایسه می کند. چنین مقایسه ای ابعاد وسیع جنایات ارتش اسرائیل را نشان می دهد و حاکی از شکستن تابوئی در درون جامعه اسرائیل است.

این همچنین نشانه ای است از تأثیر مقاومت کم نظیر ملت فلسطین که حتا در قلب دشمن شکاف می افکند و وجدان دولتی قاتل را به اعتراف وامیدارد.

بهر روز عارفی، دوشنبه ۲۴ مه ۲۰۰۴

اتی‌ین بالیبار و مادلن روبریو*:

آیا دست روی دست خواهیم گذارد تا فلسطین را نابود کنند؟

Etienne Balibar

Madeleine Rebérioux

دولت اسرائیل، دلگرم از حمایت بی قید و شرط رئیس جمهوری آمریکا که سیاست اش در خاور میانه در نوعی فرار به جلو نظامی و امپراتوری خلاصه می شود، وارد مرحله تازه ای از نقشه خود گردیده که هدف آن درهم شکستن مقاومت فلسطین و نابود کردن هرگونه فرآیند صلح است و سرانجام آن تشکیل اسرائیل بزرگ؛ اسرائیلی که دربرگیرنده نسبت کمابیش مهمی از اعراب دست نشانده و فرمانبر و بانتوستان های فلسطینی باشد. دولت اسرائیل آشکارا حقوق بین المللی و افکار ملت های همسایه را به چالش گرفته است، و با این باور که نیرویی جاودانه در اختیار دارد، در پراکندن تخم کینه و گستردن ویرانی و تحقیر هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد. حال آن که در برابرش، تنها نیرویی که وجود دارد تشکیلات خودمختار فلسطین است



که تمام قدرت را خود از او سلب کرده و به عبارت دیگر جامعه ای که آن را به فقر مبتلا کرده، اموالش را غصب نموده و آن را تک تک و اتمیزه کرده است، اما از آنجا که این جامعه هنوز زنده است باران ضربات را هرچه بیشتر بر او می بارد و او را به انجام عملیاتی که از نومیدی بر می خیزد می کشاند.



در چنین وضعی از اپوزیسیون دمکرات آمریکا که کاندیدای ریاست جمهوری اش، در اوج گزافه‌گویی‌های انتخاباتی، صریحاً پشتیبانی خود را از سیاست دولت بوش اعلام می‌دارد، چه انتظاری می‌توان داشت؟ بیم آن می‌رود که هیچ. ظاهراً از چپ اسرائیل هم که - به استثنای گروه‌های کوچک شجاع - سیاست مستعمراتی اسرائیل

رادنباله روی و تأیید کرده است نمی‌توان هیچ انتظاری داشت.

از دولت‌های عرب هم شاید نتوان چندان انتظاری داشت، چرا که بیش از هر زمان دیگر، از یک سو بین افکار عمومی ملت‌های خود که از آن وحشت دارند و تضادهای ملی و ایدئولوژیک و منافع دیپلماتیک و مالی که می‌خواهند برای خود تدارک ببینند، و از سوی دیگر، وابستگی‌شان به حمایت آمریکا دست و پا می‌زنند. در عوض، می‌توان روی شبکه‌های تروریستی حساب کرد که به منظور بهره‌برداری از موقعیت وبه‌وخامت کشاندن آن هرچه از دستشان بر می‌آید می‌کنند.

شک نیست که ملل متحد قدرتی ندارد جز قدرت دولت‌هایی که عضو آن هستند و اغلب آنان هنوز تصمیم ندارند وتوی آمریکا در شورای امنیت را همچون مانعی از پیش‌پا بردارند و دست کم اجرای قطعنامه‌های خود را محترم بشمارند. با وجود این، واقعیت این است که ملل متحد پس از پذیرش حمله آمریکا به عراق که بدون اجازه بین‌المللی صورت گرفت و عدم تقارن مطلق و سیاست یک‌بام و دو‌هوایی که در اجرای تصمیمات‌شان وجود دارد، هیچ مفری برای خود باقی نگذاشته‌اند. اگر ملل متحد مجدداً حق فلسطینی‌ها را در تعیین سرنوشت خویش تأکید نکند و بالاخره پس

از انتظار طولانی، قتل‌های هدفمند، کشیدن دیوار و الحاق عملی ساحل غربی به اسرائیل را به نحوی مؤثر محکوم نکند و بر ضرورت خروج کامل اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی و بر اجرای طرح حمایت از مردم فلسطین پای نفشارد، هرگونه فرصتی برای اعاده حیثیت به این نهاد بین‌المللی به احتمال قریب به یقین از دست خواهد رفت.

ملت‌های اروپایی همچنان تاوان غفلت زدگی و شانه خالی کردن خود از بار مسؤلیت و وجدان را می‌پردازند. آن‌ها پس از آنکه به درجات متفاوت، در نابودی یهودیان در جریان جنگ دوم جهانی شرکت ورزیدند و مستعمره کردن فلسطین را «نادیده انگاشتند»، امروز - به رغم ادعای به رسمیت شناختن حق موجودیت و حاکمیت خلق فلسطین - خود را آماده می‌کنند که این خلق را قربانی کنند، چون به درستی نمی‌توانند بین یهود ستیزی و انتقاد از سیاست اسرائیل فرق بگذارند، چون نمی‌خواهند روابط خود را با جهان عرب و اسلام بازسازی کنند و فضائی اروپا - مدیترانه‌ای بر پایه‌های عدالت و برابری بنا کنند، چون قادر نیستند در برابر هرژمونی نظامی و باجگیری اقتصادی ایالات متحده مقاومت کنند. چون در چارچوب اتحادیه اروپا جویای چیزی جز منافع صنفی و بوروکراتیک خود نیستند و برای ابداع سیاستی جهانی که در خدمت حق و عدالت باشد نمی‌کوشند.

باری، فاجعه بسیار نزدیک است. خلق لگدمال شده فلسطین بهای آن را پرداخته و خواهد پرداخت. عواقب سوء این امر به گونه‌ای پایان‌ناپذیر در عرصه روابط بین‌المللی و امنیت همگانی و وجدان بشری احساس می‌گردد. اما این را نمی‌شود ناشی از نبود هشدارها و دلایل و شواهد و اعلام خطرها دانست. ما به نوبه خود از این خسته نخواهیم شد که هشدار دهیم و قبل از هرچیز از

دولت فرانسه که صاحب قدرت است و خود را کشوری مدیترانه ای می داند و عضو شورای امنیت است می خواهیم که هرچه در امکان دارد به کار گیرد و مانع از آن شود که جنایت به هدف خود برسد.

از لوموند ۲۸ آوریل ۲۰۰۴

س * اتی ین بالیبار (Etienne Balibar)، فیلسوف و استاد دانشگاه و صاحب تألیفات فراوان در مسائل تئوریک مارکسیستی و عموماً چپ. برخی مقالات او را روی سایت اندیشه و پیکار می یابید.

خانم مادلن روبریو (Madeleine Rebérioux)، مورخ و رئیس انجمن «دیگر از حد گذشته است!» (Trop c'est trop) که برای پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین تأسیس شده است.

پی یر ویدال - ناکه، اتی ین بالیبار، آبراهام سگال،

ماری نوئل تیبو و...:

در حمایت از آرمان فلسطین: موافق ژنو، مخالف دیوار

یادداشت مترجم:

جمعیت فرانسوی Trop c'est trop (دیگر از حد گذشته است!) که آن را کسانی چون «اتی ین بالیبار» و «پی یر ویدال ناکه» در دفاع از آرمان فلسطین و در راه برقراری صلحی عادلانه بین اسرائیل و فلسطین تأسیس کرده اند بیانیه ای انتشار داده که در لوموند ۲۵ فوریه ۲۰۰۴ چاپ شده است. موضوع بیانیه یکی «پروژه توافق صلح ژنو» است و دیگری کشیدن دیواری ظاهراً به بهانه جلوگیری از نفوذ مبارزان فلسطینی به داخل اسرائیل و در واقع برای تصرف هرچه بیشتر زمین ها و زندگی را بر فلسطینی ها هرچه سخت تر کردن تا مجبور به ترك فلسطین شوند*. «توافق صلح ژنو» به ابتکار یوسی بلین (Yossi Beilin) وزیر سابق آموزش و پرورش اسرائیل در کابینه باراک و رهبر يك سازمان دست چپی در اسرائیل از يك طرف



و یاسر عبد ربه (Yasser Abd Rabbo) وزیر سابق در دولت تشکیلات خودمختار فلسطین از طرف دیگر پیشنهاد شده است. این طرح نه پیشنهادی رسمی، بلکه چنان که اعلام شده از سوی «جامعه مدنی» مطرح گردید. درباره این پروژه و کارایی آن بحث های موافق و مخالف زیاد بین خود فلسطینی ها و نیز خود اسرائیلی ها درگرفت. دولت شارون

البته آن را کاملاً رد کرد ولی دولت فلسطین در عین آنکه تأیید نکرد، اما از نزدیک آن را تعقیب کرد و در مراسم اعلام آن در ژنو (که به پیشنهاد و کمک دولت سویس صورت گرفت) برخی از شخصیت های نزدیک به یاسر عرفات حضور داشتند.

به نظر ما، با توجه به معادله نابرابری که قضیه فلسطین در آن افتاده، فلسطینی ها که محروم از همه چیز در برابر دشمنی برخوردار از همه چیز قرار گرفته اند، چاره ای جز این ندارند که با شهادت حیرت انگیزشان در مقاومت، از مهم ترین دستاوردهای ۵۰ سال مبارزه خود که همانا شخصیت سیاسی مستقل شان، متبلور در سازمان آزادی بخش فلسطین، دفاع کنند و نگذارند که سرنوشتشان را آمریکا و اسرائیل که به اصطلاح «جامعه بین الملل» خوانده می شوند، در غیاب آنان تعیین کنند. تا کنون ده ها بار امپریالیست ها خواسته اند آرمان فلسطین را به خاک بسپارند، هیچ یک از صدها قطعنامه ملل متحد را که به سود فلسطین بوده به اجرا در نیاورده اند، و به مرور زمان دارند تمام خاک فلسطین را به نفع اشغالگران می بلعند، رهبر این ملت و رئیس جمهور آن را دو سال است در خانه اش زندانی کرده اند و آحاد افراد این ملت ستم دیده را در معرض انواع تحقیرهای روزمره قرار می دهند ... با همه این ها، امروز به برکت مبارزه عادلانه و پیگیرانه شان بیش از هر زمان دیگر از سوی نیروهای مبارز و توده های زحمتکش در سراسر جهان حمایت می شوند. بیانیه ای که در زیر ترجمه اش را می خوانید یکی از صدها بیانیه ای است که در حمایت از مقاومت فلسطین فقط در فرانسه منتشر می شود:

«ابتکار ژنو» هم با دیوار در تضاد کامل قرار دارد و هم با اقدامات خشونت آمیزی که به عمد، پیش از شروع ساختمان دیوار و همزمان با آن صورت گرفته و می گیرد: هزاران خانه را در ساحل غربی و نوار غزه ویران کرده اند؛ ده ها هزار درخت زیتون را از

ریشه‌کننده اند؛ صدها نفر را طی عملیات قتل‌های هدفمند کشته اند و قربانی‌های «جانبی» فراوان برجا گذاشته اند؛ جاده‌هایی را به کلی قطع کرده و روستاهایی را به خفقان کشانده اند. بازکردن درهای صلح با کشیدن دیواری که افق را بر همه چیز می‌بندد در تقابل قرار دارد، همچون تقابل خیال با واقعیت و تقابل امید با بن‌بست. اما آیا باید به خاطر این واقعیت دردناک، «ابتکار صلح ژنو» را کم‌اهمیت جلوه داد؟

بین دو نفری که مبتکر و امضاکننده این پروژه هستند عدم تقارن دوگانه‌ای وجود دارد. یاسر عبد ربه که به تشکیلات خود مختار فلسطین نزدیک است خلقی را نمایندگی می‌کند که زیر یوغ اشغال منکوب شده است، حال آنکه یوسی بلین که در جناح چپ حزب کار (اپوزیسیون کنونی دولت شارون) قرار دارد عضوی ست از جامعه اسرائیل که طرف مسلط نزاع است.

نقاط قوت - و هم نقاط ضعف - ابتکار ژنو از اینجا ست که منشأ آن شخصیت‌های سیاسی‌ای هستند که در قدرت مشارکت ندارند. اما این طرح توافق که به نحوی وسیع مورد حمایت نیروهای صلح طلب و شخصیت‌های سیاسی و اعضای مؤثر در جامعه مدنی در چند کشور اروپایی قرار گرفته در یک وضعیت منجمد شده و به بن‌بست افتاده شکافی پدید می‌آورد و در مرکز بحث و کنکاشی قرار می‌گیرد که حول چشم‌اندازهای صلح پس از دوره شارون - بوش دور می‌زند. از هم‌اکنون آنچه در کارزار انتخاباتی رئیس‌جمهوری آمریکا و نیز آنچه در جامعه اسرائیل می‌گذرد امکان این تصور را فراهم می‌آورد که به پس از دوره شارون - بوش بیندیشیم و اینکه آینده‌ای از نوع دیگر امکانپذیر باشد.

به نظر ما باید از ابتکار ژنو، مبانی و ترکیب آن جانبداری کرد، از محتوای آن حمایتی انتقادی نمود و برخی از تعابیر مبهم آن را با احتیاط پذیرفت و تدقیق نمود. حمایت انتقادی ای که به تأیید متن در کلیت آن نمی انجامد و در کنار مضامین روشن (مثلاً اهداف امضا کنندگان و ساز و کارهای کنترل و مداخله جهت اجرای توافق) بر کاستی ها و موارد مبهم انگشت می گذارد: از جمله به رسمیت شناختن مسئولیت اسرائیل در فاجعه فلسطینیان در ۱۹۴۸ و تضمین برابری حقیقی شهروندان یهودی و عرب اسرائیلی در حقوق شان.

از این انتقادات گذشته، ما فکر می کنیم که شایسته است از دینامیسم صلح و گفتگویی که این پروژهء توافق ترغیب می کند و بر می انگیزد بی دریغ حمایت شود. کسانی هستند که به نحوی نمایشی در رسانه های گروهی از این ابتکار پشتیبانی کردند، در حالی که هرچه می توانستند انجام دادند تا آن را به امری غیر ممکن بدل سازند. ما چنین موضع گیری های متناقض و پی در پی را جدی نمی گیریم.

این متن که مسلماً به حد کمال نیست و بنا بر این قابل ارتقاء است امروز فرصتی ست برای تأمین آینده. اما حال را فراموش نکنیم. ما که پشتیبان فلسطینی های تحت اشغال و ستمدیده هستیم نمی توانیم این دیوار تبعیض نژادی را بپذیریم که آنان را محبوس می کند و در تنگنا می گذارد و از فضای حیاتی قلمرو محصور فلسطینی ها هر روز بیش از پیش می کاهد. در عین حال ما به وضعیت اسرائیلی ها نیز که زندانی يك منطق نظامی پوچ شده اند می اندیشیم، زیرا دیوارهای بلند و موانع الکتریکی نمی توانند از عملیات انتحاری وحشتناک جلوگیری به عمل آورند.

همانطور که «نقشه راه» به سرعت رنگ باخت و پژمرد، این دیوار - که خود واقعیتی سخت و نشانه توهمی خطرناک و امنیت پرست است، می تواند «توافق ژنو» را به فریب و به رؤیایی باطل برای طرفداران شکست خورده صلح تبدیل کند.

به علاوه ما فکر می کنیم که ضروری ست طرف اسرائیلی توافق رسماً ظلمی را که به ملت فلسطین وارد آمده بپذیرد، و اعلام نماید که آماده است قطعنامه های سازمان ملل متحد را در باره اصلی که حق بازگشت آوارگان را به رسمیت می شناسند به اجرا درآورد. اینکه این اصل چگونه پیاده شود به مذاکرات صلح آینده تعلق دارد.

در لحظه حاضر، ما خواستار آن ایم که يك مداخله بین المللی فوری از ساختن دیوار جلوگیری به عمل آورد و قسمت هایی را که تا کنون در شرق خط سبز ساخته شده از میان بردارد. از آنجا که دیوار با پروژه ابتکاری ژنو در تناقض مطلق قرار دارد و در صحنه عمل نافه آن است، کلیه کسانی که به خصوص در اروپا از این پروژه توافق پشتیبانی می کنند باید در مخالفت با ساختن دیوار بسیج شوند. فشارها و مداخله های عمومی برای متوقف کردن این فاجعه ضروری ست، اما برای آنکه به صلح و آشتی فرصتی داده شود باید طرفین نزاع که به دو طرف مذاکره برای صلح بدل شده اند به یکدیگر اعتماد نمایند.

نخستین جمله ای که در مقدمه توافق ژنو آمده این است که طرفین تأکید می کنند که «مصمم اند به ده ها سال درگیری و نزاع پایان دهند تا در يك همزیستی مسالمت آمیز و احترام متقابل و در امنیتی مبتنی بر صلحی عادلانه، پایدار و سراسری بسر برند و به يك آشتی تاریخی دست یابند». اگر شمار کسانی که چنین هدفی دارند به حد کافی باشد، این امری ست قابل تحقق.

صد تن از یهودی تباران در گاردین:

«نه، ما سالگرد تأسیس اسرائیل را جشن نمی‌گیریم!»

روزنامه گاردین، چاپ لندن، مقاله ای را در ۳۰ آوریل ۲۰۰۸ چاپ کرده که متأسفانه نظیری برای آن در روزنامه های فرانسه نمی توان یافت. این مقاله را صد تن از یهودیان امضا کرده اند و در آن به ویژه تأکید می‌کنند که:

«دولتی که هنوز هم دست به پاکسازی قومی می‌زند، حقوق بین المللی را نقض می کند، مجازات های دستجمعی وحشتناک را علیه مردم غیر نظامی غزه اعمال می‌کند و به انکار حقوق انسانی فلسطینی‌ها و آزمان های ملی آنان ادامه می‌دهد. ما سالگرد تأسیس چنین دولتی را جشن نمی‌گیریم.»

اینک متن مقاله را می خوانید که از روی ترجمه فرانسوی آن به فارسی درآمده است.

«نه: ما سالگرد تأسیس اسرائیل را جشن نمی‌گیریم!»

در ماه مه برخی از سازمان ها شصتمین سالگرد تأسیس دولت اسرائیل را جشن می گیرند. این را می‌توان با توجه به قرن‌ها زجر و آزار که سرانجام به نسل کشی یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم انجامید، درک کرد. با وجود این، ما یهودیانی هستیم که این سالگرد را جشن نمی‌گیریم.

حالا دیگر به درستی وقت آن رسیده است که به روایت طرف مقابل گوش بسپاریم، روایت ملتی دیگر که تاوان یهودی ستیزی و سیاست نسل کشی هیتلری را پرداخته است. همان طور که ادوارد

سعید خاطر نشان کرده است: فلسطینی ها به فاجعه [۱۹۴۸] همان گونه نگاه می‌کنند که یهودیان به هولوکاست [نسل‌کشی هیتلری].

در ماه آوریل ۱۹۴۸، در همان ماه که کشتار وحشتناک دیر یاسین و پرتاب خمپاره به غیر نظامیان فلسطینی در بازار حیفا رخ داد، طرح دالت (Dalet) به اجرا گذاشته شد.

هدف این طرح، نابودی روستاهای فلسطینی و اخراج اهالی بومی به آن سوی مرزهای دولت (اسرائیل) بود. نه! ما این را جشن نمی‌گیریم.

در ژوئیه ۱۹۴۸، در گرمای فرساینده تابستان، بدون آب و غذا، هفتاد هزار فلسطینی از شهر لد و رمله، اخراج شدند. صدها تن از آنان در راه جان خود را از دست دادند. این حادثه معروف است به «راهپیمایی مرگ». نه! این به هیچ رو مایه شادی ما نمی‌تواند باشد!

در مجموع، ۷۵۰ هزار نفر آواره شدند. بیش از ۴۰۰ دهکده از روی نقشه حذف شد. اما اینهمه باعث نشد که پاکسازی قومی پایان یابد. هزاران فلسطینی شهروند اسرائیل، در سال ۱۹۵۶، از منطقه گالیله (جلیل) اخراج شدند. علاوه بر این، هزاران تن دیگر از ساحل غربی و نوار غزه اخراج شدند.

بنا بر قوانین بین‌المللی و همان گونه که قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد آوارگان جنگ حق دارند به خانه هاشان بازگردند یا مطالبه خسارت کنند. اسرائیل هرگز چنین حقی را به رسمیت نشناخته است. نه! ما جشن نمی‌گیریم.

ما سالگرد دولتی را که بر پایه تروریسم، کشتار و غصب اراضی ملتی دیگر بنا شده جشن نمی‌گیریم.

دولت اسرائیل هنوز هم دست به پاکسازی قومی می‌زند، حقوق بین‌المللی را نقض می‌کند، مجازات‌های دستجمعی وحشتناک را علیه مردم غیر نظامی غزه اعمال می‌کند و به انکار حقوق انسانی فلسطینی‌ها و نفی آرمان‌های ملی آنان ادامه می‌دهد؛ نه، ما سالگرد تأسیس چنین دولتی را جشن نمی‌گیریم. ما زمانی جشن می‌گیریم که عرب‌ها و یهودیان، با حقوق برابر در خاور میانه ای که بر آن صلح حاکم است زندگی کنند.

در زیر متن انگلیسی را با امضاها نقل می‌کنیم:

We're not celebrating Israel's anniversary

In May, Jewish organisations will be celebrating the 60th anniversary of the founding of the state of Israel. This is understandable in the context of centuries of persecution culminating in the Holocaust. Nevertheless, we are Jews who will not be celebrating. Surely it is now time to acknowledge the narrative of the other, the price paid by another people for European anti-semitism and Hitler's genocidal policies. As Edward Said emphasised, what the Holocaust is to the Jews, the Naqba is to the Palestinians.

In April 1948, the same month as the infamous massacre at Deir Yassin and the mortar attack on Palestinian civilians in Haifa's market square, Plan Dalet was put into operation. This authorised the destruction of Palestinian villages and the expulsion of the indigenous population outside the borders of the state. We will not be celebrating.

In July 1948, 70000 Palestinians were driven from their homes in Lydda and Ramleh in the heat of the summer with no food or water. Hundreds died. It was known as the Death March. We will not be celebrating.

In all, 750000 Palestinians became refugees. Some 400 villages were wiped off the map. That did not end the ethnic cleansing. Thousands of Palestinians (Israeli citizens) were expelled from the Galilee in 1956. Many thousands more when Israel occupied the West Bank and Gaza. Under international law and sanctioned by UN resolution 194, refugees from war have a right to return or compensation. Israel has never accepted that right. We will not be celebrating.

We cannot celebrate the birthday of a state founded on terrorism, massacres and the dispossession of another people from their land. We cannot celebrate the birthday of a state that even now engages in ethnic cleansing, that violates international law, that is inflicting a monstrous collective punishment on the civilian population of Gaza and that continues to deny to Palestinians their human rights and national aspirations.

We will celebrate when Arab and Jew live as equals in a peaceful Middle East.

Seymour Alexander, Ruth Appleton, Steve Arloff, Rica Bird, Jo Bird, Cllr Jonathan Bloch, Ilse Boas, Prof. Haim, Bresheeth, Tanya Bronstein, Sheila Colman, Ruth Clark, Sylvia Cohen, Judith Cravitz, Mike Cushman, Angela Dale, Ivor Dembina, Dr. Linda Edmondson,

Nancy Elan, Liz Elkind, Pia Feig, Colin Fine, Deborah Fink, Sylvia Finzi, Brian Fisher MBE, Frank Fisher, Bella Freud, Catherine Fried, Uri Fruchtman, Stephen Fry, David Garfinkel, Carolyn Gelenter, Claire Glasman, Tony Greenstein, Heinz Grunewald, Michael Halpern, Abe Hayeem, Rosamine Hayeem, Anna Hellman, Amy Hordes, Joan Horrocks, Deborah Hyams, Selma James, Riva Joffe, Yael Oren Kahn, Michael Kalmanovitz, Paul Kaufman, Prof. Adah Kay, Yehudit Keshet, Prof. Eleonore Kofman, Rene Kraye, Stevie Kraye, Berry Kreel, Leah Levane, Les Levidow, Peter Levin, Louis Levy, Ros Levy, Prof. Yosefa Loshitzky, Catherine Lyons, Deborah Maccoby, Daniel Machover, Prof. Emeritus Moshe Machover, Miriam Margolyes OBE, Mike Marqusee, Laura Miller, Simon Natas, Hilda Meers, Martine Miel, Laura Miller, Arthur Neslen, Diana Neslen, Orna Neumann, Harold Pinter, Roland Rance, Frances Rivkin, Sheila Robin, Dr. Brian Robinson, Neil Rogall, Prof. Steven Rose, Mike Rosen, Prof. Jonathan Rosenhead, Leon Rosselson, Michael Sackin, Sabby Sagall, Ian Saville, Alexei Sayle, Anna Schuman, Sidney Schuman, Monika Schwartz, Amanda Sebestyen, Sam Semoff, Linda Shampin, Sybil Shine, Prof. Frances Stewart, Inbar Tamari, Ruth Tenne, Martin Toch
Tirza Waisel, Stanley Walinets, Martin White, Ruth Williams, Naomi Wimborne-Idrissi, Devra Wiseman
Gerry Wolff, Sherry Yanowitz

<http://www.guardian.co.uk/world/2008/apr/30/israelandthepalestinians>

ایلان پایه:

اشغالگران نمی توانند آزادیخواه باشند

Ilan Pappé

مصاحبه کننده: آپوستولیس فوتیادیس

پشتیبانی ایلان پایه از این مطلب که دانشگاه های اسرائیل باید از سوی دانشگاه های اروپا و غیره بایکوت شوند، باعث شد که در سال گذشته وی تهدید به مرگ شود. او ناگزیر از سمت استادی علوم سیاسی در دانشگاه حیفا (اسرائیل) استعفا کرد و کشور را ترک گفت.

استدلال و موضع گیری او دائر بر اینکه پس از تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، فلسطینی ها مورد پاکسازی قومی قرار گرفته اند، پشتیبانی او از مقاومت حماس در عین ردّ ایدئولوژی سیاسی آن، و محکوم کردن نظام آموزشی اسرائیل که به توجیه اشغال فلسطین می پردازد باعث شده که وی در اسرائیل به عنوان شخصیت نامطلوب شناخته شود. اما او همچنان سخت باور دارد که تنها راه برای تغییر و بهبودی واقعیت موجود نشان دان بدترین خصلت ها و جنبه های آن است.



ایلان پایه در حال حاضر در دانشگاه اکستر (انگلستان) استاد تاریخ است. طی مصاحبه ای با اینتر پرس سرویس (ا.پ.س.)، درباره وضع کنونی فلسطین و کشمکش اعراب - اسرائیل که ۶۰ سال است ادامه دارد سخن می گوید:

ا. پ. س.: آیا پیروزی باراک اوباما در اوضاع تغییری به وجود می آورد؟

- فکر می کنم اشخاصی که نهایت تلاش خود را به کار می برند تا مقام نیرومندترین شخصیت جهان را به دست آورند چندان علاقه ای به امور اخلاقی ندارند و انگیزه شان رنج و ستم ها نیست. اوباما هم با دیگران فرقی ندارد و آنچه او را به تحرك و می دارد اخلاقی بودن مسأله و رنج فلسطینی ها نیست. او در صورتی سیاست خود را تغییر خواهد داد که خودش و مشاورانش احساس کنند که اگر کمتر از اسرائیل حمایت کنند بر قدرت سیاسی شان افزوده خواهد شد. اما تا کنون چنین نیست. بهتر است جانبدار اسرائیل باشد و انتخابات آمریکا را ببرد و به همین نحو بار دوم هم انتخاب شود. اگر امیدی هست از دوره دوم به بعد است یعنی وقتی شخصیت های قدرتمند، دوباره به حجم انسانی نخستین خود بر می گردند و آن وقت ممکن است درباره بی عدالتی، ستمگری و اشغال مثل من و شما فکر کنند.

ا. پ. س.: آیا ماهم اکنون شاهد بدترین لحظه در کشمکش اعراب - اسرائیل، از آغاز تا کنون هستیم؟

- همچنان معتقدم که بدترین لحظه همان ۱۹۴۸ و پاکسازی قومی بوده است ولی وضع کنونی واقعاً خیلی بد است. این آخرین مراحل از اقدامات یکجانبه اسرائیل برای تقسیم ساحل غربی به دو بخش است که یکی به اسرائیل الحاق می شود و دیگری همچون يك زندان و بازداشتگاه بزرگ، یا در بهترین حالت همچون يك بانتوستان. اوضاع در نوار غزه از این هم بدتر است. در آنجا «زندان» واقعی به اجرا درآمده و از آنجا که فلسطینی ها در برابر این زندانی شدن مقاومت می کنند، اسرائیل سیاست کشتارهای

جمعی را به صورت روزافزون ادامه می دهد. دنیا به نظر می رسد که بی اعتنا است و دنیای عرب هم علاقه ای ندارد که به آنچه می گذرد توجهی داشته باشد.

ا. پ. س.: جرج بوش در آخرین دیدار خود از خاور میانه اسرائیل را سرمشق پیشرفت و دموکراسی در خاور میانه خواند. این نظر چقدر با واقعیت همخوانی دارد؟

– جامعه ای که حاضر باشد ۴۰ سال اشغال را علیه مردمی دیگر بپذیرد، نمی تواند جامعه ای آزادیخواه باشد. جامعه ای که ۲۰ درصد از جمعیت را به این دلیل که یهودی نیستند در معرض تبعیض قرار دهد نمی تواند پیشرو به شمار آید. مسأله در اسرائیل نه نقش مذهب یا سنت، بلکه نقش صهیونیسم است که آشکارا چیزی جز ایدئولوژی طرد، نژادپرستی و نفی بلد نیست. این ایدئولوژی به ارتش اجازه می دهد که نقشی تعیین کننده در بخش اعظم سیاست داخلی و خارجی بازی کند و شاید درست باشد اگر بگوییم که اسرائیل نه دولتی ست صاحب ارتش، بلکه ارتشی ست صاحب دولت.

ا. پ. س.: ایالات متحده چگونه در آن واحد هم کشمکش ها را در منطقه دامن خواهد زد و هم از سرگیری فرآیند صلح را خواستار می شود؟ آیا می توان گفت که مبارزین فلسطینی هم با سرمایه گذاری روی خشم مردم کار مشابهی می کنند؟ آیا ما با یک ریاکاری سازمان یافته در خاور میانه روبرو هستیم؟

– من مطمئن نیستم که هرکسی به همان نحو و به همان درجه ریاکار است که دیگری. برگزیدگان سیاسی، عموماً تراژدی ها

و رؤیاهای مردم را ملعبهء دست خویش قرار می دهند ولی به طرق مختلفی آن را پیاده می کنند. بدترین برخورد را در این باره ایالات متحده دارد، زیرا فاصله بین گفتار و کردار او از هرکس دیگر بیشتر است. سخن از صلح با اقدامات جنگی همراه است. حمایت از مذاکرات فلسطینی ها در عمل پذیرفتن اشغالگری اسرائیل و غیره است.

سیاستمداران اسرائیلی رك و بی پرده اند، نژادپرستی و طرح های ظالمانه شان بسیار روشن است، اما هیچکس در غرب به ویژه در اروپا نمی خواهد کاری بکند. از طرف دیگر تشکیلات خودمختار فلسطین نمونهء درستکاری نیست و در حقیقت به همین دلیل است که حماس در انتخابات برنده شد، اما حماس دچار نا بهنجاری گشت و این می تواند هر گروه سیاسی را چنان از گردونه خارج کند که دیگر نتواند کار دیگری جز آنچه می کند انجام دهد. این است که [به نظر حماس] تشکیلات خودمختار باید متلاشی شود.

ا. پ. س.: از طرف دیگر، آیا شما با آنچه برخی می گویند که اسلام رادیکال در هیچ جا تا امروز به اندازه فلسطین پیشروی نداشته، موافقید.

– مذهب همچنان تا زمانی دراز، در زندگی سیاسی و اجتماعی فلسطینی ها نقش ایفا خواهد کرد. اینکه این نقش سازنده باشد یا مخرب کاملاً بستگی دارد به اشغال و واقعیت های ظالمانهء موجود. وقتی اینها یعنی اشغال و واقعیت های ظالمانه وجود نداشته باشد، آنوقت فرصت بهتری پیدا خواهد شد برای ایجاد بنیانی سیاسی که بیش از آن که جنبش های ایدئولوژیک مختلف را طرد کند آنها را به درون خود جلب نماید.

پیشروی حماس بُعدی منطقه ای و محلی دارد. در گستره منطقه ای بخشی ست از نومییدی عمومی از رژیم های سیاسی و حامیان غربی آنان. اما در گستره محلی بیشتر وابسته است به اشغال و شکست گروه های لاییک در آزادی فلسطین. حمایت از حماس عمدتاً ناشی از خلأ سیاسی ست و شکستی که مردم احساس می کنند.

ا. پ. س.: سوء استفاده از تاریخ چگونه بر کشمکش اعراب - اسرائیل تأثیر گذارده و آیا راهی وجود دارد که بتوان به درک عینی رخدادها رسید؟

- تاریخ به خصوص در اسرائیل مورد سوء استفاده قرار گرفته تا سیاست های جنایتکارانه را توجیه کند. این است مهم ترین سوء استفاده از تاریخ. نحوه ای از این سوء استفاده هم هست که رابوایی استخدام شدند تا نسل های جدید را به گونه ای تک بُعدی، ناسیونالیستی و حتی می توان گفت نژادپرستانه آموزش دهند. تأسفبارترین سوء استفاده از خاطره هولوکاست است که بدین طریق اسرائیل اعراب و فلسطینی ها را همچون نازی ها معرفی می کند و هرگونه سیاست جنایتکارانه را علیه آنان توجیه می کند.

ا. پ. س.: سیاست به خفگی کشاندن فلسطینی ها سرانجام به کجا خواهد انجامید؟ جنبه انساندوستانه به کنار، آیا می توان گفت که اعمال خفقان علیه فلسطینی ها باعث انفجار جدیدی در کشمکش بین اعراب و اسرائیل شود؟

- دلیلی برای کشمکش دیگر وجود ندارد زیرا به نظر نمی رسد که رژیم های عرب بدان اهمیتی بدهند. اما در کوتاه مدت می

تواند به ریشه کن کردن فلسطینی ها از نوار غزه، به کشتار عام و پاکسازی قومی بینجامد. در درازمدت برای نسل های آینده فلسطینی دشوارتر خواهد بود که ببخشند و به آشتی روی آورند و این می تواند ادامه حیات اسرائیل و یهودیانی را که در آن زندگی می کنند با خطر روبرو سازد، زیرا جهان عرب و جهان اسلام ممکن است روزی تغییر کنند و مؤثرتر و متحدتر شوند و اسرائیل هم امکان دارد که نیروی حمایتگر خود یعنی ایالات متحده را از دست بدهد.

ا. پ. س.: آیا پس از ۶۰ سال جنگ، شانسی برای صلح بجا مانده است؟ اگر آری، در چه جهتی؟

– در آینده نزدیک هیچ شانسی برای صلح وجود ندارد زیرا شرایطی که برای آن لازم است مستلزم تغییرات عمیقی در واقعیت است که زمان می برد. پیش از آن که صلح امکان پذیر باشد اسرائیل باید از صهیونیسم پاکسازی شود و صلح باید شامل بازگشت آوارگان فلسطینی باشد وگرنه کار بیهوده ای ست. با وجود این، می توان هنوز امیدوار بود که نخست از خارج، از طریق اعمال فشار، مجازات و غیره و سپس از داخل، به ابتکار شمار فزاینده جوانان فعال اسرائیلی که خود را سازمان می دهند و مؤثر و کارآمد می سازند انرژی های نوینی بروز کند تا چنین تحولی را ممکن سازد. من فکر می کنم که این اتفاق رخ خواهد داد. دشوار است بگوییم چه وقت، اما فقط کوشش در راه آن است که آن را تحقق خواهد بخشید.

منبع:

<http://ilanpappe.com/?p=7>

امیره هس: راستی نمی بینید؟

Amira Hass

سربازان اسرائیلی درباره جنگ غزه شهادت می دهند

یادداشت مترجم:

خانم امیره هس که مقالاتش معمولاً در روزنامه اسرائیلی هاآرتز چاپ می شود در این ماه هنگامی که برای انجام کار خبرنگاری خود می خواست وارد غزه شود در «مرز» ارتز Erez بازداشت شد. اسرائیل ورود اتباع خود را به غزه از ماهها پیش از آغاز جنگ اخیر ممنوع کرده بود. در مقاله زیر، وی مردم اسرائیل را به پرسش می گیرد و آنها را به همدستی «با یک رژیم غاصب و سرکوبگر» متهم می کند. برخی از سایت های اینترنتی به این متن عنوان «من متهم می کنم» داده اند، زیرا با سرمقاله مشهور امیل زولا در دفاع از دریفوس (۱۸۹۸) شبیه است. مقاله در ۳۰ اوت ۲۰۰۶ در هاآرتز چاپ شده بوده و اخیراً به مناسبت بازداشت نویسنده، در سایت Palestine Telegraph (نخستین روزنامه اینترنتی درغزه) منتشر شده است^(۱). باری، اگر در داستان یوسف وزلیخا گفته شده بود که سرانجام «یکی از اهل خانه به بی گناهی



یوسف شهادت داد» خوشبختانه و به برکت مبارزه عادلانه و پیگیر فلسطینی ها امروز متعدد اند وجدان های بیداری در اسرائیل که به بی گناهی و ستمدیدی فلسطینی ها گواهی می دهند. یکی از نمونه هایش امیره هس است. (۲۸ مه ۲۰۰۹)

فعلاً با اسرائیلی هایی که بنا بر ایدئولوژی شان و به این عنوان که «ما

ملت برگزیده خدا هستیم» از سلب مالکیت مردم فلسطین پشتیبانی می کنند کاری نداریم. از قاضیان دادگاه ها نیز که کلیه سیاست های نظامی دولت مبنی بر قتل و ویرانگری را تبرئه می کنند نیز سخنی نمی گوییم. از فرماندهان ارتش هم که آگاهانه ملتی را به طور کامل در حصار دیوار و سیم های خاردار و تحت کنترل برج های مراقبت و مسلسل های اتوماتیک و نورافکن های کورکننده حبس می کنند حرفی نمی زنیم. وزیران هم به کنار. اینها را نمی توان فقط همدستان [رژیم] نامید، آنها مهندسان، طراحان، صاحب نظران، شکنجه گران و جلادان این سیستم اند.

اما دیگران هم هستند، شما همگی. مورخان، ریاضی دانان، ناشران بزرگ، شخصیت های شناخته شده رسانه ها، روانشناسان و پزشکان خانواده ها، وکلای دادگستری که نه جانبدار «گوش امونیم»^(۲) اند و نه طرفدار حزب کادیما^(۳)، معلمان و مربیان، کسانی که پیاده روی را دوست دارند و آواز خواندن دستجمعی، شعبده بازان بلند پرواز. کجایید شما؟ همگی شما که درباره نازیسم، هولوکاست و گولاگ های شوروی تحقیق می کنید؟ آیا امکان دارد که قانون تبعض نژادی سیستماتیک را تأیید کرده باشید؟ آیا امکان دارد با قوانینی موافق باشید که به اعراب گالیله [منظور فلسطینی های ناحیه جلیل در شمال فلسطین است. م.] حق نمی دهد که به اندازه همسایگان یهودی شان غرامت مالی ناشی از جنگ دریافت کنند؟ (آریه دایان، هآرتز ۲۱ اوت ۲۰۰۶)

آیا ممکن است با قانونی درباره تابعیت [شهروندی] موافق باشید که نژادپرستانه باشد و ممنوع کند که یک عرب اسرائیلی در خانه خود همراه با خانواده اش زندگی کند؟ آیا ممکن است در کنار

کسانی بایستید که بازهم زمین های بیشتری مصادره می کنند، درختهای بیشتری را از ریشه برمی کنند تا شهرک های جدیدی برای کولون ها [مهاجران یهودی] یا جاده هایی ویژه یهودیان بسازند؟ آیا ممکن است از بمباران ها و پرتاب موشک هایی پشتیبانی کنید که سالخوردگان را نیز مانند جوانان در نوار غزه می کشد؟

آیا شما، همه شما، موافقید که قدم گذاشتن به يك سوم ساحل غربی (دره رود اردن) برای فلسطینی ها ممنوع باشد؟ آیا موافقید که دهها هزار فلسطینی که تابعیت کشوری خارجی دریافت کرده اند نتوانند نزد خانواده هاشان در سرزمین های اشغالی برگردند؟

آیا امکان دارد که شما با بهانه امنیتی، وجدان خود را راحت کنید وقتی دانشجویان غزه را از آموزش «ارگوتراپی» (پیراپزشکی) در شهر بیت لحم یا تحصیل پزشکی در ابودیس محروم می کنند، یا وقتی که بیماران شهر رفح [نوار غزه] نتوانند در رام الله [ساحل غربی] مورد درمان قرار گیرند؟ آیا شما هم فکر می کنید ساده است که آدم خود را پشت بهانه «ما خبر نداشتیم» قایم کند؟ یعنی ما نمی دانستیم که تبعیض در توزیع آب، که کاملاً تحت کنترل اسرائیل است، باعث شده که هزاران خانواده فلسطینی در ماه های داغ تابستان از آب محروم باشند؛ یعنی ما اصلاً خبر نداشتیم که سربازان «نیروی دفاع اسرائیل» راه ورود به دهکده ها را سد کرده بودند و نمی گذاشتند که مردم به چشمه ها و منابع آب دسترسی داشته باشند.

اما این دیگر نمی شود که شما درهای آهنی را ندیده باشید که در تمام طول جاده ۳۴۴ در ساحل غربی، راه ورود به این جاده را بر دهکده های فلسطینی می بندد و آنها را دور می زند. نمی شود که شما جانبدار آن باشید که هزاران کشاورز نتوانند بر سر کشتزارها و باغستان های خود بروند. نمی شود که شما تأیید کنید که نوار غزه را در قرنطینه بگذارند و مانع از ورود دارو به بیمارستان ها، توزیع برق و تأمین آب برای یک میلیون و چهارصد هزار نفر بشوند و از ماهها پیش رابطه آنها را با دنیا قطع کنند.

آیا ممکن است شما ندانید که در فاصله ۱۵ دقیقه ای دانشکده یا دفترکارتان چه می گذرد؟ آیا به عقل می گنجد که شما بر سیستمی صحنه بگذارید که سربازان یهودی در راه بندان (چک پوینت) های نظامی در قلب ساحل غربی ده ها هزار نفر را هر روز، ساعت ها و ساعت ها در آفتاب سوزان به انتظار نگه دارند و افراد را دسته دسته کنند که: «اهالی نابلس و تولکرم افراد کمتر از ۳۵ سال حق عبور ندارند. یاللا! برگردید به جنین!» «اهالی سلیم، شما اجازه ندارید اینجا بایستید»؛ «زنی بیمار از خط گذشت، درسی بهش بدهیم که فراموش نکند، او را ساعت ها در بازداشت نگه می داریم». هرکسی می تواند به سایت اینترنتی Machsom Watch مراجعه کند^(۴) و اینگونه شهادت ها بلکه بی شمار بدتر از اینها را تماشا کند که همچون امری عادی، روز به روز جریان دارد: کسانی که وقتی علامت صلیب شکسته را بر گور یک یهودی در فرانسه می بینند یا به یک تیر ضد یهودی در یک روزنامه محلی اسپانیا برخورد می کنند آنها را خشم و نفرت فرا می گیرد، ممکن نیست ندانند چگونه از اینجا اطلاع کسب کنند تا نه خشمگین شوند نه منزجر.

ما به عنوان یهودی از همه امتیازهایی که اسرائیل در اختیارمان می‌گذارد برخورداریم و این همه ما را همدست او می‌سازد. مسأله این است که هر یک از ما چه کاری، به طور روزمره، مستقیم و فعال باید انجام دهیم تا همکاری خودمان را با یک رژیم غاصب و سرکوبگر سیری ناپذیر کاهش دهیم؟ چه اهمیتی دارد امضای یک طومار و اعتراض؟ آخر ما را که نمی‌کشند، ما را که به اردوگاه کار اجباری نمی‌فرستند، ما را که از کسب نان روزانه نمی‌اندازند، ما را که از تفریح در خارج شهر یا خارج کشور ممنوع نمی‌کنند! اینجا ست که بار همدستی و کولابوراسیون و مسؤولیت مستقیم بی‌اندازه بر دوش ما سنگینی می‌کند^(۵).

منبع:

<http://www.europalestine.com//spip.php?article4139>

۱- http://www.info-palestine.net/article.php3?id_article=6629

۲- Gush Emunim جنبش سیاسی بنیادگرایان یهودی

۳- Kadima حزبی که آریل شارون در اواخر عمر پس از بیرون آمدن از حزب لیکود تأسیس کرد.

۴- <http://www.machsomwatch.org/en>

۵- متن انگلیسی:

<http://www.haaretz.com/hasen/spages/756413.html>

میشل بل ریشار*:

سربازان اسرائیلی درباره جنگ غزه شهادت می دهند

Michel Bôle-Richard

**گزارشهای جدید برخلاف گزارش رسمی ست دائر بر جنگ
با حماس**

پس از پایان جنگ غزه در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹، این دومین بار است که سربازان اسرائیلی از آنچه طی ۲۲ روز در این جنگ مرگبار گذشت روایتی غیر رسمی نقل می کنند؛ جنگی که طی آن، به گفته منابع فلسطینی، ۱۴۱۷ نفر که ۹۲۶ تن از آنها غیر نظامی بودند کشته شدند؛ جنگی بدور از چشم خبرنگاران.

در ماه مارس، جمعی از نظامیان آکادمی نظامی اسحاق رابین اطلاعیه ای مطبوعاتی منتشر کرده، روش های قابل اعتراضی را که در عملیات «سرب سخت» به کار رفته مطرح کرده بودند. این

بار سازمان «سکوت را بشکنیم» (Breaking the silence) است که گواهی ۵۴ تن از نظامیان ذخیره و سرباز وظیفه را گرد آورده و در ۱۱۰ صفحه منتشر کرده است.

این سربازان ارتش اسرائیل که هویت شان پنهان نگاه داشته شده از شیوه های به کار رفته در این جنگ سخن می گویند؛ جنگی که در آغاز هدفش



جلوگیری از شلیک خمپاره به سوی جنوب اسرائیل و به زانو درآوردن جنبش مقاومت اسلامی (حماس) اعلام شده بود.

از نظر میکائیل اسفارد، وکیل مدافع و کارشناس دفاع از حقوق بشر، این گواهی‌ها فاش می‌کنند که «قواعدی که در این جنگ رعایت می‌شده بین پیکارجویان و غیر نظامیان دشمن فرقی قائل نبوده، و روش‌هایی به کار می‌رفته که به وجود زنان، کودکان و سالمندان در مناطق جنگی بهایی نمی‌داده است؛ و سلاح‌هایی به کار می‌رفته که تناسبی با مناطق پر جمعیت ندارد. همچنین از ویرانگری سیستماتیک باید سخن گفت و از میزان غیرقابل تصور آن که تقریباً همه گواهان به زبان آورده‌اند و نیز اینکه در اغلب موارد هیچ نیاز نظامی آن روش‌ها را توجیه نمی‌کرده است».

از این گواهی‌ها چنین فهمیده می‌شود که نگرانی درجه‌اول ارتش این بوده است که حد اقل تلفات به ارتش وارد شود حتی اگر به قیمت کشتن بیگناهان باشد. یکی از سربازان موضع فرمانده خود را چنین بیان می‌کند: «یک مو از سر سربازانم نباید کم شود. نمی‌خواهم که یکی از سربازانم با تردید خویش به مخاطره‌ای دست زند. اگر مطمئن نیستید شلیک کنید! اگر در چیزی شک دارید بدانید که نباید شک کرد. این بود دستور مافوق من».

به دلیل قدرت آتشی که به انواع وسایل، چه هوایی و چه زمینی، به کار می‌رفت، عملاً نبردی درکار نبود. جنگجویان حماس یا زیر زمین پنهان شده بودند یا گریخته بودند و تنها مردم به دام افتاده بودند که هیچ‌جا نداشتند بروند. از جمله به این دلیل بود که اینقدر غیر نظامیان تلفات دادند و اینقدر ویرانی به بار آمد.

یکی از گواهان تأکید می‌کند که «اگر این ویرانگری‌های سیستماتیک و عمدی را صرفاً با خاک یکسان کردن بنامیم حق

مطلب را ادا نکرده ایم. چنین بود که ما می توانستیم دیدرس خوبی داشته باشیم و منطقه را کنترل کنیم، به طوری که شناختن مرزهای یک منطقه، دیگر امکان نداشت». تمام یک محله با بمب گذاری ویران می شد، کشتزارها به گودال های گل و لای بدل می شد، باغ های میوه و زیتون صاف می شد. دینامیت گذارها، بولدوزرهای معروف D9 غول پیکر ارتش اسرائیل بی وقفه کار می کردند. سربازی تأیید می کند که «این بولدوزرها همه جا حاضر بودند تا برای تانک ها موضع فراهم کنند و راه باز کنند. در منطقه ای که ما بودیم هیچ سنگی روی سنگ باقی نماند. مثل فیلم های جنگ جهانی دوم بود که هیچ چیزی برپا نمی ماند».

بازهم برای آنکه پس از ضربه روحی ناشی از جنگ دوم لبنان در تابستان ۲۰۰۶ کوچکترین تلفاتی درکار نباشد، ارتش اسرائیل تردیدی نمی کرد که از سپر انسانی استفاده کند. شاهدان متعدد گواهی داده اند که فلسطینی ها را با تهدید اسلحه مجبور می کردند وارد ساختمان هایی شوند تا معلوم شود که ساختمان بمب گذاری شده یا نه یا اینکه پناهگاه مبارزان هست یا نه. این گروگان ها را در زبان نظامی «Johnnies» می نامیدند. دیوان عالی دادگستری این روش ها را که در عملیات «سپر دفاعی» در ۲۰۰۲ در ساحل غربی بطور گسترده به کار گرفته شده بود ممنوع کرد. گواهانی شهادت داده اند که چگونه یک غیرنظامی سالمند که مشعلی در دست و پیراهنی سفید دربر داشت در راه به گلوله بسته شد.

گزارش در پیشگفتار خود تأکید می کند «همه اقداماتی که دیروز غیرعادی تلقی می شد امروز به امری عادی بدل شده است». یک اطلاعیه رسمی ارتش در پاسخ به انتشار این گزارش، این گواهی ها را «مبنی بر شایعات و اخبار دست دوم» دانسته،

پنهان بودن هویت گواهان را سرزنش کرده و اظهار داشته که «این اظهارات فردی نمی تواند مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد».

لوموند ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۹ ترجمه برای اندیشه و پیکار

http://www.lemonde.fr/cgi-bin/ACHATS/acheter.cgi?offre=ARCHIVES&type_item=ART_ARCH_30J&objet_id=1091063

آریلا آزولای: ما همه فلسطینی هستیم

Ariella Azoulay

فراخوان به همه آنان که سابقاً در آفریقای جنوبی هرگز سیاهان را در مبارزه شان تنها نگذاشتند

زمانی نه چندان پیش، در آفریقای جنوبی، اگر از سفیدان بودیم،
کشتار شهروندان سیاه و خشونت‌هایی که در تخریب خانه هاشان به
کار می رفت، حتماً ما را به خشم می آورد،
بسیاری از شهروندان یهودی بدون شك، رژیم آپارتاید را افشا می
کردند
و ندای براندازی آن را سر می دادند، برخی هم چه بسا به سیاهان
می پیوستند تا جبهه ای متحد بر ضد قدرت حاکم برپا دارند.

حتماً فریاد می زدیم: «ما همه سیاه هستیم»!
امروز وقت آن رسیده که بگوییم: «ما
همه فلسطینی هستیم»!



زمانی نه چندان پیش، در آفریقای
جنوبی، اگر از سفیدان بودیم،
با آپارتاید مبارزه می کردیم
که در سراسر کشور سد و حصار بر
می افراشت و برای نژادهای دیگر گتو
می ساخت.

شك نیست که ما در پیشاپیش صف می ایستادیم و خواستار
بایکوت می شدیم،
لابد جان خویش را به خطر می انداختیم تا مبادا خون کسانی
ریخته شود که
می توان خونشان را بدون ترس از کیفر ریخت به بهانه منشأ قومی
شان.

حتماً به مبارزه می پیوستیم
علیه رژیم‌هایی که تبعه خود را
از جامعه طرد می کند.

اما چرا چنین امری در اسرائیل رخ نمی دهد؟
زیرا ما که شهروندانش باشیم قربانیِ کارزاری دیگر هستیم
به نام پروپاگاندا.

چه ایده عجیب و عقب مانده ای! مثل کلیشه عهد بوق،
که می توان در فیلم های قدیمی،
درباره رژیم های فاسد دید که امروز دیگر وجود خارجی ندارند.
در عصر اینترنت و مولتی مدیا [چند رسانه ای]
چه کسی چنین چیزی را جدی می گیرد، «پروپاگاندا»؟

اما به رغم نابهنگامی آشکار، شکی وجود ندارد که
رژیمی که ما در آن بسر می بریم
بودجه سنگینی صرف پروپاگاندا می کند،
تا ما را به جایی بکشاند که هرروز با جنایات دولتی یی که مرتکب
می شود همدستی کنیم:

شاید با حیرت فریاد می زدیم: «چطور چنین چیزهایی ممکن است؟»

اگر البته آموخته بودیم که چنین جنایاتی را در جاهایی دیگر در زمانه ای دیگر کسانی مرتکب شده اند.

رژیم حاکم بر اینجا اقدامات خود را در دو جبهه انجام می دهد: با سلاح های مدرن پیچیده بر روی اعراب شلیک می کند، و همزمان ما شهروندان ممتازش را نیز هدف می گیرد با سلاحی بسیار قدیمی که حیرتمان را بر می انگیزد. این سلاح کهنه ولی به همان اندازه پیچیده، همانا پروپاگاند است. اغلب ما می دانیم.

دیگران هم می دانند.

با وجود این، همواره اشتباه گذشته را تکرار می کنیم، به خیال اینکه

کافی ست اطلاع داشته باشیم و بدانیم تا در برابر پروپاگاند مصون بمانیم،

و ما را تحت تأثیر قرار ندهد.

اما پروپاگاند همه جا هست.

هرکسی به آن دست یاری می دهد، لباس گرم زیر برای سربازان می فرستیم،

در مغازه ها برای خلبانان تخفیف قائل می شویم.

کافی نیست که بی وقفه خود را در برابر پروپاگاند تقویت کنیم.

کافی نیست که دائماً شیوه های به کار رفته در یک خبر و اطلاع رسانی را تحلیل کنیم

خبر از ما تندتر حرکت می کند.

باید بتوان به جاهایی رفت دور از آنجا که خبر را می سازند.
در حول و حوش ما چنین فاصله گیری امکان ندارد.

پروپاگاندا، چنین عمل می کند :

هیچ کجا از آن در امان نیستیم.

خلبانی که غزه را بمباران کرده خانه اش روبروی ما ست،
روزنامه نگاری که گزارش فجایع را پشت گوش انداخته و اعتراض
ها را نادیده گرفته، خانه اش ته کوچه است،
پسر همسایه کارمند شرکتی ست که کلیپ های حمله زمینی ارتش
را مونتاژ می کند،

سر کوچه که بپیچی به سرباز دختری بر می خوری که
کارشناس آخرین سیستم های توپخانه خودکار و بدون تیرانداز
است.

برای ایستادگی در برابر پروپاگاندا، به چیزی بسیار بیش از کوشش
های پیگیر نیاز است.

ما، شهروندان دولت اسرائیل، با کمال میل و اراده خودمان است که
گروگانان هستیم.

در وضعیت عادی، و به طریق اولی، وقتی دولت می گوید ما در حال
«جنگ» ایم،

بسیار اندک اند کسانی که به فکر نگاه کردن به سایت های غیر
اسرائیلی باشند،

یا تصاویری بیابند که آژانس راماتان از دل تیرگی ها پخش کرده
است،

تصاویری که روی همهٔ رسانه‌های گروهی جهان می‌توان دید (ولی نه در اسرائیل).

اما تصاویر خلاف نُرْم کمیاب اند، زیرا ارتش گزارش از داخل غزه را ممنوع کرده است. گاه ملاقاتی در خیابان، در لحظه‌ای بسیار کوتاه به ما یادآوری می‌کند که چند تنی این تصاویر را دیده‌اند، این گزارش‌ها را خوانده‌اند (اما این از محدودهٔ کوچکِ دوستانی که یافته‌های ما را روی اینترنت دنبال خواهند کرد فراتر نمی‌رود، در هر حال، آنها در تظاهرات حضور داشتند، و فردا هم در تجمعی علیه جنگ همدیگر را خواهیم دید).

دیگران همه، در کل طیف سیاسی از این سو تا آن سو، کسانی هستند که گفتمانی دیگر را می‌خوانند و تکرار می‌کنند. آنها «حماس قاتل» را افشا می‌کنند، و اگر فرصتی دست دهد زیر لب زمزمه می‌کنند که به کارگیری نیرو از سوی اسرائیل نامتناسب است. خلبان نیز (که گذشته از این، دانشجوی حقوق در دانشگاه است)، و دستانش از این پس آلوده به خون غیر نظامیان است، به يك خبرنگار هاآرتز گفته است که: «البته من خوشم نمی‌آید که آدمها را اینجوری بکشند»، ولی می‌افزاید:

«من نظرم این است که حماس از مردم غیرنظامی سوء استفاده می‌کند».

بدین ترتیب، حتی در درون ارتش انتقاد وجود دارد،
اما خلبان، سخنگوی ارتش، خانم جوانی که کارشناس موشک های
هدایت از دور است،
و همه کسانی که گروگان اطلاعاتی هستند که آنان پخش می‌کنند
توافق دارند که بگویند در این کارزار «انتخاب از آنان نبوده است».

و می بینیم که چرا
اینک که جنگ تمام شده،
می کوشند ما را دوباره بسیج کنند
تا صدامان درنیاید،
واز کسی نام برده نشود،
نباید «افسرانمان» که به خاطر ما جنگیده اند متهم شوند.
مازوز دادستان کل،
ماندل بلیت دادستان نظامی،
اشکنازی رئیس ستاد
مگر نه اینکه باید افراد خود را تحت پوشش و حمایت بگیرند؟
خب، مأمور سانسور دستورات را پی می گیرد،
روزنامه ها اطاعت می کنند،
و ما فراموش خواهیم کرد
که خودمان با مسدود کردن اطلاعات موافقت کرده ایم
اطلاعاتی که - بنا به اعتراف اخیر خود رهبرانمان،
کسانی را مقصر نشان می دهند که خودشان آنها را به جنگ
فرستاده اند.

و حتی اگر موافقت خود را اعلام نکرده ایم،
رژیم چنان رفتار می کند که گویا ما موافقت کرده ایم،
و بدین نحو به آنجا می رسیم که با آن همدست بوده ایم
در جنایات دولتی علیه همسایگان فلسطینی مان که آنها نیز زیر
یوغ همین رژیم اند.
اینها همه، دیگر بدیهی ست.

حالا دیگر شصت سال است
که مجازمی شماریم نفی بلد را، ویرانی و قتل را،
آری شصت سال است که همه مثل طوطی حرفهای رژیم حاکم را
تکرار می کنیم،
که فلسطینی ها را مسؤول رنجهایشان می داند:
«تقصیر خودشان است،
آنها هستند که حماس را انتخاب کردند و موشک پرتاب می کنند،
قاتل خودشان هستند».
دلیلش تونل هایی ست که از آنها اسلحه وارد می شود،
و کشتی های مهمات
که از راه دریا به «نوار» [غزه] می رسد:
اینها برایتان کافی نیست؟

آیا صد بار تجربه نکرده ایم که طرف مذاکره ای وجود ندارد؟
چه کسی جرأت دارد خلاف اینرا بگوید که اسرائیل هرچه از دستش
برآمده برای رسیدن به صلح انجام داده است؟
تو گویی این اسرائیل نبوده که زیرآب تمام طرح های صلح را زده،

تو گویی این اسرائیل نبوده که چنان سرسختانه به اشغال چسبیده
که به امری بیهوده بدل شده،
بی آنکه راه حل دیگری پیشنهاد دهد
مگر به عقب انداختن راه حل ها
و نگه داشتن فلسطینی ها زیر چکمه هایش،
همچون افرادی که هوسشان به شورشگری
ما را وامیدارد به آنها نشان دهیم که چه کسی ارباب است در این
منطقه.

اصلاً بیفایده است

جدل بین کسانی که می خواهند بدانند چه می گذرد
و آنان که به آنچه مطبوعات و تلویزیون اسرائیل پخش می کنند قانع
اند،
و تسلیم دستور دولت اند که: روزنامه نگاران، اسرائیلی یا خارجی،
تنها باید رنج اهالی سیدروت و آبادی های دور و بر را منعکس کنند.
علت این است که آنها اخبار واحدی نمی خوانند،
تصویرهای واحدی نمی بینند،
یا اینکه آنها را یکسان درک نمی کنند.

اگر تلاش نکنید که خود را از این کارزار پروپاگاندا رها کنید
(که ضمناً باید گفت ماهرانه انجام می دهند)
و زیر نظر مسؤولین سیاسی، تبلیغاتی و نظامی اسرائیل اجرا
می شود،

اگر خود را بی قید و شرط تسلیم پروپاگاندا میهن پرستانه نکنید که شما را در کارزار تبلیغاتی اش احاطه می کند تا مصیبت را پیروزی وانمود کند،
اگر مصرانه جویای اطلاعات بدیل نباشید، ممکن است باور کنید که در غزه کسی وجود ندارد جز تروریستها یا مردمی متعصب، سرسپرده رهبران شان.

ما خود را سران ارتش فرض نمی کنیم، ما به زبان استراتژیک و امنیتی آنها سخن نمی گوئیم (که از ۱۹۴۸ به بعد زبان مسلط بوده، اما تنها زبان ممکن هم که نمی تواند باشد)،
چنانکه فکر نمی کنیم اطلاعات چند جانبه باعث شود که خوانندگانش همنظر باشند
علیه حمله به غزه،
ولی از خود می پرسیم: آیا در قرن بیست و یکم، شهروندان چگونه می توانند به راستی باور داشته باشند که در کشوری دموکراتیک زندگی می کنند
درحالی که هیچ اطلاعات قابل اعتماد، آزاد و قابل تحقیقی، درباره ۱۳۰۰ کشته در غزه و هزاران زخمی دیگر در دسترس شان نیست؟
و چرا در کشورهای دیگر، وقتی قرارداد بین شهروندان و دولتشان

دچار اختلالی این چنین می شود و ناگزیرند کورکورانه
اقدامات نفرت انگیزی را که به نامشان صورت می گیرد بپذیرند،
چرا بسیاری از آنان - و همراه با آنان همه جهان - به نظرشان
بدیهی می رسد
که رژیم سیاسی شان فاسد و زیانبار شده،
حال آنکه نزد ما
کلیه اقدامات نفرت انگیزی که رژیم از ۱۹۴۸ تا امروز مرتکب شده
چون تصادف هایی که بُرد و تأثیری ندارد به شمار رفته است؟
آیا این رژیم سیاه و ظلمانی نیست؟
آیا سرچشمه شر نیست
که ما باید، به عنوان شهروند، خویش را از آن برهانیم؟

اعتراف به این امر مو بر تن ما راست می کند،
اما ما اطلاع مشخصی نداریم از آنچه امروز به نام ما مرتکب می
شوند،
و نه از آنچه در گذشته به نام ما مرتکب شده اند،
وانگهی ما نیز چنین اطلاعاتی را مطالبه نمی کنیم.
زیرا اگر می توانستیم صحنه را ببینیم، از شرم
در نیمه باز را از نومی بستیم.

خواهند گفت که این فقط گوشه ای از صحنه است،
و اینکه در اسرائیل آزادی بیان وجود دارد،

که مطبوعات از «آزادی عقیده» برخوردارند: امیره هس، گیدئون له وی که دهانشان بسته نیست و نوشته هاشان حتی منتشر هم می‌شود.

اما آیا آزادی عقیده معنایی می‌دهد

بدون آزادی اطلاعات؟

دیگران همچنان با پافشاری یادآوری خواهند کرد

که روی اینترنت موضوع کسانی هم که از رفتن به جبهه امتناع می‌کنند مطرح شده،

و اینکه روی سایت های دیگر روایت وحشتناک بمباران کودکان بیگناه پخش شده است،

رسانه های گروهی هم آنطور که شما می‌گویید یکدست نیستند، همه چیز در دسترس است.

شاید. اما نه آنچه اساسی ست

زیرا کدام کانال تلویزیون،

کدام روزنامه

ویران کردن زندگی فلسطینی ها را به ما نشان داده است؟

چه کسی صدای آنان را شنیده است؟

چه کسی صدای آوارگانی را شنیده است که زندگی شان

نه يك بار، نه دو بار، بلکه چند بار نابود شده است؟

چه کسی شنیده است از آنان این روایت را که این بار، برخلاف
، ۱۹۴۸

دیگر جایی وجود نداشت که بدان پناه برند

وقتی بمب ها بر سرشان باریدن گرفت؟

اگر حتی روزنامه به اطلاعات دسترسی نداشته باشد
و خود باید اخبارش را سانسور کند،
وهرگز گزارشی ندهد جز درباره نواحی کوچکی که ارتش اجازه
ورود روزنامه نگاران به آنجاها می دهد،
اگر پخش عکس هایی که
از راماتان، بنگاه مطبوعاتی فلسطینی، دریافت می شود ممنوع
باشد،
وقتی گشودن پرونده ای
درباره چیزی که نمی توان در آن به گونه ای معقول تردید کرد محال
باشد - که این خود جنایتی جنگی ست -
چرا آن روزنامه انتشار خود را معلق نمی گذارد؟
چرا با يك صفحه سفید منتشر نمی شود
با این بیانیه ساده در صفحه نخست که ما دیگر نمی توانیم به
حرفه خود ادامه دهیم؟
این شاید خوانندگان را یاری دهد تا فراموش نکنند
که هر سطر یا تقریباً هرچیزی که می خوانند
ناشی از اطلاعاتی ست تحت کنترل ارتش
با خبرنگارانی که جا داده اند آنها را
در مکانی که به ریشخند موسوم است به «تپه مطبوعات»
که از آنجا جز گردباد دود نمی توان دید
همان مکانی که اسرائیلیها با خانواده به آنجا میروند تا بچهها
بمباران غزه را تماشا کنند.

در آفریقای جنوبی، دست کم، آپارتاید بر همگان آشکار بود،

اما اینجا خویش را پنهان می کند در اردوگاه های بازداشت
که نه فقط از حوزه دید ما خارج اند
بلکه بیرون از حوزه قانون اند
(به سان آیین نامه های مربوط به کشتزار، قانون سیاهان
در دولت های برده داری که مشمول مجموعه قوانین نمی شد).
فلسطینی هایی که در همسایگی خودمان تحت تبعیت نگه داشته
می شوند
و در معرض انواع قوانین منحط قرار دارند
قوانینی که به نحوی تبعیض آمیز بر اهالی سرزمین ها [ی اشغالی]
تحمیل می شود
به دست افسران، درجه داران و سربازان.
برای همگان، این قوانین مصون از تعرض اند: چه آنان که ما البته
توسط این قوانین بر آنان حکم می رانیم،
و چه خود ما، شهروندان دموکراسی،
به نحوی که هیچ تصویری نداریم از بی عدالتی این قوانین –
از ما ست، به خصوص، که باید آن را پنهان کرد،
از ما شهروندان دولت دموکراتیک،
مبادا کشف کنیم که به قانون مقدس «ما» چه اهانتی شده است.

رفته رفته فلسطینی ها از زندگی ما ناپدید می شوند
(به ضرب دیوار، با محاصره، با مهاجران تایلندی که جای آنها را
در مشاغل می گیرند، با انتقال خزنده جمعیت به خارج از شهرهای
یهودی - عربی).
استثمار، خشونت ها و ستمی که بر آنان می رود،

کمتر و کمتر برایمان مشهود است.

در پایان يك روز کار،

اگر برخی شهروندان باشند که هنوز بخواهند از وضع زندگی در غزه مطلع شوند،

همچنان می توانند به تلویزیونشان نگاه کنند از طریق ویدئوهای درخواستی (VOD)، به دستچینی از فیلم هایی که سخنگوی نظامی به دقت برگزیده است،

یا به برنامه ارتش نگاه کنند روی You Tube:

«حمله چتربازان به يك مسجد»، «عملیات مشترك هوایی، دریایی، زمینی»، موشکهایی که پس از پرتاب جهت خود را عوض می کنند «تا به مردمی که خارج از درگیری هستند اصابت نکند» و غیره.

این شهروندان هرگز نخواهند دید ویرانی غزه را،

شهری که افرادی زنده مانند خودشان در آن بسر می برند.

آنها نابودی «زیربنای تروریسم» را خواهند دید

که سخنگوی ارتش به آنان هدیه می کند.

مطبوعات هرگز ستونی اختصاص نمی دهند به نظامیانی که از حمله به غزه امتناع کرده اند.

رسانه های گروهی درباره دستگیری تظاهرکنندگان یهودی و مسالمت جو سکوت می کنند.

ولی دستگیری تظاهرکنندگان عرب را گزارش می دهند، به طوری که

اعراب را «آشوبگر» و همیشه «متخلف» معرفی کنند،

تا بار دیگر تأکید کنند که تا چه حد «این کشمکش» غیرقابل حل است زیرا دو ملت را در برابر هم قرار می دهد. آنها بر تظاهرات مشترک یهودیان و اعراب پرده سکوت می افکنند، از ترس آنکه مبادا دیوار جدایی بین یهودیان و اعراب را که باید تحکیمش کنند ترک بیندازد، مبادا بفهمند که کینه بین دو جامعه یهودی و عرب «تقدیر» نیست. شکافی در دیوار ممکن است ناگهان صحنه دیگری در معرض دید قرار دهد. آنان که در اسارت این دیوار هستند ممکن است با هم قد برافرازند علیه آن رژیم سیاسی که زندگی را بر آنان ناممکن ساخته است.

این است آن تهدیدی که ما برای او داریم:
یهودیانی که حاضر نیستند خود را ضد عرب بنامند
(چه این طرف «خط سبز» چه آن طرف)
یهودیانی که اعراب را
(چه این طرف «خط سبز» چه آن طرف)
شهروندانی همتای خود می دانند.

اگر ما در آفریقای جنوبی بودیم، برخی از ما بسا به ملاقات سیاهان می رفتند.
اما اینجا چطور می توان به ملاقات اعراب رفت، در حالی که رژیم ما را از آنان جدا می کند

با کشیدن دیوار بتونی بین آنها و ما و ایجاد تلویزیون و «ویدئوهای درخواستی»

با مسدود کردن اطلاعات و به خدمت گرفتن همه جانبه رسانه های گروهی؟

هنوز گمان می رود که این رژیم تبعیض گرا تنها شامل اعراب می شود، و برای آن است که اعراب را در انزوا نگاه دارد. اما یک رژیم تبعیض گرا چگونه می تواند صرفاً اعراب را منزوی کند؟

هر مانعی دو طرف دارد هر رژیم تبعیض گرا یکی را از دیگری جدا می کند و برعکس، و بدین ترتیب، رژیم تبعیض گرای ما بین خودمان نیز جدایی می افکند. و حالا این پرسش پیش می آید که: ما را از چه چیز جدا و منزوی می کند؟

او ما را از این امکان جدا می سازد که حتی ملت‌ها یا خلق‌های خشونت‌گرا به آن دسترسی یافته‌اند، امکان اینکه بتوانیم صفحه ای از تاریخ خود را ورق بزنیم، امکان اینکه روحیه مان را عوض کنیم، زبانمان و آینده مان را، امکان اینکه دست از ستم بر اعراب برداریم، امکان اینکه این ایده را کنار بگذاریم که ما صاحب همه حقوق هستیم و آنان را هیچ حقی نیست،

امکان اینکه نوعی زندگی را برگزینیم که قابل تحمل و قسمت کردن باشد

با ملتی که پدرانمان ما را به زندگی در بین آنان رهنمون شده‌اند.

این رژیم ما را تبدیل می‌کند به همدستان خود در جنایاتی که ما نمی‌خواهیم در آن شریک باشیم و حاضر نیستیم که آن جنایات به نام ما صورت گیرد. این رژیم با اعمال زور، ما را از کسانی جدا می‌سازد که سرنوشتمان زیستن با آنهاست.

در انتظار روزی که به حد کافی، دستهای یاری‌گرِ هم آیند و به حد کافی تَبَر برای شکستن دیوار، و همراه با اعراب علیه این رژیم اعتراض کنیم همچنان می‌توانیم خود را با آنان یکی بدانیم می‌توانیم کوفیه دور گردن بپیچیم. بدین نحو خواهند دید که چطور این رژیم را منزوی می‌کنیم، به او خواهیم فهماند که نمی‌تواند روی ما حساب کند که بدون تردید اطلاعات رسواکننده‌ای را که دربارهٔ عملیات ارتش در غزه داریم به هرکسی که خواستارش باشد منتقل نکنیم، و دست از تلاش برنخواهیم داشت تا سرانجام بفهمد که نمی‌تواند روی ما حساب کند که همدست او باشیم.

ما حاضر نیستیم که برای او موشک‌های هدایت شده از دور باشیم
و حاملان دروغ‌هایش.

برای آنکه حق حکومت بر ما داشته باشد و اقدام به نام ما،
قدرت حاکم باید رضایت همه ما را به دست آورد،
رضایت یهودیان آمیخته با اعراب و اعراب آمیخته با یهودیان.
ولی تا آن روز، خواستار آنیم که بیرون بمانیم
از حوزه اقدامات این حکومت.
تا آن زمان، در پیشگاه غزه، با یاد غزه،
ما همه فلسطینی هستیم.

ترجمه از انگلیسی به فرانسه: اتی ین بالیبار و فرانسواز بالیبار
ترجمه از فرانسه: تراب حق شناس

۱- خانم آریلا آزولای Ariella Azoulay استاد فلسفه، نویسنده و سینماگر
اسرائیلی. از بین آثار او این دو کتاب را نام می‌بریم:

Death Showcase. The Power of Image in Contemporary
Democracy (MIT Press 2001)

(نمایشگاه مرگ. قدرت تصویر در دموکراسی معاصر انتشارات دانشگاه ام.
آی. تی. ۲۰۰۱) و

The Civil Contract of Photography (MIT 2008)

(قرارداد مدنی عکاسی، انتشارات دانشگاه ام. آی. تی. ۲۰۰۸) وی در سال
۲۰۰۸ در تل‌اوئو (اسرائیل) و در فراره (ایتالیا) نمایشگاهی برپا کرد تحت
عنوان: «فلسطین - اسرائیل از ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۷، داستان یک اشغال به روایت
تصویر.

مترجمان به فرانسه: اتی ین بالیبار و فرانسواز بالیبار به ترتیب فیلسوف و فیزیکدان فرانسوی.

منبع:

<http://www.europalestine.com//spip.php?article3734>

* و یادداشتی از مترجم فارسی: شمار روشنفکران و وجدان های بیدار در اسرائیل که در اپوزیسیون رژیم قرار دارند رو به افزایش است. علاوه بر مورخین جدید (New historians) مانند شلومو ساند (Shlomo Sand)، ایلان پاپه (Ilan Pappé) و دیگران؛ نویسندگان، روزنامه نگاران و سینماگران متعدد سراغ داریم که در برابر سیاست مستمر اسرائیل در نادیده گرفتن حقوق انسانی و ملی فلسطینی ها فریاد برآورده اند. از یوری آونری (Uri Avnery)، میشل ورشوفسکی (Michel Warschawski)، امیره هس (Amira Haas)، گیدئون له وی (Gideon Levy) و دیگران مقاله ها و کتاب ها و موضع گیری های شجاعانه ای به فارسی نیز ترجمه شده است که با جستجو روی گوگل به برخی از آنها می توان دست یافت.

معرفی کتاب و گزارش:

در معرفی کتاب غزه

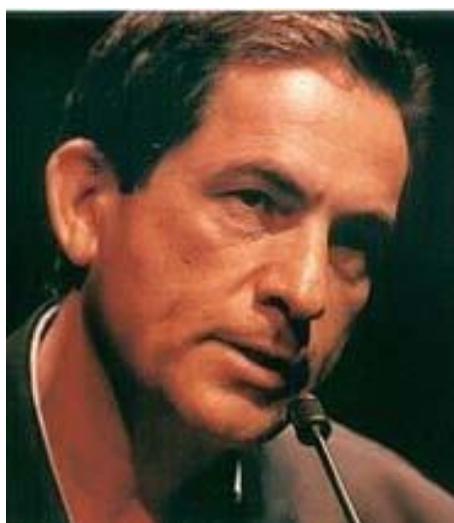
پای صحبت گیدئون له وی، روزنامه نگار اسرائیلی

Gideon Levy

این گزارش تقدیم به آنان که دروغ های «جامعه بین المللی» و نیز اسرائیل و ایران را درباره فلسطین برنمی تابند.

اخیراً انتشارات لافابریک گزیده ای از مقالاتی را که گیدئون له وی در فاصله ۲۰۰۹-۲۰۰۶ در روزنامه هآرتز نوشته در کتابی ۲۴۰ صفحه یی زیر عنوان «غزه» به فرانسوی منتشر کرده است. روز پنجشنبه و جمعه، ۱۴ و ۱۵ ژانویه جاری، ناشر دو همایش برپا کرده بود که گیدئون له وی با حاضران درباره موضوع کتاب به گفتگو نشست. علاوه بر ایال سیوان، Eyal Sivan سینماگر اسرائیلی که در فرانسه پناهنده سیاسی ست^(۱)، ناشر، اریک آزان، که خود نویسنده و مترجم نیز هست در آن شرکت داشت.

یادداشت هایی از این دو همایش برداشته ام که در زیر ملاحظه



می کنید^(۲) اما بجا ست ابتدا در معرفی ناشر و شخصیت و فعالیتش به نکاتی اشاره کنم زیرا انتشار این کتاب از مجموعه فعالیت های وی و موضوع این کتاب جدا نیست.

اریک آزان Eric Hazan متولد ۱۹۳۶ در پاریس است. مادرش زنی فلسطینی آواره از وطن بود و پدرش یک

یهودی مصری تبار. خیلی جوان بود که به مبارزه سیاسی پیوست و با جبهه آزادیبخش الجزایر FLN در طول جنگ استقلال فعالیت می کرد. در ۱۹۷۵ جراح قلب و عروق شد و سال ها در بیمارستانها کار کرد. یکی از اعضای مؤسس «انجمن پزشکی فرانسوی - فلسطینی» بود و در اوج جنگ داخلی لبنان در کمک به «نیروهای مرفقی لبنانی و فلسطینی» برای خدمت پزشکی به لبنان رفت. در سال ۱۹۸۳ مدیریت انتشارات آزان را که متخصص انتشار کتاب های هنری بود و به پدرش تعلق داشت به عهده گرفت. سپس آن را فروخت و انتشارات لافابریک La fabrique را با همکاری جمعی از همفکرانش، از زن و مرد، تأسیس کرد که عمدتاً به انتشار کتاب های علمی و فلسفی و اجتماعی چپ می پردازد «بدین هدف که پژواک صداهای ضعیفی باشد که با اجماع سیاسی - روشنفکری حاکم همخوانی ندارند». www.lafabrique.fr

وی کتاب های متعددی نوشته از جمله «ابداع پاریس. هیچ گامی گم نشده است» (۲۰۰۲)، گزارش های جنگ داخلی (۲۰۰۴)... اریک آزان مترجم آثار ادوارد سعید به فرانسه است. او عضو هیأت سرپرستی «دادگاه راسل درباره فلسطین» است که فعالیت هایش از ۴ مارس ۲۰۰۹ آغاز شده.

گیدئون له وی Gideon Levy

یادداشت همایش اول: گیدئون له وی ۵۶ ساله است و از ۲۷ سال پیش در روزنامه هآرتز که یکی از سه روزنامه سراسری اسرائیل است مقاله می نویسد. هآرتز را می توان مثل لوموند روزنامه نخبگان نامید. گیدئون له وی در جوانی ۴ سال در دفتر شیمون پرز (رئیس جمهور کنونی اسرائیل) کار کرده و در پاسخ به سؤالی در این باره، آن را دوره اشتباه آلود زندگی خود نامید.

می گفت از ۲۰۰۶ و به اصطلاح «عقب نشینی یکجانبه» اسرائیل از غزه»، هیچ روزنامه نگار اسرائیلی حق دیدار از غزه ندارد و طی این سه سال منبع خبری او درباره غزه اطلاعاتی ست که از يك خانم روزنامه نگار سوئدی که می تواند به غزه برود دریافت می کند، «همکاری که سه سال و نیم پیش با او سر مرز ارتز Eretz («مرز» اسرائیل با غزه) آشنا شده ام و در این همایش هم حضور دارد».

سه هفته پیش ایهود باراک وزیر «دفاع» اسرائیل به اداره روزنامه ها ارتز آمده بود. از وی درباره ممنوعیت دیدار روزنامه نگاران اسرائیلی از غزه سؤال شد و او اظهار بی اطلاعی کرد و خطاب به همراهانش پرسید که آیا این صحت دارد یا نه؟! شاید تظاهر به عدم اطلاع کرده، اما اگر بگوییم که واقعاً هم بی اطلاع بوده عجیب نیست زیرا غزه و سرنوشت آن برای اسرائیل هیچ اهمیتی ندارد. مردم اسرائیل کاری به غزه یا مناطق اشغالی ندارند. اهالی این مناطق از نظر اسرائیل جزء انسانها نیستند که حقوقی داشته باشند. من در مقاله ای نوشته بودم که با آنها بدتر از حیوانات رفتار می شود. دو اعتراض به دستم رسید که آنهم از جانب انجمن های حمایت حیوانات بود که چرا فلسطینی ها را با حیوانات که تحت حمایت هستند مقایسه کرده ام. این نگاه تحقیرآمیز و راسیستی حتی نسبت به فلسطینی های داخل [که اسرائیلی اند] هم وجود دارد. یکی از نگهبانان کنیست (مجلس اسرائیل) به يك نماینده اقلیت عرب اسرائیل [اقلیتی که يك پنجم از کل جمعیت اسرائیل را دربر می گیرد] به نام دکتر احمد طیبی گفته بود: «چطور می شود هم دکتر بود هم عرب؟».

در تل آویو و جاهای دیگر، زندگی به سبک آمریکایی جریان دارد و کسی نگران آنچه در مناطق اشغالی می گذرد نیست. از نظر اکثریت اسرائیلی ها و بر اساس تبلیغاتی که انجام می شود و افکار عمومی را می سازد، غزه انبار اسلحه دنیا برای نابودی اسرائیل است.

اسرائیل پس از اسلو حاضر نشد با عرفات صلح کند چون زیادی قوی بود و حالا با محمود عباس حاضر نیست صلح کند چون زیادی ضعیف است. در همه حال، غصب اراضی و خانه سازی ها با کمک های دولتی ادامه دارد. اسرائیل هرگز برای خود مرزی نشناخته و تنها کشوری ست در دنیا که مرز ندارد. وضع کنونی را کسی نمی داند که به کجا خواهد انجامید.

وقتی آمریکا و اسرائیل با هم مذاکره می کنند معلوم نیست که چه کسی به دیگری میلیاردها دلار کمک می کند یا کدام يك از دیگری دستور می گیرد.

غزه با مساحت ۳۶۵ کیلومتر مربع و با يك و نیم میلیون جمعیت بالاترین حد از تراکم جمعیت را در دنیا دارا ست و ساکنانش ۶۰ سال پیش از مناطق دیگر فلسطین [که حالا اسرائیل نام دارد] به اینجا رانده شده اند. غزه در محاصره کامل (هوایی، زمینی و دریایی) است و به يك اردوگاه کار اجباری Concentration Camp شباهت دارد^(۳). زندان و بازداشتگاه سقف دارد اما این بدون سقف، همان اردوگاه است. اسرائیل می کوشد غزه را به سوی مصر براند و مسؤولیت آن را به عهده مصر بیندازد و خود از پذیرش هر مسؤولیتی شانه خالی می کند. [اسرائیل در پاسخ به بیانیه امنستی به تاریخ ۱۷ ژانویه ۲۰۱۰ که اسرائیل را به عنوان يك نیروی اشغالگر مسؤول تأمین زندگی منطقه تحت اشغال دانسته، عیناً همین موضع را گرفته است که «از ۲۰۰۶ ما آنجا را

ترك کرده ایم.» ولی همه می دانند که ترك نکرده است. مصر هم حاضر به پذیرش غزه نیست و دارد بین خود و غزه دیوار آهنین می کشد!].

گیدئون له وی توضیح می داد که حمله به غزه از پیش طرح ریزی شده بود، و خود حمله يك داو انتخاباتی بود. هیچ فرقی بین احزاب عمده به اصطلاح راست و چپ و میانه (لیکود، کارگر، کادیما) وجود ندارد. هرکدام، برخوردشان به فلسطینی ها بدتر از دیگری ست. حمله به غزه واقعاً جنگ بین دو نیرو نبود و طی آن، با بی تفاوتی عمومی، تعداد ۱۴۰۰ نفر کشته شدند و زیان های فراوان به مدارس، بیمارستانها و خانه ها و زیربناهای شهری و غیره وارد آمد. اخبار این به اصطلاح جنگ در روزنامه ها به درستی درج نمی شد. يك سگ اسرائیلی که با به اصطلاح موشک های حماس زخمی یا کشته شده بود نام و عکسش در صفحه اول جای می گرفت و کشته شدن صدها نفر انسان در همان روز در غزه در صفحات ۱۵ و ۱۶ به صورت خبری کوچک. امری عادی بود که خانواده ها فرزندان شان را در اتومبیل بنشانند و به تپه های مشرف به غزه بروند تا بچه ها خانه هایی را که با بمب های فسفوری به آتش کشیده می شد چون جشن آتش بازی تماشا کنند. امر خیلی شرم آوری که رخ داد این بود که در روزهای جنگ، وزرای خارجه کشورهای اروپایی برای بررسی اوضاع به اسرائیل آمدند. میهمانی شام برپا شد همه خوشحال و با جشن و سرور، اما هیچ کس قدم رنجه نکرد تا به غزه برود و وضع را از نزدیک ببیند.

اما اسرائیل دیگر جرأت نخواهد کرد تجاوز به غزه را تکرار کند آنهم به برکت گزارش گلدستون.

[ریچارد گلدستون قاضی آفریقای جنوبی دارای شهرت جهانی که گزارش های وی درباره جنگ در یوگسلاوی و رواندا به

اعتبار وی افزوده بود از سوی دبیر کل ملل متحد، بانکی مون، مأموریت یافت که از حمله اسرائیل به غزه که از ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ طول کشید گزارشی برای کمیسیون حقوق بشر تهیه کند. او خود یهودی تبار و حتی صهیونیست است، با وجود این گزارشی تکان دهنده نوشت و اسرائیل و نیز فلسطینی ها یعنی حماس را به ارتکاب جنایات جنگی متهم کرد و خواستار شد که یا اسرائیل و تشکیلات خودمختار فلسطین گروه تحقیق مستقلی برای بررسی این وضع تشکیل دهند یا اینکه این گزارش به دادگاه جزائی بین المللی CPI سپرده شود. معلوم است که بین آنچه حماس کرده و آنچه اسرائیل انجام داده مقایسه ای نمی توان کرد ولی قاضی گلدستون با این کار احتمالاً می خواسته «بی طرفی» کار گزارش را نشان دهد. این گزارش را کمیسیون حقوق بشر تأیید کرده است و از نظر حقوق بین المللی ضربهء شدیدی به اسرائیل محسوب می شود و رهبران این کشور را در تنگنا قرار داده است. بر این اساس است که دادگاهی در انگلیس اعلام کرد که لیونی وزیر خارجهء سابق اسرائیل اگر به انگلیس بیاید دستگیر خواهد شد. این پیگرد کسان دیگر از جمله باراک، اولمرت و سران ارتش را تهدید می کند. [دربارهء گزارش گلدستون نك به:

<http://www.aloufok.net/spip.php?article917>

یادداشت همایش دوم:

گیدئون له وی: قبل از هر چیز بگویم که در اسرائیل قابل تصور نیست که جمعه شب (شب شنبه) اینقدر جمعیت برای غزه جمع شود [ما کمتر از صد نفر بودیم ولی سالن بسیار فشرده بود]. دیگر اینکه جمع آوری این مقالات در يك کتاب و ترجمه و نشر آن، نه تنها در آنجا بلکه در فرانسه هم ساده نیست و من از ناشر

بسیار سپاسگزارم. می بینم مقالاتی که در آن ظلمت نوشته شده وقتی یکجا جمع شده احتمالاً می تواند تأثیر دیگری داشته باشد. من خود را يك اسرائیلی میهن پرست می دانم و به آینده آن علاقمند هستم ولی وضع جاری آن مرا سخت نگران می کند. من در زندگی حرفه یی ام اوضاعی را در کشورهای دیگر دیده ام که از اشغال اسرائیل بدتر بوده است مثلاً در ساریوو و آفریقا. اما آنچه در اسرائیل می گذرد، در غزه و در لبنان، به نام من رخ می دهد. من احساس مسؤولیت می کنم. احساس شرمندگی می کنم.

مسأله بر سر تعداد کولون ها (مهاجران یهودی) و مسؤولیت آنها نیست. مسأله بر سر این است که تمام جمعیت اسرائیل، نظام آموزشی و رسانه های گروهی در این امر شریک اند.

احساس میهن پرستی من با احساس شرمندگی، احساس مقصر و مجرم بودن همراه است چون اسرائیلی هستم. نه کولون ها، نه عناصر دست راستی افراطی، نه ارتش و نه حکومت، هیچکدام به اندازه من میهن پرست نیستند.

سه سال و نیم پیش، زمانی که هنوز ما روزنامه نگاران می توانستیم به غزه برویم يك خبرنگار کانال يك تلویزیون فرانسه TF1 آمده بود تا با هم به غزه برویم و از نوع کار من گزارش تهیه کند. خانه ای فقیر دیدیم. من خانه های فقیر زیاد دیده ام اما نه به این حد. وارد خانه شدیم. اتاقی کوچک و تاریک. پیرزنی معلول در گوشه اتاق همراه با دختر کوچکش می زیسته و چون فقط يك تخت داشته اند هر دو یکجا می خوابیده اند. شب پیش يك موشك اسرائیلی به سقف خورده و تکه ای که از آن کنده شده بود بر سر دختر افتاده و او را کشته بود. خیلی دردناک بود. این به نام من انجام شده بود. وقتی از خانه بیرون آمدیم آن خبرنگار از من

پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم این یکی از لحظاتی است که از اسرائیلی بودنم احساس شرم می‌کنم. این گذشت. فردای آن روز از پاریس به من تلفن زد که ما این سخن شما را در گزارش خود نمی‌توانیم پخش کنیم. گفتم بعید است که در فرانسه اشکال تکنیکی باشد، اما حاضرم دوباره آن جمله را تکرار کنم. گفت تحریریه برنامه نظرشان این است که این عبارت را نمی‌توان پخش کرد چون تماشاگران فرانسوی نمی‌توانند آن را تحمل کنند. با تعجب گفتم من این را در اسرائیل می‌گویم ولی شما نمی‌توانید آن را در فرانسه پخش کنید؟!

دوباره میزان اهمیت و نفوذ روزنامه هآرتز و مقالات من: هآرتز نظیر لوموند روزنامه نخبگان است. روزنامه اصلی ست نه حاشیه ای. اما نخبگان تغییر کرده اند. نسل جوان روزنامه نمی‌خواند تا مقاله مرا هم بخواند. من در يك دانشگاه، روزنامه نگاری تدریس می‌کنم، اما این دانشجویان روزنامه نگاری هم روزنامه نمی‌خوانند. کسی نفوذی ندارد. اگر بخواهم پس از ۲۷ سال روزنامه نگاری تصویری از جامعه کنونی اسرائیل به دست دهم باید بگویم که جامعه ای ست ناسیونالیست، میلیتاریست، نژادپرست. پس من تأثیری نتوانسته ام داشته باشم.

دوباره شرح حال من و همکاری چهار ساله ام با شیمون پرز: اگر شرح حال را بنویسم می‌گویم: بچه تل آویو بودم، به سربازی رفتم، در دفتر شیمون پرز کار کردم. آن زمان ۲۶ ساله بودم و جوان، و حالا ۵۶ ساله. با گذشت سالها و رفتن به سرزمین های اشغالی و غزه بود که فهمیدم در حیات خلوت این دموکراسی اسرائیل چه می‌گذرد. سیستم آگاهانه و حساب شده ای عمل می‌کند تا فرد اسرائیلی را از اطلاع از آنچه می‌گذرد باز دارد. تمام سیستم می‌خواهد به همه بباوراند که ارتش اسرائیل اخلاقی ترین

ارتش دنیا است. حتی نخستین ارتش اخلاقی ست نه دوم! کمتر کسی از اسرائیلی ها می تواند تصور يك غول بی شاخ و دم از اسرائیل داشته باشد. همین یکی دو روز اخیر، اکیپ کمک اسرائیل به هائیتی زلزله زده شتابزده حرکت کرده است^(۴) دولتی که ما داریم آنقدر زیادی مهربان است که می خواهد به خانم های مسن کمک کند تا از خیابان عبور کنند حتی اگر خودشان نخواهند! سالها ست کارزار وسیعی در جریان است تا فلسطینی ها را غیر انسانی و مادون انسان نشان دهند. با این برنامه ها ست که خودشان را اخلاقی ترین ارتش دنیا لقب می دهند. به اعتبار همین مادون انسان تلقی کردن فلسطینی ها ست که اسرائیل می تواند هر بلایی که می خواهد بر سر فلسطینی ها درآورد و کسی صدایش در نمی آید. حقوق بشر ارزشی ست متعلق به انسان ها؛ ولی فلسطینی ها که آدم نیستند. چه حقوقی؟! اگر اندیشهء هر فرد اسرائیلی را از جمله چپ هایش بکاوید و پوسته اش را خراش دهید هیچ يك از آنها فلسطینی ها را انسان به شمار نمی آورند^(۵).

در جریان حمله به غزه دو تا سگ کشته شده بود. یکی در شهر اشکلون [عسقلان] با موشکی که فلسطینی ها انداخته بودند. عکس سگ در صفحهء اول روزنامه های اصلی اسرائیل چاپ شده بود با عکس افراد خانواده ای که صاحب سگ بودند و گریه می کردند. در همان روز صد فلسطینی کشته شدند که فقط خبر کوچکی درباره اش در صفحات ۱۵ و ۱۶ آمده بود. سگ دیگر آموزش نظامی دیده و متعلق به ارتش بود که در حال ورود به خانهء يك فلسطینی کشته شده بود. سگها اسم داشتند، چهره داشتند، اما کشته های فلسطینی نه اسمی و نه چهره یی.

کل سیستم هفته به هفته، ماه به ماه کار می کند تا فلسطینی ها را از گردونهء آدم بودن خارج کند و همه برای اینکه

نتیجه بگیرد که آنچه در غزه انجام شده هیچ مشکل قانونی و اخلاقی ندارد. اما این کافی نیست باید به همگان نشان داده شود که ما خود قربانی هستیم. از هر اسرائیلی بپرسید خواهد گفت که قربانی واقعی اشغال، خود اوست. گلامائیر نخست وزیر «فراموش نشدنی» ما نیز گفته بود: «ما هرگز فلسطینی ها را نمی بخشیم که ما را مجبور کرده اند فرزندانمان را بکشیم» وی همچنین گفته بود: «پس از هولوکاست، یهودی ها حق دارند هرکاری می خواهند بکنند».^(۶)

درباره رفوزنیک ها (یعنی کسانی که از پیوستن به صفوف ارتش سر پیچی می کنند) و سؤال مربوط به آسیب شناسی روانشناختی روی سربازانی که به غزه می روند: آنها که به غزه می روند پس از ماهها تلقین و مغزشویی می روند. چقدر تبلیغ کرده اند که سلاح های ایرانی در غزه انبار شده برای نابودی اسرائیل و اینکه غزه بزرگترین زرادخانه دنیا ست مثل انبار ارتش روس و آمریکا. چه انتظاری می توان داشت از سربازی که با چنین مغزشویی به آنجا رفته؟ غزه خطرناکترین نقطه دنیا ست و او به آنجا رفته تا اسرائیل را نجات دهد. البته معدودی هستند که زبان باز کرده اند مانند سازمانی که Breaking Silence (سکوت را بشکنیم) نام دارد. اما تمام سیستم این شکستن سکوت را غیرمشروع نشان می دهد و آن را تحقیر می کند. رسانه های گروهی خودشان چنین موضعگیری هایی می کنند. نباید تصور کرد که توطئه ای درکار است و آنها را مجبور می کنند.

در غزه با حضور هیأت های نظارت بین المللی انتخابات برپا شد. مردم به حماس رأی دادند زیرا در غزه هم مثل هرجای دیگر دنیا وقتی دولتی در برنامه هایش شکست می خورد مردم به سمت

آلترناتیو روی می آورند. ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) و الفتح در برآوردن خواست های فلسطینی ها شکست خوردند و دستاوردی به بار نیاوردند. تمام فرآیند صلح و مذاکراتی که پایان ندارد، به پوچی رسیده است. علاوه بر این، فلسطینی ها رهبران خود را در مرسدس و فساد می بینند. این است که به حماس رأی دادند که از فساد پاک است و آماده است تا جداً به مبارزه با اشغالگر ادامه دهد و استدلالش قانع کننده تر است. من فکر نمی کنم که حماس به دلیل اصول مذهبی اش به قدرت رسیده، بلکه بیشتر به خاطر انگیزه های ناسیونالیستی اش بوده. حماس مانند هر جریان مذهبی دیگر البته مورد علاقه من نیست. دنیا فلسطینی ها را به سوی انتخابات آزاد می راند، اما از اول نمی گوید که اگر کسی را که من نمی خواهم انتخاب کردید شما را بایکوت خواهم کرد. سه سال است که آمریکا و اروپا غزه را بایکوت کرده اند. اروپا مسؤولیت را بر گردن دارد. این نخستین بار است در تاریخ، که اشغال شده را بایکوت می کنند نه اشغالگر را. چه هدفی دارند؟ چه فایده که حماس را در گوشه یی گیر بیندازند و آن را بایکوت کنند؟ چه نتیجه یی؟ حماس امروز ضعیف تر از گذشته نیست، الفتح قوی تر نیست. پس چرا با حماس صحبت و مذاکره نمی کنند؟ عرفات زیادی قوی بود با او مذاکره نمی شد کرد. محمود عباس زیادی ضعیف است، با او هم نمی شود مذاکره کرد. بهترین خبر برای اسرائیل روی کارآمدن حماس بود که همه آن را تروریست می دانند. کسی در کابینه اسرائیل چنین نقشه یی نکشیده بود، ولی عملاً چیزی پیش آمد که خواست او را برآورده می کند. وجود حماس شرایط مناسبی برای اسرائیل فراهم می آورد. تنها يك نفر هست که می تواند حماس و الفتح را در کنار هم قرار دهد که

نامش مروان برغوتی ست و اسرائیل هم او را به هیچ رو از زندان آزاد نمی کند.

از من می پرسید با توجه به اینکه جامعه اسرائیل راسیستی و میلیتاریستی تر شده است، آیا انتخاباتی که پس از حمله به غزه در اسرائیل صورت گرفت [و نتانیا هو بر سر کار آمد] وضع را بدتر کرده است؟ پاسخم این است که انتخابات امر مهمی در اسرائیل نیست. خیلی حاشیه ای ست. در سال های ۱۹۷۰ يك جوك رایج بود که هر دو نفر اسرائیلی سه نظر متفاوت دارند، ولی حالا هر سه نفر اسرائیلی يك نظر واحد دارند. زیر میکروسکوپ دانشگاه های پاریس هم نمی توان بین احزاب لیکود و کارگر و کادیم فرقی دید. هیچ اختلاف ایدئولوژیکی وجود ندارد. ایهود باراک از نتانیا هو راست تر می زند. در پارلمان کنونی از ۱۲۰ نماینده ۱۱۰ نفر یهودی اند حتی يك نفر که واقعاً با اشغال مخالف باشد وجود ندارد، حتی يك نفر. در باره چیزهای دیگر حرف می زنند مانند ازدواج همجنس گرایان، محیط زیست،... اما اشغال هرگز. در برابر جریان حاکم بر اسرائیل هیچ آلترناتیوی وجود ندارد. در آگهی تبلیغاتی برای پستان بند می گویند: می پوشید ولی احساسش نمی کنید Go with, but feel without اشغال هم همین طور است. اسرائیل با اشغال همراه است ولی آن را احساس نمی کند. همه می گویند فرآیند صلح وجود دارد. همه می گویند ما طرفدار آنیم. طرفدار دو دولت هستیم. شصت درصد مردم طرفدار وجود دو دولت هستند «اما نه حالا!» و همه هم طرفدار ادامه شهرک سازی ها هستند.

اما درباره يك دولت چند ملیتی که برخی مطرح می کنند باید بگویم که من هیچ نشانه ای نمی بینم که در جامعه اسرائیل حرکتی به سوی ایجاد دولتی چند ملیتی وجود داشته باشد. آنچه

هست حرفها و تبلیغاتی ست درباره طرح وجود دو دولت اسرائیلی و فلسطینی، که به جایی نرسیده است. امیدی به پیاده شدن طرح يك دولت چند ملیتی هم نیست^(۷). من از صمیم قلب آرزو می کنم که جامعه ای عادلانه برپا شود. خطاب من به حکومتگران این است که ما به اشغال ادامه می دهیم به شهرک سازی ها هم همین طور. ده سال دیگر، بیست سال دیگر چه می شود؟ آنها جوابی نمی دهند. چون جواب ندارند. آنها نه راه حل دو دولتی را واقعاً قبول دارند، نه يك دولت چند ملیتی را. سؤال این است که آیا دنیا ۴۰ سال دیگر می تواند چنین وضعی را تحمل کند؟

مهمترین تغییری که در ده سال اخیر در جامعه اسرائیل رخ داده این است که این جامعه به حال اغما (کوما) فرو رفته است. در ۱۹۸۲ به خاطر کشتار صبرا و شاتیلا ۴۰۰ هزار نفر در تل آویو به خیابان ریختند تا به کشتاری که مستقیماً هم توسط اسرائیل صورت نگرفته بود اعتراض کنند. امروز اگر چنین امری رخ دهد ۴۰۰ نفر هم به خیابان نمی آیند. این مهم ترین تغییری است که نشان می دهد که به اصطلاح اردوگاه صلح فروپاشیده و نیز اینکه این اردوگاه چقدر سست بوده است. گفت و گو درباره صلح از دستور کار خارج است. در سال های ۱۹۷۰ در تمام شام های آخر هفته این پرسش مطرح بود که با سرزمین های اشغالی چه کنیم (آن روزها می گفتند اراضی تحت مدیریت - الاراضی المدارة). امروز چه کسی حرف آن را می زند؟ چه کسی برایش اهمیت دارد؟ اغمای عمومی مهم ترین تغییر است. اسرائیل هنوز يك کشور تماماً فاشیستی نیست، ولی این را می توانم با اطمینان بگویم که به طور کامل آماده است فاشیستی شود. اگر يك رهبر فاشیست سر بلند کند هیچ مانعی بر سر راهش نخواهد بود، نه سیستم آموزشی، نه قانونی. هیچ چیز جلوی او را نمی گیرد.

سؤال می شود حال که امکان تغییر درونی در جامعه اسرائیل نیست آیا امکان تغییر از خارج وجود دارد؟ اگر اسرائیل هیچ کاری برای محاکمه جنایات جنگی اش نمی تواند انجام دهد مسلم است که دنیا باید این کار را بکند.

مقایسه بین آپارتاید یا تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی و در اسرائیل دقیق و درست نیست. چند ماه پیش که هیأتی از آفریقای جنوبی به اسرائیل آمده بودند از آنها پرسیده شد که آیا این مقایسه درست است، جواب آنها این بود که تبعیض نژادی در اسرائیل بسیار بدتر است.

نخستین واکنش جامعه اسرائیل در برابر انتقادات این است که دنیا علیه ما ست، ضد یهود (آنتی سمیت) است. اما اگر بکوشید اسرائیلی ها را از ورود به فروشگاه لافایت، روز حراج، جلوگیری کنید کولونی ها (شهرکهای مهاجر نشین یهودی) را رها خواهند کرد...

برای من راه حل سیاسی مسأله مبرم نیست. قبل از هرچیز باید به اشغال پایان داد، مشکل آوارگان (از ۱۹۴۸ تا کنون) را باید پایان داد. ۶۰ سال است فلسطینی ها آواره شده اند و این باید به شکلی پایان یابد. به نظر من اسرائیل در وضعیتی نیست که خود به این امر بپردازد و آن را حل کند. اسرائیل حق ندارد که برای عقب نشینی خود شرط بگذارد. دزد که برای پس دادن اموال سرقت شده نباید شرط بگذارد. در تمام دنیا حتی يك کشور وجود ندارد که اشغال اسرائیل را تأیید کند. این اشغال، غیر قانونی، جنایتکارانه و غیر انسانی ست. به نظر من هدف مرکزی در این امر باید پایان دادن به اشغال باشد. پس از عقب نشینی، راجع به قضایای دیگر می شود صحبت کرد ولی قبل از آن نادرست است.

دنیا درباره اسرائیل همانند کشورهای دیگر قضاوت نمی کند. اسرائیل از امتیازات و خاصه خرجی های زیادی برخوردار است. دارای دموکراسی غربی ست و به همین دلیل بیشتر مورد انتقاد قرار می گیرد. من طی سال های گذشته در سارایوو صحنه هایی دیده ام که هرگز در غزه ندیده ام. آیا معنای این سخن این است که اسرائیل به اخلاق وفادار است؟ من نیاز به مقایسه ندارم. جاهای دیگر جنایات وحشتناکی رخ داده ولی در مدتی محدود بوده و سپس واقعیتی جدید سر برآورده است. اما در اینجا با تاریخی روبرو هستیم که از ۱۹۴۸ شروع شده. کسانی هستند مثل من که فکر می کنند یهودیان حق داشتن یک کشور را دارند، اما می توانستند به نحوی عادلانه به دست آورند. مسأله تنها بر سر عملیات «سرب گداخته» (تهاجم به غزه در ژانویه ۲۰۰۹) نیست، مسأله بر سر کشتن عده یی و خراب کردن خانه ها نیست، مسأله بر سر اشغال ۶۰ ساله است. این خیلی بدتر از یک کشتار است. زندگی یک جوان که به طور روتین و دائم در شرایط اشغال می گذرد بی رحمانه تر و ظالمانه تر از عملیات «سرب گداخته» است. بنابراین، این مقایسه ها از نظر من نادرست است. اسرائیل به تدریج، خود را برای کشتارهای بیشتر آماده کرده است. در ده سال پیش نسبت کشته های دو طرف یک به صد بود و باعث می شد که برخی شوکه شوند، ولی حالا چنین نیست. بی تفاوتی و بی اعتنائی امروز حیرت انگیز است و چند سال دیگر کشتارها در سطوح گسترده تری صورت خواهد گرفت. آیا جامعه اسرائیل به نفی بلد و طرد فلسطینی ها می اندیشد؟ فکر می کنم نه که با کامیون آنها را بیرون بفرستند آنطور که در شرایط جنگی ممکن است پیش آید، بلکه آنقدر شرایط را بر آنها سخت می گیرند که خود بروند. من

امشب بسیار بدبین هستم و شاید با این حرفها شما از من هم بدبین تر شوید.

اما اینکه درباره بایکوت علیه اسرائیل نظرم چیست، باید بگویم که من نمی توانم دعوت به بایکوت کنم چون خودم به بایکوت عمل نمی کنم [رطب خورده منع رطب چون کند؟]. برخی مانند ایال سیوان آگاهانه و با قبول تاوان ها و پیامدهایش این کار را کرده اند و از اسرائیل بیرون آمده اند. من که خودم این کار را نکرده ام نمی توانم بایکوت را از دیگران بخواهم. ولی چنان که گفتم خیلی مؤثر است. من شراب ارتفاعات گولان (متعلق به سوریه که در اشغال اسرائیل است) را البته نمی خرم. شراب اسرائیل می خرم.

اما اینکه شکست مطلق فرآیند صلح ناشی از چه بوده، آیا به خاطر فاشیستی یا یهودی - نازی بودن جامعه اسرائیل بوده؟ چه چیز باعث این وضع است؟ آیا جدال تمدنها (هانتینگتن)، سیاست بوش و محورهای شر؟ کدام یک؟ من فکر می کنم دو دلیل وجود دارد: یکی دروغ باراک که پس از کمپ دیوید (سال ۲۰۰۰ زمان کلینتون) گفت هرآنچه برایمان امکان داشت به منظور صلح به فلسطینی ها عرضه کردیم ولی آنها قبول نکردند، پس طرف گفت و گو نداریم. و بعد، یعنی دلیل دوم، عملیات انتحاری بود که رخ داد و پس از آن هر بمبارانی به امری عادی بدل شد. با وجود این، هنوز جوانان و کسانی هستند که شجاعانه برای صلح کار می کنند ولی در حاشیه اند و مورد تحقیر قرار دارند. سخن از صلح تبدیل شده به نمایش و جشن و آواز و گردش دسته جمعی به نام حفظ میراث اسحاق رابین که در سالگرد مرگ او تکرار می شود. همین و بس!

من از همه شما که در این همایش حضور یافته اید متشکرم. این نشان می دهد که بدبینی من ناشی از وضع داخل

است و شاید از خارج بتوان امیدی داشت. همان طور که می گویند باید به حد کافی رئالیست بود تا به معجزه باور داشت. گزارش از تراب حق شناس

یادداشت های گزارش:

۱- درباره ایال سیوان از جمله نک به:

<http://www.peykarandeesh.org/old/felestin/fel.pdf/Film-Route-181.pdf>

۲- چند مورد تکراری را عمداً حذف نکرده ام تا انسجام صحبت ها دست نخورده بماند. هر پاراگراف معمولاً پاسخی ست که به پرسش های حاضران داده شده. گروه ها هم از من است.

۳- چنین حرفی را نویسنده پرتغالی، خوزه ساراماگو، برنده نوبل ادبیات، هنگام دیدار از فلسطین در ۲۰۰۲ بر زبان آورد و چه جنجالی بپا شد. نک به:

<http://www.peykarandeesh.org/old/felestin/fel.pdf/Parleman-Newisandegan..pdf>

۴- رادیو ل (رادیو یهودی در پاریس) امروز ۲۰ ژانویه فریاد می کشید که برخی بی شرم اند و می گویند اسرائیل نژادپرست است. ببینید چطور به کمک آسیب دیدگان زلزله هائیتی شتافته است!

۵- حتی کسی مانند آوراهاام بورگ Avraham Burg رئیس سابق کنیست از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۵، که می گوید «من هرگز از جست و جوی همسایگانی [عرب] که شوق صلح دارند دست برنخواهم داشت تا همراه با آنها دنیای مشترکمان را نجات دهیم» (نک. ویکی پدیا) من از محققان شنیده ام که گفته است «وقتی از همسایه می گویم گمان نبرید که با یک سویسی طرف هستیم. فلسطینی ها را نمی توان همسطح انسان ها دانست». جالب اینکه اصطلاح مادون انسان که

راحت علیه اعراب به زبان می آید همان مادون انسان یا untermenschen است که نازی ها علیه یهودیان، کولی ها و غیره به کار می بردند. عر از گلامائیر این سخن هم معروف است که گفته بوده: «من هرروز صبح که می شنوم کودکی عرب [فلسطینی] به دنیا آمده احساس نفرت می کنم».

۷- طرح تشکیل يك دولت لائیک در فلسطین را که در آن مسلمانان و مسیحیان و یهودیان به طور دموکراتیک با هم زندگی کنند الفتح در سال ۱۹۶۸ پیشنهاد کرد ولی اسرائیل نپذیرفت و بر یهودی بودن دولت اسرائیل پای فشرد. در يك سال گذشته اسرائیل شرط گذاشته که برای از سرگرفتن مذاکرات، باید فلسطینی ها آن را به عنوان دولت یهود به رسمیت بشناسند که طبیعی ست آنها چنین چیزی را رد کرده اند. جالب این است که دولتی نژادی و مذهبی را دموکراتیک هم می نامند.

یادآوری: برخی از مقالات گیدئون له وی را روی سایت اندیشه و پیکار می یابید از جمله:

<http://www.peykarandeesh.org/felestin/Israel-Melati-Motahed.html>

گیدئون له وی:

نامهء سرگشاده به شیمون پرز

وزیر امور خارجه وقت اسراییل (۲۰۰۲)

Gideon Levy

شیمون، تو همکار و همدست این حکومت جنایتکار شده ای

شیمون، بیست و چهار سال از آشنایی ما با هم میگذرد که چهارسال نیز همکارت بودم. در سال ۱۹۸۹، موقعی که تو وزیر دارایی دولت شامیر بودی و نخستین جنبش انتفاضه به وقوع پیوست، نامه‌ی سرگشاده‌ای با این عنوان: «خطاب به يك رئیس سابق» برایت نوشتم. در آن نامه نوشتم تو در مقابل رفتار ارتش اسراییل با جنبش انتفاضه و ادامهی اشغال سرزمینهای فلسطینی‌ها و امتناع اسراییل از به رسمیت شناختن سازمان آزادی بخش فلسطین، به عنوان نماینده‌ی فلسطینی‌ها سکوت کرده‌ای. در



آن موقع تصور میکردم که تو جرات نمیکنی نظرت را که مخالف با نظرات شامیر و رابین بود ابراز کنی. (یکی از آنها استخوانشکن شهرت گرفت، زیرا به سربازان دستور داده بود دستهای کودکان فلسطینی را که سنگ به سوی سربازان پرتاب میکردند بشکنند.) تو شهادت اعتراض نداشتی.

یازده سال بعد، در سال ۲۰۰۰، پس از قرارداد اسلو و قتل رابین، نامه‌ی سرگشاده‌ی دیگری نوشتم. در آن نامه نوشتم که نظر بیشتر اسراییلی‌ها نسبت به تو تغییر کرده است و تو را آلترناتیوی در برابر شارون تلقی می‌کنند. اما سرانجام در انتخابات شکست خوردی.

امروز که بار دیگر قلم به دست گرفته‌ام، فقط این نکته را می‌توانم به تو بگویم: تو دیگر تجسم صلح و امید و آرزوی ما نیستی. حکومتی که تو در مقام وزیر امور خارجه، مهمترین عضو محسوب میشوی، آخرین حکومت اضطراری در طول تاریخ حکومت‌های پی در پی اضطراری ما نیست، بلکه حکومتی است جنایتکار و همکاری تو با این حکومت جنایتکار واقعا کیفیت جدیدی به خود گرفته است. دیگر نمیشود تو را، به خاطر این که در قرارداد اسلو نفشی ایفا کرده‌ای اما اکنون در برابر این جنایتها سکوت اختیار کرده‌ای و از اعلام خطر و مهمتر از همه از دست به کار شدن صرفنظر کرده‌ای، قابل گذشت و بخشودگی دانست.

نه! سکوت تو و دست روی دست نهادن تو دیگر به هیچ روی موجه نیست. شیمون، تو همکار و همدست جنایتها شده‌ای. این واقعیت که این جنایتها تا کنون بر تو نیز آشکار شده و گهگاه چند کلمه خشک و مصلحتی در محکوم کردن این جنایتها گفته‌ای. این واقعیت که تو نخست وزیر نیستی و آمریکا اختیارات تام به حکومت اسراییل داده است. و بالاخره این واقعیت که تو مدعی هستی اکثریت اهالی کشور در پی درخواست يك روزنامه نگار روزنامه هآرتس دایر بر استعفای تو از مقام وزارت به راه افتاده‌اند، بهانه‌ای بیش نیست و فقط يك چیز را گواهی می‌دهد:

تو باز هم برای حکومتی کار میکنی که دستش به خون آغشته است و سخت در کار کشتار، زندانی کردن و تحقیر است. تو شريك تمام این تبهکاری‌ها هستی. همانطور که وزیر امور خارجه طالبان بخشی از رژیم طالبان بود، تو نیز بخشی از رژیم شارون هستی.

مسئولیت تو به اندازه‌ی مسئولیت نخست وزیر است. مسئولیت تو به اندازه‌ی مسئولیتی است که وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش اسراییل دارند. تو در محافل خصوصی و در بسته از آنها انتقاد میکنی، اما همواره در محافل خصوصی.

تو اعلام کردی خبر قتل یکی از فعالین الفتح به نام زائد کریم را که پس از سه هفته آتش بس و آرامش فلسطینی‌ها به دست ارتش انجام گرفت از رادیو شنیده‌ای و به نطرت همین اعلام برای رفع مسئولیت از تو کافی است و موضع‌گیری انتقادی تو نسبت به این قتل ضرورتی ندارد.

هنگامی که ارتش اسراییل تل اکرم را اشغال کرد، تو با کلینتون ملاقات میکردی. وقتی از تو در این مورد سؤال شد و موضع تو را پرسیدند، تو با چند کلمه‌ی مبهم غرغر کردی و بس. و وقتی خانه‌های فلسطینی‌ها را در رفح ویران کردند زبانت لال شد.

شاید منهدم کردن ایستگاه فرستنده‌ی رادیوی فلسطینی‌ها به مذاق تو سازگار نبوده است، ولی مسئولیت همه‌ی اینها که جز جنایت جنگی نام دیگری بر آنها نتوان نهاد بر دوش توست.

شیمون، يك بار هم که شده، از همسر خواهرت، پروفیسور رافی والدن که رئیس مرکز درمانی شباس است و گهگاه داوطلبانه همراه با «پزشکهای طرفدار حقوق بشر» به مناطق اشغالی سر میزند سؤال کن: او به تو گزارش خواهد داد که تو شريك چه

جنایت‌هایی شده‌ای. او از زنانی که درد زایمان داشتند و ارتش اسراییل مانع رسانیدن آنها به بیمارستان می شد و نوزادشان جان سپردند گزارش خواهد داد. قساوت و شقاوت همان ارتشی است که تو زمانی به آن افتخار میکردی و این موارد، موارد استثنایی هم نیستند. او به تو گزارش خواهد داد که ارتش مانع رفتن بیماران مبتلا به سرطان برای درمان به اردن شدند. حتی نمی گذارند این بیماران راهی اردن شوند - «به دلایل امنیتی!».

او از وضعیت بیمارستانهای بیت لحم به تو گزارش خواهد داد که به وسیله ارتش اسراییل ویران شدند. او به تو گزارش خواهد داد که پرستاران و پزشکان ناگزیرند در درمانگاهها شب را به روز آورند، زیرا راهها را بر آنان بسته اند. او از بیماران کلیوی که سه بار درهفته به دیالیز نیازمندند و جانیشان به این دستگاه وابسته است ولی ناگزیر ساعتها در راهبندانها معطل می مانند به تو گزارش خواهد داد. او به تو از مردمی گزارش خواهد داد که در مسکنشان میمیرند، چون جرات نمی کنند به گذرگاههای مرزی که تانک های مخوف و خاکریزهای غیرقابل عبور گرداگردشان را فرا گرفته نزدیک شوند و....

يك سال تمام است که شما خلقی را با چنان قساوت و شقاوتی به اسارت گرفته اید که در طول تاریخ اشغال سرزمینهای فلسطینیها سابقه ندارد. حکومت شما، حقوق سه میلیون فلسطینی را زیر پا نهاده است و زندگی عادی آنان را مختل کرده است. رفتن به بازار، رفتن به محل کار، رفتن به دبستان و آموزشگاه، عیادت از عموی بیمار و همه اینها غیر ممکن شده است. شب و روز رفت و آمد امکان ندارد. در همه جا ناگهان پستهای بازرسی تعبیه می شود و خطر مرگ و نیستی کمین کرده است.

خلق فلسطین دست صلح جویی به سوی ما دراز کرده است و تو بهتر می دانی که صداقت این خلق کمتر از خلق ما نیست. این ملت، تمام مذلت و خواریها را بر خود هموار کرده است: از جنگ فلسطین در سال ۱۹۴۸ که آن را «نکبت» (فاجعه) مینامند، تا اشغال سرزمینهای اعراب در جنگ شش روزه‌ی سال ۱۹۶۷ و محاصره‌ی دایمی از سال ۲۰۰۲.

فلسطینی‌ها چیزی بیش از آنچه که خود اسرایلی‌ها برای خودشان میخواهند در خواست نمیکنند: لختی آرامش، کمی امنیت و عزت و افتخار ملی. اما، به جای این‌ها، سراسر يك ملت سحرگاه با ناامیدی، بیکاری و نیازمندی از خواب بیدار میشود و حال در این تنگناها با تانک‌ها و خاکریزها و

علیرغم همه‌ی اینها، ما تا کنون تو را بخشیدیم. ولی حال بخشودگی به پایان رسیده است. کسی که عضو حکومتی است که هر نوع تلاش فلسطینی‌ها را به منظور آرامش اوضاع آگاهانه برهم میزند، حکومتی که تنها انگیزه‌اش انتقام جویی است، حکومتی که با تمسخر و استهزا از کوری و حماقتی که پس از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر جهان را فراگرفته سوء استفاده میکند و دلبخواه هر آنچه میخواهد انجام میدهد، عضو چنین حکومتی نباید بیش از این از سوی ما انتظار تفاهم داشته باشد.

البته تو با همه‌ی برنامه‌ها و اعمال این حکومت موافق نیستی. اما این عدم توافق تو چه اهمیتی دارد. تو، جزئی از این حکومت و برنامه‌هایش هستی. تو همکار حکومت و همدست جنایت‌ها هستی. من میتوانم تصور کنم تو در مورد اعمال پلیدی که حکومت شارون انجام می دهد چگونه پاسخ میدهی. چهره‌ات از تشویش گواهی میدهد؛ آری از نفرت. ولی لحظاتی بعد، باز

پاسخ‌های دو پهلو و گنگ تو را می‌شنویم. همانطور که در موقع دیدارت با کلینتون دیدیم و شنیدیم. پس از اشغال تل کرام، خبرنگاران نظرت را در این مورد پرسیدند، ولی پاسخ روشنی نشنیدند و تو آن چنان از پاسخ دادن صریح طفره رفتی که سئوالات دیگری مطرح شد و باز از صلح و آینده سخن گفتی!

اکنون موقع پاسخ‌های صادقانه، شرافتمندانه و مطابق با واقعیت فرا رسیده است. موقع آن فرا رسیده است که بگویی اشغال تل کرام حماقت بود و تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها در رفح جنایت جنگی بود. موقع آن فرارسیده است که بگویی قتل کریم اقدام تحریک‌آمیزی بود که ناگزیر اعمال خشونت‌های تازه‌ای را می‌بایست در پی داشته باشد. در غیر این صورت، تو بهتر از شارون نیستی. زمان انتقاد در پشت درهای بسته سپری شده است، چون در بیرون درهای بسته، توفانی برپا می‌خیزد که همه چیز را منهدم و نابود خواهد کرد.

آیا لازم است نمونه‌ی دیگری برایت ذکر کنم؟ در یکی از همان محافل خصوصی گفته‌ای: موقعی که ایالات متحده‌ی آمریکا از اقدامات این حکومت انتقاد نمی‌کند، انتقاد کردن تو کار بسیار دشواری است. چه بهانه‌ی جالب توجه‌ی! ایالات متحده‌ی آمریکا که امروز در عرصه‌ی جهان قدرت همتراز و رقیبی ندارد و از قضا سیاستمداران شرور بر مسند حکومت نشسته‌اند و هر چه دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند و دست حکومت اسراییل را باز گذاشته‌اند که هر چه می‌خواهد انجام دهد، چه ربطی به موضع تو و به پرنسیپ‌های تو دارد؟ چه ربطی به ارزش‌های اساسی و بنیادین عدالت و اخلاق دارد؟

شاید، بایستی يك روز مرخصی بگیری و سری به مناطق اشغالی بزنی. آیا مراکز بازرسی را تاکنون يك بار هم که شده دیده ای؟ آیا دیده ای که در آنجا چه میگذرد؟ آیا تصور میکنی که میتوانی کارخودت را انجام دهی، بی آنکه يك بارهم که شده این مراکز را مشاهده کنی؟ آیا تو مسئول آنچه در آنجا میگذرد نیستی؟ آیا بر تو واضح نیست که وزیر امور خارجهء کشوری که چنین مراکز بازرسی را ایجاد کرده است شخصا مسئول آنهاست؟

و بالاخره می توانی به دهکدهی یامون سری بزنی و با دو مادر به نام های جیرا ابوحسن و امیه ذکین دیدار کنی که چهار هفته پیش نوزادشان را از دست دادند. چون، در حالی که هر دو مادر درد زایمان داشتند و مبتلا به خونریزی شده بودند، سربازان اسرائیل موقع بازرسی ماشین آنها مانع عبور و رسیدن آنها به درمانگاه شدند. به سرگذشت مصیبت بار آنها گوش کن. در جواب آنها چه خواهی گفت؟ خواهی گفت متأسفم؟ خواهی گفت این ماجرا نمی بایست رخ دهد. این اقدامات مثلاً جزیی از جنگ علیه ترور است! این کارها فاجعه است! و یا خواهی گفت تقصیر رئیس ستاد ارتش است و تو در این کارها شرکت نداشته ای!. سخنگوی ارتش اسرائیل حتی از اظهار تأسف در مورد وقوع چنین فاجعه های خود داری کرد. از تحقیق رسمی در مورد این ماجرا هم صرفنظر کنیم. سخنگوی ارتش فقط اظهار داشت که چنین واقعه ای رخ داده است و در مورد سایر وقایع گفت از آنها بی اطلاع است.

و نکته ای که گفتن آن را مهم می دانم این است: تو در مورد سربازانی که چنین رفتار می کنند چه خواهی گفت؟ می گویی به منظور امنیت ملی اسرائیل رخ داده است. فلسطینی ها مسئول این فجایع اند. یاسر عرفات مسئول است! شیمون، در واقع تو

خودت شخصا مسئول مرگ این دو نوزاد هستی، چون سکوت کرده ای، چون هنگام وقوع این حادثه تو عضو این حکومت بودی.

ما در دوره‌ی هولناکی به سر می‌بریم، اما دوره‌ی بس هولناکتری در پیش است و فراخواهد رسید. امواج کینه و خشونت و قهر هنوز به اوج نهایی نرسیده است. همه‌ی بیعدالتی‌ها، بد رفتاریها و جنایت‌هایی که نسبت به فلسطینی‌ها اعمال می‌شود، روزی به سوی ما باز خواهد گشت و گریبان ما را خواهد گرفت. خلقی که سالهای سال، تا این حد و مدام مورد بد رفتاری و اذیت و آزار قرار گیرد روزی از شدت خشم از کوره به در خواهد رفت و وخیمتر از آنچه تا کنون دیده ایم از خود واکنش نشان خواهد داد. و از بد روزگار، سربازان به مرکز فرستنده‌ی رادیوی فلسطین نیز یورش بردند و با بمب گذاری در آن منفجرش کردند - بی آن که لحظه‌ای در باره‌ی علت این کار از خود سؤال کنند.

این سربازان پیام آور اخبار ناگوارند و نه تنها خبرهای ناگوار برای خودشان، بلکه برای همه ما ست. سربازانی که ده‌ها خانه را که پناهندگان با مختصر وسایل زندگی به سر می‌بردند ویران می‌کنند و خم بر ابرو نمی‌آورند، سربازانی که از اجرای این دستورات کاملاً غیر قانونی سر باز نمی‌زنند، سربازان خوبی حتی برای کشور خودشان هم نیستند. خلبانهای هواپیماهای بمب افکن که بمب‌ها را به مناطق مسکونی و پر جمعیت پرتاب می‌کنند، خدمه‌ی تانک‌هایی که دهانه‌ی توپ را به سوی زنان بی‌پناهی نشان می‌گیرند که عازم درمانگاه‌ها هستند تا نیمه شب نوزادشان متولد شود، افسران پلیس که با زنان و نوجوانان بد رفتاری می‌کنند، به آنها توهین کرده و آنها را کتک می‌زنند، از آینده‌ی نا

گواری خبر میدهد. و همهی این فجایع دال بر عدم کنترل، عدم خویشتن داری و بی هدفی کامل است.

آری، يك سال است که ما از مسیرمان خارج شده ایم و به بیراهه می رویم. تو با نخست وزیری که کهنه‌کارترین جنگ افروزان حرفه‌ای است، همدست شده ای و هیچ يك از ما واقعا نمیفهمد تو چه هدفی و چه در سر داری. حال که رسانه‌های همگانی از کار باز داشته شده اند، کار تو آسان شده است. از موقعی که یکی از اعضای حزب تو، ایهود باراک، مذاکرات صلح را آگاهانه ناکام گذاشت، هر چه دلتان می خواهد انجام می دهید.

ارتش اسراییل جنایت‌های جنگی را رسماً بررسی و تعقیب نمیکند. دستگاه قضایی کشور نیز تا آنجا که میتواند بر روی هر جنایت جنگی به بهانه‌ی «امنیت ملی» سرپوش میگذارد. سراسر جهان سخت سرگرم مبارزه با ترور است. رسانه‌های همگانی در پس این شعار سنگر گرفته اند. افکار عمومی مایل نیست چیزی بشنود، چیزی ببیند، چیزی بداند، جز انتقام جویی و بس. در پس این فضای تیره و تار و با پشتیبانی آدمی همتراز خودت، اشغال سرزمین‌های فلسطینی‌ها به ماشین شرارت و جنایت مبدل شده است.

شیمون، تو به من چنین پاسخ خواهی داد: «آخر از دست من چه کاری برمی آید؟ من به مقام نخست وزیری انتخاب نشدم. من حتی وزیر دفاع هم نیستم». حق با توست. در این حکومت کاری از دست تو برنمی‌آید. این حکومت واقعا جای تو نیست. یا این که تو خواهی گفت: «من در این جا نفوذ دارم و در جهت وخیمتر نشدن و آرام کردن اوضاع تاثیر میگذارم. من دست کم در این جهت تلاش میکنم». این حرف‌ها بیهوده است. وخیم تر

از اوضاع کنونی دیگر امکان ندارد. و مردم بسیار مایلند بدانند تا کنون تو این نفوذت را در کجا و در چه موردی به کار برده ای و ما را از کدام مورد وخیمتر خواسته ای به دور نگهداری. آیا تو لحظه‌ای تصورش را می کردی که روزی جزء حکومتی شوی که بدون مانع بخشی از منطقه‌ی الف مناطق خودگردان فلسطین را دوباره اشغال کند.

پیش خودت تصورکن، اگر به عنوان اعتراض از مقام وزارت استعفا می‌کردی و با صدای بلند و رسا آنچه را که (شاید) در دل داشتی به مردم اسراییل و سراسر جهان اعلام می کردی چه میشد: برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل علیه جنایتهای حکومت شارون!

آدم پیش خودش تصور میکند که تو به دیدار یاسر عرفات - که در محاصره‌ی ارتش است - میرفتی و هر دو باهم از مقر او خارج شده، وارد خیابان میشدید و رو در روی تانکهای اسراییلی ایستاده، درخواست می‌کردید ارتش اسراییل عقب نشینی کند و پایان مناقشات را اعلام می‌کردید. البته با این اقدام آسمان به زمین نمی رسید و محاصره‌ی مقر او مانند محاصره‌ی جنین برطرف نمی‌شد. اما، این اقدام از پشتیبانی اخلاقی، سیاسی و بین المللی حکومت بلا منازع شارون می‌کاست و آن را قاطعانه تضعیف می کرد.

آدم پیش خودش تصور میکند که تو می‌گفتی: آری، تخریب خانه‌های مسکونی فلسطینی‌ها جنایت جنگی است. می گفتی: آری، دولتی که لیست افرادی را که باید ترور شوند منتشر میکند، دولتی قانونگرا نیست. می‌گفتی: آری، تاسیس مراکز کنترل و بازرسی که موجب مرگ انسان‌ها میشود اقدامی تروریستی است. می‌گفتی: آری، ما رئیس ستاد ارتشی داریم که

خطری جدی برای دموکراسی است. می‌گفتی: ما وزیر دفاع و رئیس حزب کارگری داریم که مانند کارمند اداری دست اندرکار سوء قصد به افراد و تخریب خانه‌های مسکونی است. می‌گفتی: آری، ما نخست وزیری داریم که چیزی در سر ندارد جز اشغال زمینهای مناطق خودگردان، انتقام جویی و ریشه کن کردن و در هر حال هدفی که سیاسی باشد ندارد.

آیا آنچه تو می‌اندیشی همین هاست یا نه؟ اگر چنین است، تورا به خدا، آنها را برزبان آور. و اگر چنین نیست جای تو واقعا در همین حکومت است. و ما که روزی به تو امید بسته بودیم خطای فاحشی مرتکب شدیم. خواهش مندم حال به ما نگو که بازهم تقصیر را بر گردن من نهاده اند. مهمی تقصیرها بر گردن تو نیست. از موقعی که قرار داد اسلو به امضا رسید، تو تجلی و تجسم آمال و آرزوهای ما بوده ای و حال این آمال و آرزوها بر باد رفته است.

شیمون، وقت تنگ است، نه فقط برای تو بلکه برای همهی ما. ما لب پرتگاه ایستاده‌ایم. میدانی که سایر اعضای کابینه دل خوشی از تو ندارند و میخواهند هر چه زودتر از دست تو خلاص شوند و اگرهم سرانجام اکنون تصمیم بگیری در برابر آنها مقاومت کنی شاید دیر شده باشد. شاید چنان به بن بست رسیده ایم که دیگر نمیشود آنچه را که شارون ویران کرده است ترمیم کرد.

تنها راهی که برای تو باقی مانده تا اقدام مهم دیگری بر موفقیت‌های زندگیت بیفزایی استعفای بی سرو صدا نیست. چون دیر یا زود موقع آن فراخواهد رسید. تنها راه این تواند بود که لب از لب بگشایی و به اسرایلی‌ها حقیقت آنچه را که اینک در اسراییل می‌گذرد بگویی و بیش از هر چیز به جنایتهایی که با دست‌های

خودمان مرتکب می شویم اعتراف کنی. کوشش کن يك بار دیگر در زندگی ات قدم تازه و مهمی برداری. ولی این اقدام، ساختن نیروگاههای اتمی و کارخانه‌های هواپیما سازی نیست، چون از این چیزها بیش از حد کفایت داریم . کوشش کن در اسراییل يك جنبش رادیکال صلح خواهی سازماندهی کنی. ادعان دارم که این کار تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد. هم چون آفریدن از هیچ . اما آیا این اعتقاد من، که تو همیشه جور دیگری به وقایع نگر هستی تا سایر همکارانت در کابینه دولت، اعتقاد بی موردی است؟ شیمون، حقیقت را بگو.

ترجمه محمد ربوبی

- این نامه، نخست در روزنامهء اسراییلی Haaretz منتشر شده است. ترجمه از متن آلمانی در بخش ادبی روزنامهء SDZ. No.36, 17. Feb.2002, München

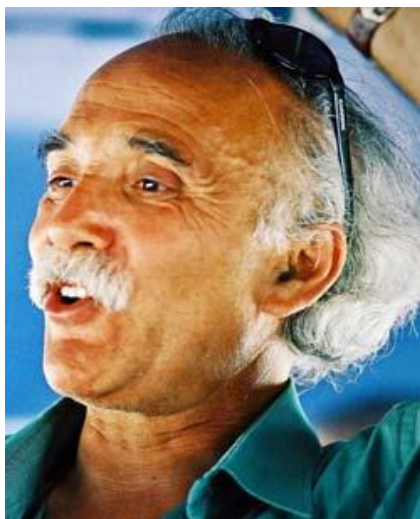
میشل ورشوفسکی: تانیا راینهارت، رزمنده ای بزرگ

Michel warschawski

۱۹ مارس ۲۰۰۷

واقعاً ماه وحشتناکی ست! پس از می غصوب و ژوزف سماحه^(۱) که ناگهان درگذشتند، در حالی که هنوز می توانستند دستاوردهای فراوان به ما ارزانی دارند، امروز خبر غم انگیز مرگ ناگهانی دوست و رفیقمان تانیا راینهارت را شنیدیم.

نخستین باری که تانیا را دیدم در دانشگاه عبری اورشلیم در «گیوات رام» بود در اوایل سال ۱۹۶۸. مشغول پخش تراکتی بود علیه اشغال ساحل غربی و غزه که در سال قبل رخ داده بود و در عین حال می‌کوشید جلوی شوهرش یوسی را بگیرد که می‌خواست با دسته ای از اوپاش فاشیست که به گروه کوچکی از فعالین چپ حمله کرده بودند درگیر شود. من تصمیم گرفتم در دعوا مداخله کنم ولی دو دقیقه بعد به درون استخر دانشگاه پرتاب شدم. تانیا به من کمک کرد از آب بیرون بیایم و فقط گفت: «من ترا نمی‌شناسم. باید با هم صحبت کنیم!» و این نقطه آغاز چهل سال رابطه ارزشمند سیاسی بود.



ما هر دو دانشجوی فلسفه بودیم و کتابخانه دپارتمان ما حکم کلاس درس برای من داشت که نخستین مبانی آموزش سیاسی ام را آنجا فراگرفتم همراه با تانیا، یوسی و رویون کامینر که مسؤول آنها در حوزه محلی حزب کمونیست بود،

تا زمانی که همه حزب را ترك کردند و به نوعی ایدئولوژی «چپ نو» روی آوردند.

به رغم اینکه امروز تقریباً همهء فعالین خود را ضد استعمار اسرائیلی می دانند، اما تانیا از نادر کسانی بود که صادقانه می توانست ادعا کند که از نخستین لحظات با سیاست استعماری اسرائیل مخالف بوده است. تا زمانی که اسرائیل را به قصد ادامهء تحصیل در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) ترك کرد، تانیا عمیقاً در پیکار برای رعایت و احترام به حقوق مردم فلسطین درگیر بود، پیکاری که هرچند جانبی بود اما شجاعانه بود.

در این اواخر، او از اینکه ما این توفیق را داشته باشیم که از يك جنگ تجاوزکارانهء اسرائیل - ایالات متحده در آسیای غربی جلوگیری کنیم عمیقاً نومید بود: يك ماه پیش با او تماس گرفتم تا موافقتش را برای انتشار مجدد یکی از مقالاتش جلب کنم و او کسانی را که در اسرائیل به مبارزه ادامه می دهند مورد ستایش قرار داد و در عین حال از بدبینی خویش سخن گفت.

ما اختلاف نظرهایی داشتیم. به خصوص در مورد آنچه من شیوهء تحلیل «چامسکی وار» او می نامم که تصور می کند هر تحولی در ارگان رهبری اسرائیل بر اساس نقشه و طرحی روشن و از پیش تعیین شده صورت می گیرد. او به عنوان معلم و دوست، هیچ نوع امکان ناهمخوانی، ناکامی و تضاد درونی را نادیده نمی گرفت. همیشه روی بدترین سناریو می کوبید و گاه متحیر می شد وقتی «آن طرح دولت» به ناکامی می کشید مانند این آخرین تجاوز اسرائیل به لبنان.

با وجود این و با کمال تأسف برای همهء ما، آنچه روی آن شرط می بست، معمولاً درست بود: در آسیای غربی غالباً بدترین شرط درست ترین آن است.

امروز یکی از دقیق ترین تحلیل گران اردوی ضداستعماری در اسرائیل و رزمنده ای خستگی ناپذیر در راه شأن انسانی و عدالت را از دست داده ایم.

http://www.protection-palestine.org/article.php?id_article=4720

۱- خانم می غُصوب (نویسنده و ناشر) و ژوزف سَماحه (نویسنده و روزنامه نگار) هردو لبنانی.

میشل ورشوفسکی بنیانگذار مرکز اطلاع رسانی آلترناتیو (Centre d'information alternative) متشکل از صلح طلبان اسرائیلی و فلسطینی در اورشلیم. (م.)

تانیا راینهارت

روزنامه هاآرتز

پروفسور تانیا راینهارت Tania Reinhardt، زبانشناس و فعال چپگرا در راه صلح در سن ۶۳ سالگی در نیویورک درگذشت. راینهارت که یکی از چهره های برجسته چپ رادیکال در اسرائیل بود قراردادهای اسلو بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین را در ۱۹۹۳ به شدت مورد انتقاد قرار می داد. از نظر او این قراردادها تکمیل کننده اشغال ساحل غربی رود اردن و نوار

غزه است. وی همچنین طرفدار بایکوت دانشگاهی مؤسسات اسرائیلی به منظور اعتراض به اشغالگری اسرائیل بود.

او پس از اخذ کارشناسی ارشد از دانشگاه عبرانی اورشلیم



تز خود را در MIT زیر نظر زبانشناس مشهور نوآم چامسکی با موفقیت گذراند.

سهمی که او در تئوری زبانشناسی ایفا کرده مربوط است به پیوند بین دلالت و بافت متن و وجه مشترك بین نحو و نظام های صوتی.

از سال ۱۹۷۷ در دانشگاه تل آویو زبانشناسی و ادبیات تدریس می کرد، از جمله درس هایی درباره قرائت انتقادی رسانه ها و تحلیل های گفتمان ها برپایه روش های چامسکی.

طی ۱۵ سال اخیر در دانشگاه اوترخت (هلند) نیز تدریس می کرد. در دسامبر ۲۰۰۶ اسرائیل را ترك گفت و در نیویورک اقامت گزید برای تدریس در دانشگاه.

راینهارت و نزدیکان او نظرشان بر این است که تغییرات در روابط وی با دانشگاه های اسرائیل نتیجه بیانیه هایی ست که او در آنها خواستار بایکوت دانشگاهی اسرائیل شده است.

راینهارت به مقاومت غیر خشونت آمیز همچون يك اصل باور داشت و یکی از رهبران گروه های فعال چپ بود که خواستار بایکوت انتخابات ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱ بودند.

در سال های اخیر در مبارزاتی که با مشارکت اسرائیلی ها و فلسطینی ها علیه دیوار جداسازی ساحل غربی و تصرف سرزمین های فلسطینی جهت خانه سازی مهاجران یهودی (کولون ها) انجام می شود فعال بود.

راینهارت با شاعر و مترجم اسرائیلی، آهارون شببتای ازدواج کرده بود.

<http://www.haaretz.com/hasen/spages/839031.html>

فیلیسیا لانگر: وکیل فلسطینی ها در اسرائیل

Felicia Langer

در سال ۱۹۹۰ جایزه Right Livelihood Award «به خاطر بینش ممتاز و فعالیت فیلیسیا لانگر به نفع کره زمین و سکنه آن» و به خاطر شهادت نمونه ای که او در دفاع از حقوق اساسی ملت فلسطین از خود نشان داده است، به وی تعلق گرفت. فیلیسیا لانگر در ۱۹۵۰ از لهستان به اسرائیل رفت همراه با شوهرش که از بازماندگان اردوگاه های نازی بود. پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی در رشته حقوق، کار وکالت را رسماً از نیمه دهه ۱۹۶۰ در تل آویو آغاز کرد.

پس از جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ که در آن اسرائیل کلیه سرزمین های فلسطینی از جمله اورشلیم و ساحل غربی رود اردن را اشغال کرد، اسرائیل سیستمی در سرزمین های اشغالی برقرار کرد که برای لانگر به شدت تکان دهنده بود و از این رو به دفاع از فلسطینی ها پرداخت که قربانی ستم و بی عدالتی شده بودند. مدت ۲۲ سال يك تنه علیه سیستم بی قانونی اسرائیل که به ویژه از سوی دادگاه های نظامی برقرار شده بود جنگید. گزارش های وی از رفتاری که نظامیان اسرائیلی علیه موکلین اش انجام داده اند لرزه بر اندام می اندازد، از



جمله: شکنجه سیستماتیک و گسترده که برخی به مرگ انجامیده، اعترافات که زیر فشار و اجبار از متهمان گرفته شده، نقض عادی و روزمره قوانین بین

المللی مربوط به ممنوعیت نفی بلد (دیپورت) و مجازات های دستجمعی مانند تخریب خانه های کسانی که به «جرم» اعتراف کرده اند و محرومیت کل خانواده از داشتن خانه و سرپناه.

در حالی که از کیسهء اعراب، زمین را به مهاجران یهودی به رایگان تقدیم می کنند، افراد خانواده های فلسطینی از ملحق شدن به یکدیگر محروم اند و گاه هیچ گونه ملیتی برای آنان به رسمیت شناخته نمی شود. لانگر تنها راه حل برای چنین وضعیتی را پایان اشغال و برپایی یک دولت مستقل فلسطینی در ساحل غربی می داند.

لانگر به خاطر داشتن چنین شغل و چنین مواضعی دائماً از سوی همکاران اسرائیلی اش مورد بدرفتاری و آزار بود و همواره در معرض تهدید به اعمال خشونت قرار داشت. منشی او می گوید لانگر به ندرت ممکن بود که پا به خیابان بگذارد و با توهین و بدرفتاری لفظی یا فیزیکی روبرو نشود. یکی از همکارانش گفته است: کم پیش می آید که یک وکیل بتواند چنین وضعیت زننده و دشواری را از سوی دادگاه های نظامی بیش از سه سال تحمل کند، اما اینکه لانگر بیش از بیست سال چنین وضعی را تحمل کرده بی نظیر است. لانگر، علاوه بر کار رسمی و قانونی خود به عنوان وکیل مدافع، تا زمانی که در اسرائیل بود سه کتاب نوشت تحت عنوان: «با چشم های خودم» (۱۹۷۵)، «این ها برادران من اند» (۱۹۷۹) و «نوعی عصر حجر» (۱۹۸۷). از آن به بعد چندین کتاب دیگر منتشر کرده است. وی طی سفرهای خود به کشورهای مختلف اروپا و آمریکا، پایمال شدن حقوق بشر در کشور خود را شرح داده و در راه بسیج مخاطبان خویش برای کمک به فلسطینی ها و به جنبش صلح طلبی در اسرائیل مبارزه کرده است.

در ۱۹۹۰ لانگر به شهر توپینگن آلمان رفت و شغلی دانشگاهی گرفت. زمانی که اسرائیل را ترک می کرد به روزنامه واشنگتن پست گفت: «تصمیم به مهاجرت گرفتم زیرا بیش از این دیگر نمی توانستم پرده ساتری برای این سیستم باشم. من می خواهم با ترک اسرائیل نشان دهم که از این سیستم نومیدم و می خواهم انزجار خود را از آن بیان کنم زیرا ما متأسفانه نمی توانیم برای فلسطینی عدالت به دست آوریم».

فیلیسیا لانگر از زمانی که به توپینگن رفته در همایش های عمومی در آلمان، سوئیس و اتریش سخنرانی می کند و می کوشد برای همبستگی با مردم فلسطین و جنبش صلح طلبی در اسرائیل به بسیج پردازد.

گفته معروفی را از او در پایان می آوریم:

«از آنجا که ما یهودیان معنای رنج کشیدن را می دانیم، نباید به رنج و آزار دیگران پردازیم».

<http://www.rightlivelivelihood.org/langer.html>

در سپتامبر سال ۲۰۰۹ زمانی که در آلمان به وی جایزه صلیب شایستگی Croix du mérite داده شد فریاد جانبداران استعمار فلسطین و پشتیبانان بی قید و شرط اسرائیل از همه جا برخاست که چرا به فیلیسیا لانگر که اسرائیل را با رژیم آلمان نازی مقایسه کرده جایزه می دهند.

<http://philosemitismeblog.blogspot.com/2009/09/felicia-langer-compare-israel-aux-nazis.html>

جمعی از فعالین چپ اسرائیل: فراخوان به حزب چپ آلمان برای حمایت از يك صلح عادلانه در خاور نزدیک

بیش از ۱۰۰ تن از فعالان چپ اسرائیلی در يك نامه سرگشاده خطاب به حزب چپ آلمان (Di Linke)، در تاریخ پنجشنبه ۲۵ مارس ۲۰۱۰ خواستار شدند که این حزب برای برقراری صلح و پایان منازعه اسرائیل-فلسطین سیاست همراهی در پیش گیرد. از جمله امضاء کنندگان این نامه اساتید دانشگاه، فعالان سرشناس، افرادی که از خدمت سر بازی سرباز زده اند و هنرمندان بنام میباشند. یادآوری می کنیم که مواضع جریان های چپ چه رسمی و چه غیر رسمی در آلمان بیشتر جانبدار اسرائیل است، هرچند صداهای اعتراض رسایی هم علیه سیاست های استعماری این کشور به گوش می رسد.

روزنامه یونگه ولت شماره ۷۳-۲۸/۲۷ مارس ۲۰۱۰ کوتاه شده این نامه را چاپ کرده که در زیر ترجمه آن را ملاحظه می کنید:

<http://www.jungewelt.de/2010/03-27/053.php?sstr>

رفقای عزیز

این نامه را ما به عنوان شهروندان اسرائیلی که در گروهها و سازمانهای چپ در اسرائیل و فلسطین فعالند، برای شما میفرستیم. همه این فعالان در زمینه های حقوق بشر، محیط زیست، صلح، حمایت از پناهندگان، عدالت اجتماعی، حقوق کار، حقوق زنان و غیره مبارزه می کنند.

ما خواهان آن هستیم که در سرزمین و جامعه خودمان يك تحول اجتماعی اساسی صورت گیرد که در آن اشغال سرزمینهای فلسطینی ها پایان برسد و جامعه ای شکل بگیرد که

همه ساکنان آن اعم از زن و مرد، اسرائیلی و فلسطینی از حقوق برابر برخوردار باشند.

اخباری که از فعالیتهای حزب شما در رابطه با اوضاع منطقه و موقعیت اسرائیل - فلسطین منتشر گردیده، ما را به ارسال این نامه وادار نمود. از آن جمله است شرکت اعضای رهبری حزب شما در يك تظاهرات در ژانویه ۲۰۰۹ در برلین، که در آن تقاضای ادامه بمباران باریکه غزه شده بود و یا اینکه برقراری و پذیرش يك گروه کاری در سازمان جوانان حزب شما (با نام باک شالوم BAK shalom) که از هرگونه اقدام نظامی دولت اسرائیل علیه فلسطینیها (بدون قید و شرط) حمایت می کند و شعارهای ناسیونالیستهای اسرائیلی راسر می دهد. و سرانجام سکوت اکثریت اعضای رهبری شما در رابطه با سیاست اشغال اسرائیل و حمایت ضمنی از آن. همه اینها ما را وادار می کند که دیگر ساکت نباشیم و دخالت کنیم.

پروپلماتیک چنین دخالتی بر ما آشکار است. ما براین نظر نیستیم که برای شما دیکته کنیم که چگونه در مملکت خودتان فعالیت کنید و موضع بگیرید.

ما میدانیم که گفتار (دیسکورس) مربوط به اسرائیل در آلمان، بدلائیل قابل فهم و بسیار مهم، تم و معنای بسیار حساسی دارد. هشیاری تاریخی در مقابل هولوکاست و نیز در آلمان معاصر مسأله مبارزه علیه آنتی سمی تیزم (یهود ستیزی)، از وظایف بسیار مهم هر جنبش آزادیخواهی می باشد. و درست بهمین خاطر، برای ما بسیار مشکل است که درك کنیم چگونه تایید سیاست اشغالگرانه اسرائیل در آلمان بعنوان درس گیری از «تاریخ آلمان» توجیه می گردد و مورد حمایت قرار میگیرد.

جمهوری فدرال آلمان مسئول است:

اگر ما به شما متوسل می شویم بخاطر اینست که از اهمیت آلمان بعنوان قدرت اصلی در اتحادیه اروپا و نیز نفوذ آلمان در خاور نزدیک آگاه هستیم. رابطه فشرده دیپلماتیک آلمان با اسرائیل و فعالیتهای نظامی آن در منطقه و حمایت فعال از سیاست اشغالگری اسرائیل این واقعیت را ثابت می کند که آلمان را در نقش بازیگری ببینیم که در رابطه با جنایت جنگی اسرائیل و اقدامات آن علیه حقوق خلقها مسئول و پاسخگوست. بخاطر این دلایل است که ما خود را محق میدانیم که از شما، بعنوان فعالین خواهان تغییر اجتماعی در آلمان و بعنوان اعضای حزبی که در پارلمان و حکومت های محلی نمایندگی می شود، پاسخگویی اعمال دولت خود را در رابطه با سرزمین ما بعهده بگیرید.

سیاست اشغال دائمی و سلب حقوق از مردم فلسطین، به هیچ عنوان تنها مسئله داخلی اسرائیل نیست. حاکمیت ضد دموکراتیک دولت اسرائیل بر بیش از ۳ میلیون زن و مرد فلسطینی، که از هرگونه حق انتخاب محروم هستند، همچنین جنایات جنگی که در مناطق اشغالی صورت گرفته، مسائلی هستند که بیش از همه باید مورد توجه کسانی قرار گیرد که برای حقوق بشر مبارزه می کنند. بیش از همه شهروندان اروپایی هستند که باید بخاطر سیاست تهاجمی و استعمارگرایی دولت هایشان در خاورمیانه که در حال حاضر هم ادامه دارد، پاسخگوی منازعه خاور نزدیک باشند.

با همه اینها، بنظر می رسد که مقصر دانستن اسرائیل و محکومیت آن با اکراه شدیدی مواجه می شود. حمایت های اقتصادی، نظامی و سیاسی اتحادیه اروپا و بخصوص آلمان از اسرائیل، برای مثال در شکل ارسال اسلحه و سرمایه گذاری

های کلان و یا برخورداری از امتیازات ویژه در قراردادهای تجاری با اسرائیل، نه تنها حمایت از یک پروسه صلح دایمی نیست، بلکه عملاً سیاست اشغال و سرکوب همه جانبه خلق فلسطین را تداوم می بخشد.

بهمین خاطر، و بعلت ضعف فلسطینی ها و تحت ستم بودن آنها، ضرورت اعمال فشار بر اسرائیل از جانب جامعه بین المللی هر چه بیشتر بچشم میخورد. چرا که طرف قوی تر بدون فشار مؤثر هرگز موضع خود را تغییر نمی دهد. دولت اسرائیل بارها نشان داده است که بدون فشار کارآمد از سوی جامعه بین المللی و دولتها اصولاً حاضر به بستن قرارداد صلح و پایان اشغال سرزمینهای فلسطینی نیست.

آنچه ما را به ارسال این نامه تشویق می کند موفقیت اخیر شما در انتخابات پارلمان آلمان است و این امید را در ما بر می انگیزد که تقویت موضع شما باعث شود که مسائل عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی، حقوق زنان و جنبش ضد نژادپرستی در آلمان فدرال به موضوع روز در صحنه سیاست آلمان بدل گردد. ما مطمئنیم که سیاست چپ و حمایت گرانه در صحنه بین المللی نیز باید طرح و برنامه خود را داشته باشد و ما انتظار داریم که حزب شما در این زمینه هم فعالانه به دیالوگ بین المللی با چپ ها، نیروهای ضد نژاد پرستی و نیروهای فمینیست بپردازد. بعنوان بخشی از چنین دیالوگی ما در اینجا نقطه نظرات خود را در رابطه سیاست حزب شما در مسئله منازعه اسرائیل - فلسطین ترسیم می کنیم.

ما بر این عقیده هستیم که دولت اسرائیل را برای اشغال و سیاست نژاد پرستانه و جنایات جنگی نباید تشویق کرد و باین ترتیب آنرا تقویت نمود. بلکه تنها اعمال سیاستی که برای

اسرائیل روشن کند که اقدام علیه حقوق بین المللی پذیرفتنی نیست، می تواند يك صلح عادلانه برای تمام مردان و زنان ساکن این سرزمین ببار آورد.

چند توصیه:

از نظر ما ، مطالبات مشخصی که حزب شما می تواند پیشنهاد کند، از این قرار است:

۱- توقف هرگونه صادرات اسلحه به اسرائیل (. . .)، زیرا آلمان نه تنها از دولتی که بطور سیستماتیک حقوق بین المللی را زیر پا می گذارد حمایت می کند، بلکه این کشور را با اهداء میلیاردها یورو تشویق می نماید. (حتی اخیرا دولت اسرائیل از آلمان تقاضا کرد که دو کشتی جنگی به ارزش میلیونها یورو به آن هدیه کند!)

۲- جلوگیری از افزایش قراردادهای تجارتي بین اتحادیه اروپا و اسرائیل (.....) هنگامی که اروپا گسترش مناسبات اقتصادی خود را با اسرائیل بعنوان بهبود روابط و اعتماد متقابل در نظر می گیرد، دولت اسرائیل چنین قدمهایی را بعنوان نقطه ضعف اروپا و تشویق خود به ادامه تعرض به حقوق بشر ارزیابی می کند. پیشنهاد ما برای زیر فشار گذاشتن اسرائیل، ممنوعیت صادرات کالاهای اسرائیلی را که تماما یا بخشا در مناطق اشغالی (از جمله بیت المقدس شرقی) تولید می شوند، ضروری تلقی می کند.

۳- درخواست برپایی دادگاهی علیه کسانی که جنایات جنگی در منازعه اسرائیل - فلسطین مرتکب شده اند و اجرای پیشنهادهای گزارش گلداستون [نماینده کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای بررسی عملیات نظامی اسرائیل علیه غزه در ژاویه ۲۰۰۹].

۴- حمایت از سازمانها و فعالین جامعه مدنی در اسرائیل
- فلسطین و بیش از همه از مقاومت غیر خشونت آمیز و دموکراتیک
بر علیه کشیدن دیوار [جدا سازی] و اسکان غیر قانونی یهودیان در
مناطق اشغالی.

با بذل توجه باین پیشنهادات ما امیدواریم که حزب
شما موفق شود با در نظر گرفتن اهمیت پاسخگویی کشور آلمان و
مردم آلمان در باره آنچه در خاور نزدیک می گذرد، بحث گسترده
ای را سازمان دهد. از نظر ما، این بحث می باید هم از جنبه های
تاریخی و هم در رابطه با موقعیت فعلی و با نظر داشت منافع همه
ساکنان زن و مرد منطقه، سیاستی را برای صلح، برابری اجتماعی
و حقوق بشر پیشنهاد کند و به بحث بگذارد.

ما خوشحال خواهیم شد که به همراه رفقای فلسطینی
مان هم چنین سایر همراهان از زن و مرد، در بحث هایی که در
حزب شما در رابطه با مسائل منطقه صورت می گیرد، فعالانه
شرکت نموده و امیدواریم که این نامه سرگشاده به یک دیالوگ پر
ثمر و با حقوق برابر بین چپ ها در آلمان و چپ ها در اسرائیل -
فلسطین منجر گردد.

(بیش از صد تن از شخصیتها و فعالین چپ اسرائیلی \
فلسطینی از جمله موشه سوکرمان نویسنده مشهور اسرائیلی نامه
را امضا کرده اند که عیناً در زیر می آوریم.)

ترجمهء رضا پایا

Miriam Abed-EIDayyem, Gadi Algazi, Udi Aloni, Galit
Altschuler, Hila Amit, Roey Angel, Asaf Angermann, Gabriel
Ash, Reuven Avergil, Danna Bader, Roni Bande, Ronnie
Barkan, Yossi Bartal, Ofra BenArtzi, Mor Ben Israel, Yoav

Beirach Barak, Elaenor Cantor, Shai Carmeli Pollack, Alex Cohn, Adi Dagan, Silan Dallal, Yossi David, Daniel Dokarevich, Keren Dotan, Ronen Eidelman, Nimrod D. Evron, Eli Fabrikant, Tamar Freed, Michal Givoni, Tsilli Goldenberg, Anat Guthmann, Connie Hackbarth, Yuval Halperin, Iris Hefetz, Hanan Hever, Shir Hever, Chaya Hurwitz, Argo Inna, Hedva Isachar, Matan Israeli, Matan Kaminer, Reuven Kaminer, Adam Keller, Hava Keller, Yana Knopova, Peretz Kidron, Assaf Kintzer, Yael Lerer, Orly Lubin, Adi Maoz, Eilat Maoz, Naomi Mark, Anat Matar, Hagai Matar, Michaeli Maya Wind, Edu Medicks, Yosefa Mekayton, Rotem Mor, Susanne Moses, Avital Mozes, Naama Nagar, Ido Nahmias, Dorothy Naor, Regev Nathansohn, Ofer Neiman, Norah Orlow, Hava Oz, Einat Podjarni, Yael Politi, Israel Puterman, Hili Razinsky, Moshe Robas, Shadi Rohana, Yehoshua Rosin, Eddie Saar, Sergeiy Sandler, Gal Schkolnik, Ayala Shani, Shemi Shabat, Aviram Shamir, Tali Shapiro, Fadi Shbeta, Ehud Shem Tov, Mati Shemoelof, Yehuda Shenhav, Kobi Snitz, Gideon Spiro, Bilha Sündermann Golan, Roy Wagner, Michael Warschawski, Sharon Weill, Yossi Wolfson, Uri Yaakobi, Sergio Yahni, Kim Yuval, Michal Zak, Shimri Zameret, Mai Zeidani, Talilla Ziffer, Beate Zilvesmidt, Moshe ZuckermannHaut du formulaire

مانیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که بر ایمان میسر باشد
بین دو شهید، به رقص پای می گویم و بین آندو برای بقشه مناره ای یا نخلی بر می افزایم
مانیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که بر ایمان میسر باشد
از گرم ابریشم نخ می ربایم تا آسمانی از آن خویش برپا داریم و این کوچ را به حصار کشیم
و درهای باغ را می کشایم تا یا سمن به کوچه ها در آید چون روزی زیبا.
مانیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که بر ایمان میسر باشد
آنجا که اقامت گزینیم کیا بانی پر دوام می کاریم و کشته های درویم
در نای، رنگ دورها و دور دست های دیمیم و بر خاک گذرگاه شبهه نقش می زنیم
نام خویش را بر تک تک سنگ های بخاریم.
ای آذرخش شب ما را روشن کن، بیا و اندکی روشن کن
مانیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که بر ایمان میسر باشد...

محمود درویش

40 Articles by:

**Prominent Authors of Jewish Origin
against Colonization of Palestine**

Edited by T. Haghshenas & H. Sai

Andeesheh va Peykar Publications